زن در ایران باستان

هدایت الله علوی

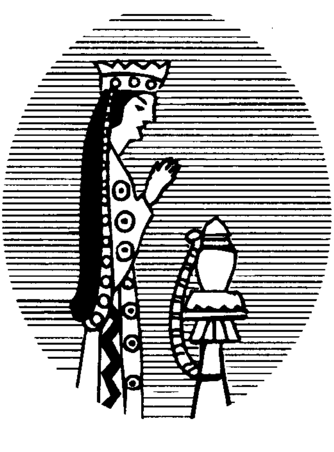


هیرمند

آرش

مجموعه‌ی اساطیر ایران

۱



علوی، هدایت‌الله، ۱۳۰۰، ۱۳۷۷.
زن در ایران باستان. شامل: سرگذشت و مقام زن در ایران باستان و زناشویی در ایران باستان/
از هدایت الله علوی. - تهران: هیرمند، ۱۳۷۸.
[۱۸۰]ص.: مصور.-(مجموعه زبان و فرهنگ فارسی پیش از اسلام؛ ۵)
ISBN 978-964-5521-94-7

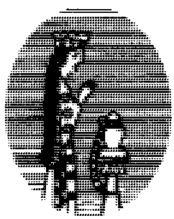
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: ص. ۱۰۷-۱۰۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.
چاپ سوم.
۱. زنان— ایران— تاریخ— پیش از اسلام. ۲. زناشویی— ایران— تاریخ— پیش از اسلام.
۳. زناشویی (زردشتی). الف. عنوان. ب. عنوان: سرگذشت و مقام زن در ایران باستان.
ج. عنوان: زناشویی در ایران باستان.

HQ ۱۷۳۵/۲/ع۸ز۹ ۳۰۵/۴۰۹۵۵
کتابخانه ملی ایران ۷۸ / ۲۳۳۹۱ م

چاپ سوم

زن در ایران باستان

هدایت‌الله علوی



آذر ۱۳۸۶

زن در ایران باستان

از : هدایت‌الله علوی
صفحه‌آرایی: کارگاه هیرمند
طـــــراحی: آتلیه هیـرمند
مرضیه باقرزاده ▪ افسانه پلویی
چاپ : سپیدرود
چاپ سوم : ۱۳۸۶ خورشیدی
شمارگان ۲۵۰۰
قیمت: ۲۹۰۰ تومان

شابک ۷-۹۴-۵۵۲۱-۹۶۴-۹۷۸
ISBN 978-964-5521-94-7

هیرمند: انقلاب، لبافی‌نژاد، بین فروردین و فخررازی، پلاک ۱۷۰ تلفن: ۶۶۴۰۹۷۸۷
▪ صندوق پستی: ۴۵۹-۱۳۱۴۵
شهر کتاب بوستان : میدان پونک، مجتمع تجاری بوستان، طبقه همکف تلفن: ۴۴۴۹۹۱۸۷
www.hirmandpub.com

زن در ایران باستان

■ فهرست مطالب

■ مقدمه‌ی چاپ دوم ۱۱

■ مقام زن در ایران باستان ۱۳

■ زناشویی در ایران باستان ۶۹

■ کلیات در مورد زناشویی ۷۵

■ فهرست منابع و مآخذ ۱۰۹

■ ضمیمه ۱۱۱

یادداشت ناشر

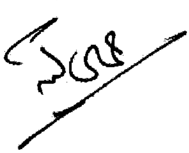
کتاب زن در ایران باستان شامل دو بخش جداگانه است. بخش نخست سرگذشت و مقام زن در ایران باستان که مطلبی تازه نگارش یافته است که برای نخستین‌بار در این کتاب به چاپ می‌رسد. بخش دوم زناشویی در ایران باستان که قبلاً یک بار در سال ۱۳۳۷ جداگانه چاپ شده بود.

ابتدا قرار بود این دو بخش هر کدام جداگانه به چاپ برسد. اما با توجه به حجم کم آن ناشر صلاح دید هر دو بخش در یک کتاب یک‌جا چاپ شود. در همین فاصله مؤلف محترم آن شادروان هدایت‌الله علوی روی در نقاب خاک کشید و امکان ویرایش مجدد کار از ناشر سلب شد.

با توجه به این توضیحات بعضی از مطالب بخش دوم در بخش نخست به زبانی دیگر مطرح شده است.

امیدواریم این کتاب قابل استفاده علاقه‌مندان به تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران قرار گیرد.

حمید باقرزاده



مقدمه‌ی چاپ دوم[1]

این مجموعه که حاصل مطالعاتم در دوره‌ی فارغ‌التحصیلی از دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران در خرداد ۱۳۳۰ بود، در تاریخ اردیبهشت ۱۳۳۷ در تهران به چاپ رسید.

پس از آن، برآن شدم که ***تاریخ دادگستری و حقوق اداری و اجتماعی در ایران باستان*** را با وجود کمی منابع، به تفصیل جمع‌آوری و تدوین نمایم و طبیعی است که چنین مجموعه‌ای مسئله‌ی زناشویی را هم شامل می‌شود.

به این منظور بیش از پنج سال به مطالعه و جمع‌آوری منابع تاریخی و حقوقی پرداختم تا در نتیجه، مجموعه‌ای در ۲۰۰ صفحه فراهم آمد که نزدیک به $\frac{۱}{۴}$ آن را مسئله‌ی زناشویی (با مطالب تازه به‌دست آمده‌ای که به آن افزوده شده) شامل شده است.

آقای حمید باقرزاده، مدیر محترم انتشارات هیرمند که علاقه‌ی زیادی به نشر آثار تاریخی و علمی و ادبی دارند، از من خواستند که چاپ مجدد ***زناشویی در ایران باستان*** را در اختیار خوانندگان و علاقه‌مندان قرار دهند تا در فرصت دیگری ***تاریخ دادگستری و حقوق اداری و اجتماعی در ایران باستان*** نیز که در بالا اشاره شد، به چاپ برسد.

اینک با امتثال امر ایشان، مجموعه‌ی حاضر برای چاپ در اختیار ایشان قرار می‌گیرد. امید است خوانندگان و علاقه‌مندان، در صورت مشاهده‌ی اشتباه یا لغزش، به این‌جانب منت نهاده مطلب مورد نظر را یادآوری فرمایند.

هدایت‌الله علوی

---

۱. دریغ و افسوس که این کتاب در زمانی منتشر می‌شود که مؤلف محترم و دانشمند آن روی در نقاب خاک کشیده است. یادش گرامی باد. حمید باقرزاده

■ مقام زن در ایران باستان

مقام زن در ایران باستان

در ایران باستان، زن مقام ارجمندی را دارا بوده است. زن یکی از اعضای خانواده محسوب می‌شده و در تمام شئون زندگی با مرد برابری می‌کرده است و برای اثبات این موضوع، شواهد زیادی در دست است:

در اوستا همه جا نام زن و مرد در یک ردیف ذکر شده و در کارهای دینی که زنان باید انجام دهند و دعاهایی که باید بخوانند، زن را با مرد برابر شمرده است و حتا در صورتی که موبد حاضر نبود، ممکن بود زن به مقام قضا برسد و نیز در تاریخ می‌بینیم که زنانی مانند همای و پوراندخت و آزرمی‌دخت به مقام پادشاهی رسیده‌اند.

سن بلوغ برای مرد و زن، یکسان بوده است و گروهی از فرشتگان هم مانند آناهیتا (ناهید) زن هستند. در میان امشاسپندان، امرتات (مرداد) و هَوروتّات (خرداد) و سپنتاارمئیتی (سپندارمز) مؤنث هستند به ویژه سپندارمز نماینده‌ی زمین است و این سپندارمز (فروتنی مقدس) یکی از صفات اهورمزداست و در جهان مادی پرستاری زمین با اوست و به همین جهت دختر اهورمزدا خوانده شده است.

آن‌چه در اوستا در مورد زن و مرد می‌باشد، متضمن برابری حقوق است. زنان و مردان پارسا من‌باب تقدیس با هم ذکر شده‌اند و چون زن موجب احترام و سربلندی مقام خانه است، (وندیداد سوم) اندیشه نیک و گفتار و کردار خوب و فرمان‌بُرداری از شوهر در اوستا برای زن از صفات پسندیده و برجسته شمرده شده است (وِیسپردسوم).

بعدها در حقوق ساسانی به ویژه تغییراتی به نفع زنان پیدا شد و اعمال خودسرانه‌ی مردان نسبت به زنان، که وجدان حقوق جدید عصر ساسانی را

جریحه‌دار می‌ساخت، موجبات حمایت قانونی از زن را فراهم آورد. مثلاً برخلاف گذشته، پدر یا رئیس خانواده، اموالی را که قبلاً در وصیت‌نامه برای زن و فرزندان خود تعیین می‌کرد، دیگر نمی‌توانست به رهن داده یا بفروشد و اگر چنین موردی پیش می‌آمد، آن‌ها می‌توانستند از وی شکایت کنند و در این صورت به حکم دادگاه، اموال از پدر یا رئیس خانواده گرفته می‌شد و به زن و فرزند مسترد می‌گشت و یا در صورت صغیر بودن کودکان، اموال تا زمان بلوغ آن‌ها نگاه‌داری می‌شد.

ذکر این نکته لازم است که اجرای وصیت‌نامه‌ی کتبی مردی که در آن وصیت‌نامه وظایف بعدی و آینده‌ی زن و کودکان خود را تعیین کرده بود، پس از مرگ وی از نظر حقوقی برای بازماندگانش الزامی نبود.[1]

رفورم انوشیروان نیز از شدت و خشونت قانون *اوستا* کاست[2] و فکر اقتصادی و نفع اجتماعی را منظور داشت به علاوه در اجرای مجازات، سن مجرم و زن و مرد بودن او هم درنظر گرفته شد.

هرچند در حقوق قدیم، زن از حق معامله و عقد قرارداد محروم بود ولیکن در حقوق عملی جدید ساسانی، این رسم کهن نیز از اعتبار افتاد و زن در عقد قرارداد، اختیار پیدا کرد و می‌توانست در دادگاه به نفع خود اقامه‌ی دعوی کند و یا دیگری علیه وی دادخواهی نماید و نیز ممکن بود که شوهر حق تصرف در اموال خود را به زن بدهد[3] و بالاخره شایان توجه است که اگر شوهر می‌خواست زن خود را به اتهام نافرمانی و ناشایستگی طرد کرده و اموالش را ضبط کند، زن می‌توانست علیه شوهر خود به دادگاه شکایت کند و با اثبات عدم صحت اتهام شوهر، اموال خود را شخصاً متصرف شود.

از نسک‌های داتیک، نیکاتوم نسک، هوسپارم نسک، اصول مهمی برای حقوق مالکیت زنان استخراج می‌شود و به موجب همین نوشته‌ها، زنان حق مالکیت داشته و خود می‌توانسته‌اند دارایی خویش را ضبط و اداره کنند.

---

۱. *زن در حقوق ساسانی*، ص ۳۴
۲. *ایران قدیم*، پیرنیا، صص ۲۰۸ ـ ۲۰۹.
۳. *تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان*، ص ۷۹.

زنان ایرانی در دوران پیش از تاریخ

مردم این زمان از دسته‌ها و قبایل مختلف تشکیل شده و به صورت ملوک‌الطوایفی زندگی می‌کرده‌اند و در نتیجه‌ی افزایش شهرها و قدرت رؤسای قبایل، اختلافات شدیدی میان آنان تولید می‌شد و موجب جنگ و ستیز بین آن‌ها می‌گشت.

در این جامعه‌ی بدوی، وظیفه زنان سنگین بود و آنان نگهبانان آتش و سازنده‌ی ظروف سفالین و فراهم‌آورنده‌ی میوه‌های طبیعی بودند و حتا بر مردها نیز تفوق داشتند و به مقام روحانیت، هم می‌رسیدند و حق داشتند شوهران متعددی برای خود برگزینند و این یکی از اختصاصات نخستین ساکنان فلات ایران بوده است.

از این عصر تعداد زیادی مجسمه‌های سفالین از ربةالنوع مادر که خدای نعمت و فراوانی بوده، در دست است. این ربه‌النوع، در ایران پیش از تاریخ به صورت برهنه پیدا شده و همسری داشته که در آن واحد، هم شوهر و هم فرزند او محسوب می‌شده است و ما از این‌جا می‌توانیم اساس ازدواج با محارم را در مذاهب قوم ایران جست‌وجو کنیم.

در دوران اوستایی، شکل حکومت به‌طوری که از اوستا دانسته می‌شود، پراکنده شاهی (ملوک الطوایفی) بوده است. اصطلاح خانواده در اوستا *نافه* Nafa آمده و خانه را *مان* می‌گفتند. پدر، رئیس خانواده و زن، کدبانوی آن بود و محل نشیمن آن‌ها، ده بود.

رئیس خانواده مراقب اجاق (دودمان) خانواده بود تا نگذارد آتش آن خاموش شود. فرزندان تابع محض پدر بودند ولی وقتی دختری را شوهر می‌دادند، آن دختر از خانواده و تیره‌ی پدر خارج شده داخل خانواده و تیره‌ی شوهر می‌شد.

در دوران اشکانیان، زن‌ها با مردها خلطه و آمیزش نداشته‌اند و در زندگانی خارجی مردها شرکت نمی‌کردند و به‌طور کلی مقام زن‌ها در نزد پارتی‌ها پست‌تر از مقام آن‌ها نزد مادها و پارسی‌ها بود.

به طور کلی در حقوق قدیم، زن از حق معامله و عقد قرارداد محروم بود و بعدها در حقوق عملی جدید، این رسم کهن از اعتبار افتاد و زن در عقد قرارداد، اختیار پیدا کرد و حتا می‌توانست در دادگاه به نفع خود اقامه‌ی دعوی کند.[۱]

معیار زن خوب و صفات برجسته‌اش از نظر مردم ایران چه بوده است؟

مسلماً در هر جامعه‌ای با تناسب زمان و مکان و مذهب و اخلاق و اعتقادات، ملاک تشخیص زن و همسر خوب و صفات قابل قبول آن، متفاوت بوده است و در جامعه‌ی ایرانی با فرهنگ شایان توجه و اخلاق و صفات برجسته‌ای که داشته‌اند، این ملاک تشخیص در اوج خود بوده است و از نوشته‌ها و آثار مستندی که باقی‌مانده، این مطالب مستفاد می‌شود.

اولین و بزرگ‌ترین آرزوی هر مرد، داشتن همسری بوده است که از او فرزندی برومند به وجود آید و هر پسر و دختر و زن و مرد ایرانی همیشه از خداوند آرزو می‌کرد که فرزندی مهربان به او عطا کند و کسی که فرزند نداشت، باعث سرشکستگی خانواده خود را فراهم می‌نموده است.

هرودوت می‌گوید که در نظر ایرانیان بزرگ‌ترین افتخار جز دلاوری در جنگ، داشتن فرزندان متعدد بوده است و هرگاه رسم تعدد زوجات در میان ایرانیان قدیم مرسوم بوده، به منظور داشتن فرزندان بسیار بوده است.

ایرانی همیشه دعا می‌کرد که اهورمزدا به وی فرزندی نیرومند و صحیح بدهد و از همین جاست که هر دختر آرزو می‌کرد با جوانی نیرومند همسری کند تا فرزندی قوی بیاورد.

داریوش در کتیبه‌ی خود می‌گوید: «اگر تو این کتیبه را خراب کنی، عمرت دراز نخواهد بود و تو را فرزندان نخواهد بود». اساساً شخص بی‌اولاد، در دنیا بی‌نام بود و بی‌نامی در میان ایرانیان آن زمان، ننگ به شمار می‌آمد و در آن دنیا نیز چنین کسی از *پل چینوت* نمی‌توانست بگذرد[۲] و به همین دلیل بود که

---

۱. اقتباس از: *ایران در عهد باستان*، صص ۲۵ و ۴۲ و ۷۱. *ایران باستان*، ج ۳، ص ۲۶۹۴ و *تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان*، ص ۷۹.

۲. یسنا ۶۲.

شخص بی‌فرزند، ناچار پسرخوانده‌ای انتخاب می‌کرد و چون فرزند خود از او پرستاری می‌کرد.

در یشت‌ها آمده است: «از فروغ و فر آنان است که زنان از فرزندان (پسران) حمل گیرند. از فروغ و فر آنان است که آنان به آسانی وضع حمل کنند. از فروغ و فر آنان است که آنان (زنان) حامله (نطفه‌ی) فرزندان (پسران) شوند».[1] و نیز آمده: «در نخستین گله شکوه کند ارت نیک بزرگوار از زنی که فرزند نزاید به منزل او داخل مشو و در بستر او میاسای...»[2] و باز: «فروهرهای مقدس نیک (و) توانای پاکان را ما می‌ستاییم و گروه زنان دارنده‌ی پسران نامور را ما می‌ستاییم»[3] و باز: «از تو باید دختران ... قابل شوهر و ساعی از برای سروری استغاثه کنند و از برای یک خانه‌ی خدای دلیر از تو باید زنان جوان در وضع حمل از برای زایش خوب، استغاثه کنند تویی تو آن کسی که (همه) این‌ها را به جای توانی آورد ای اردویسور ناهید»[4] و در ویسپرد آمده است: «نوید می‌دهم، به جای می‌آورم، از برای زنان مزدا آفریده، دارنده‌ی فرزندان بسیار، پاکان، ردان پاکی».[5]

درباره‌ی صفات ممتاز زن و همسر خوب، شاخص‌های زیادی داشتند ازجمله در یشت‌ها آمده است: «از برای او خورش از روغن زرمیه Zaremaya[6] آورند این چنین است خورش جوانمرد نیک‌پندار نیک‌گفتار نیک‌کردار و نیک‌دین پس از مرگ. این چنین (است) خورش زن جوان بسیار نیک‌پندار بسیار نیک‌گفتار بسیار نیک‌کردار خوب تعلیم یافته مطیع بزرگ خویش (شوهرخویش) و مقدسه».[7]

و در ویسپرد آمده است: «با این زور و برسم اهنودگات پاک، رد پاکی را خواستار ستاییدنم زنان نیک‌بخت، خوب نژاد (نجیب) خوب بالا را خواستار ستاییدنم»[8]

---

۱. فروردین یشت، ج ۲، ص ۶۳.
۲. ارت یشت، ج ۲، ص ۱۹۹.
۳. هفتن یشت، ج ۱، ص ۱۰۷.
۴. آبان یشت، ج ۱، ص ۲۷۳.
۵. ویسپرد، کرده ۱، ص ۲۸.
۶. کره‌ای که از شیر فصل بهار استخراج کرده باشند.
۷. هادخت نسک، ص ۱۷۱.
۸ ویسپرد، کرده ۲، ص ۳۲.

فردوسی در شاهنامه در این باره چه نیکو سروده است:

به سه چیز باشد زنان را بهی — که باشند زیبای تخت مهی
یکی آن‌که با شرم و با خواسته است — که جفتش بدو خانه آراسته است
دگر آن که فرخ پسر زاید اوی — ز شوی خجسته بیفزاید اوی
سدیگر که بالا و رویش بود — به پوشیدگی نیز مویش بود

گفتنی است که دوشیزگان نیز در دعاهای خود از خداوند درخواست شوهری می‌کردند که نیرومند و قهرمان باشد و بتواند معیشت آنان را تأمین کرده و دارای فرزندان بشود (یشت‌ها) و عقیده داشتند که ایزد هئوما به زنان نیکو، پسران قهرمان عطا می‌فرماید[1] و در یشت‌ها آمده است: «از او خواستند این کامیابی را به ما ده. تو ای اندر و ای زبردست که ما خان‌خدای (شوهر) زیبا بالا و جوانی بگیریم که با ما در مدتی که ما (زن و شوهر) در حیات هستیم، خوب سلوک کند و اعقاب دانا، هوشیار و خوش‌گو او از ما به وجود آورد».[2]

و باز: «از تو باید دختران... قابل شوهر و ساعی از برای سروری استغاثه کنند و از برای یک خانه خدای دلیر از تو باید زنان جوان در وضع‌حمل از برای زایش خوب استغاثه کنند. تویی، تو آن کسی که (همه) این‌ها را به جای توانی آورد ای اردویسور ناهید».[3] در پایان یادآور می‌شود که در شاهنامه این صفت‌ها برای زیبایی زنان و دختران ذکر شده است:

مشک مو، مشک بوی، موی بافته، زلف مجعد، رخ چون بهار، گل اندر بهار، با رنگ و بوی، درفشان چو خورشید، میان همچو غَرو (میان‌باریک)، پری‌رخ، رخ عنابی، پاکیزه‌چهر، ماه‌رو، سروبالا، عبیرمو، به رفتن تذرو، چون آفتاب، سرو قد، سرو سیمین، خوب‌رو، جَعد موی، ماهرخ.

وصفی که از زن تمام‌عیار در نامه‌های عجیب خسروپرویز درج بوده، شباهتی با بیانات ریدک[4] دارد.

---

۱. یسنا ۶۲ـ ۱۰.
۲. رام یشت، ج ۲، ص ۱۵۲.
۳. آبان یشت، ج ۱، ص ۲۷۳.
۴. ریدک: غلام خسروپرویز و نام دیگرش خوش‌آرزو است.

وی گوید: «بهترین زن آن است که پیوسته در اندیشه‌ی عشق و محبت مرد باشد اما از حیث اندام و هیکل، نیکوترین زنان کسی است که بالایی میانه و سینه‌ی فراخ، سَرو سرین و گردنی خوش‌ساخت و پاهایی خُرد و کمری باریک و کف پایی مقعر و انگشتانی کشیده و تنی نرم و استوار دارد باید که پستانش چون به و ناخنش چون برف سفید و رنگش سرخ چون انار و چشمش بادامی و نرم مانند کرک بره (؟) و ابروانش چون کمان و مرواریدهایش (یعنی دندان‌هایش) سفید و ظریف و گیسوانش دراز و سیاه مایل به سرخی باشد و هرگز گستاخ سخن نراند.[۱]

شجاعت و دلاوری و فداکاری زنان ایران باستان در جنگ و زندگی

در میان اوصاف پسندیده و اخلاق حمیده، چیزی که دقت آدمی را جلب می‌کند، صفت دلیری است. سراسر تاریخ ما پُر از پهلوانی و مردانگی و زورآزمایی و اسب‌دوانی و تیراندازی است.

در ایران اوستایی از فرشتگان نیرومند، فتح و پیروزی و قوت دل و اسب تندرو و پایداری تمنا می‌شد و آیین‌های باستان همان‌طور که ایرانیان را به راستگویی مشهور ساخت، بازوی نیرومند آنان را به شرق و غرب عالم نیز مسلط کرد.

در این جا باید گفت که زنان ایرانی نیز در شجاعت و دلاوری همتای مردان بوده و در مواردی در جنگ‌ها شرکت می‌کردند و باز شایان ذکر است که دوشیزگان در دعاهای خود از خداوند درخواست شوهری می‌کردند که نیرومند و قهرمان باشد و به آن‌ها پسران قهرمان عطا فرماید.

در یشت‌ها آمده است: «فروهر پاکان را و گروه زنان دارنده‌ی پسران نامور را و *پاییریه* هوشیتی را و امه Ama[۲] خوش‌اندام زیبابالا را و بهرام اهورا آفریده را ... خشنود می‌سازیم.[۳]

---

۱. *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۴۹۶.
۲. امه: جرأت، قوت، رشادت.
۳. هفتن یشت کوچک، ص ۱۰۳.

کلمه‌ی بهرام مرکب است از دو لغت اوستایی وِرِثْرَ + غن، جزء اول وِرِثْرَ به معنی حمله و هجوم و فتح و نصرت است و جزو دوم که غن باشد، به معنی کشنده و زننده است و وِرِثْرَ غن مجموعاً به معنی فتح و پیروزی است.

بهرام یار و همراه مهر یعنی فرشته‌ی رزم و پیکار و پاسبان عهد و پیمان است. بهرام نگهبان فتح و نصرت است و در هنگام جنگ و نبرد باید هماوردان برای پیروزی یافتن و چیره شدن، به او متوسل شوند و او را به یاری بخوانند. ستاره مریخ نیز در فارسی موسوم است به بهرام همان ستاره‌ای که در لاتینی به اسم پروردگار جنگ (مارس Mars) نامزد شده، در نزد ایرانیان دارای اسم فرشته‌ی فتح و ظفر است.[۱]

هرچند تاریخ باستانی ما از شجاعت و جنگجویی‌های زنان پُر است، ولی تنها به ذکر چند مورد برجسته‌ی آن اشاره می‌شود چون در این‌جا منظور ذکر گزارش تاریخ نیست:

۱. گردآفرید

یکی از زنان شجاع و دلاور ایران که در رزم با سهراب دلاوری‌ها نموده، گردآفرید است و این قهرمانی در شاهنامه‌ی فردوسی مفصل آمده است و در این‌جا فقط قطعات کوتاهی از آن انتخاب شده است:

چو آگاه شد دختر گژدهم — که سالار آن انجمن گشت کم
غمین گشت و بر زد خروشی به درد — برآورد از دل یکی باد سرد
زنی بود بر سان گردی سوار — همیشه به جنگ اندرون نامدار
کجا نام او بود گردآفرید — که چون او به جنگ اندرون کس ندید
.... — ....
بپوشید درع سواران به جنگ — نبود اندر آن کار جای درنگ
نهان کرد گیسو به زیر زره — بزد بر سر ترگ رومی گره
فرود آمد از دژ به کردار شیر — کمر بر میان بادپایی به زیر
.... — ....

---

۱. یشت‌ها، ج ۲، صص ۱۱۲ ـ ۱۱۳.

چو سهراب شیراوژن او را بدید　　بخندید و لب را به دندان گزید

....

بیامد دمان پیش گردآفرید　　چو دخت کمند افکن او را بدید،
کمان را به زه کرد و بگشاد بَر　　نَبُد مرغ را پیش تیرش گذر
به سهراب بر تیرباران گرفت　　چپ و راست جنگ سواران گرفت
نگه کرد سهراب و آمدش ننگ　　برآشفت و تیزاندر آمد به جنگ

....

هماورد را دید گردآفرید　　که برسان آتش همی بردمید
بدانست سهراب کو دختر است　　سر موی او از در افسر است
شگفت آمدش گفت از ایران سپاه　　چنین دختر آمد به آوردگاه
زنانشان چنینند ز ایرانیان　　چگونه‌اند گردان جنگ‌آوران

۲. فرنگیس

در جنگ با پیران و سران توران زمین، فرنگیس همراه با کیخسرو و گیو شرکت داشت و خلاصه‌ی آن در شاهنامه در این مورد چنین آمده است:

چو این کرده شد بر نهادند زین　　بر آن بادپایان با آفرین
فرنگیس ترگی به سر بر نهاد　　برفتند هر سه به کردار باد
سران سوی ایران نهادند گرم　　نهانی چنان چون بود نرم نرم

....

سوی شهر ایران نهادند روی　　فرنگیس و شاه و یل جنگجوی

....

چنین گفت پیران به لشکر که هین　　مخارید سرها ابر پشت زین
سر گیو بر نیزه سازید گفت　　فرنگیس را خاک باید نهفت

....

که گر گیو و خسرو به ایران شوند　　زنان اندر ایران چو شیران شوند

....

وزان سوی گیو و فرنگیس و شاه　　شدندی شتابان بریدند راه

....

به دیگر کران خفته بد گیو و شاه　　نشسته فرنگیس بر دیده گاه
فرنگیس از آن جای گه بنگرید　　درفش سپهدار توران بدید
دوان شد بر گیو و آگاه کرد　　بدان خفتگان خواب کوتاه کرد

۳. عشق و فداکاری پانته‌آ

دراین‌جا صحبت از فداکاری و ازخودگذشتگی و عشق یک زن نسبت به شوهر است، هرچند که عملاً در جبهه‌های جنگ هم شرکت داشته‌است.

زنی را که مادی‌ها در جنگ، با خیمه‌ی ممتاز برای کوروش گذارده بودند، پانته‌آ Panthea می‌نامیدند. این زن شوشی که از حیث زیبایی مثل و مانند نداشت، زوجه‌ی آبراداتاس Abradatas بود.

کوروش چون دید شوهر زن غایب است، زن را به آراسپ Araspe نام مادی که دوست کوروش بود، سپرد تا شوهرش برگردد و آراسپ قبول کرد که زن را حفظ کند ولی آراسپ عاشق این زن گردید و نتوانست خودداری کند و به زن تکلیف کرد به او دست دهد ولی پانته‌آ این تکلیف را رد کرد تا این که آراسپ، او را به جبر تهدید کرد و پانته‌آ مجبور شد که کس فرستاده قضیه را به کوروش اطلاع دهد.

کوروش آرته‌باذ را فرستاد تا آراسپ را ملامت کند. آراسپ چون دید که کوروش از قضیه آگاه شده، سخت ترسید و پشیمان شد. سپس پانته‌آ کس نزد کوروش فرستاده پیغام‌داد که اجازه بده عقب شوهرخود فرستم و وقتی که آمد، خواهی دید که او برای تو صمیمی‌تر از آراسپ خواهد بود.

کوروش این پیشنهاد را پذیرفت و رسول پانته‌آ به طرف شوهرش روانه شد و شوهرش آبراداتاس با دوهزارسوار به دیدن کوروش شتافت و پس از رسیدن، کوروش امر کرد او را به خیمه‌ی پانته‌آ بردند.

وجد و شعف زن و شوهر را حدی نبود. بعد پانته‌آ از اخلاق پاک کوروش

نسبت به خودش صحبت داشت پس از آن آبراداتاس نزد کوروش رفت و گفت در ازای نیکی‌هایی که به من و زنم کرده‌ای، من به از این چیزی نمی‌توانم بگویم که خود را مانند دوست چاکر و متحدی به اختیار تو می‌گذارم و به کمک تو با تمام قوا خواهم شتافت و کوروش جواب داد که پذیرفتم.

روز دیگر صبح، سپاهیان پس از صرف غذا جوشن دربر کرده، برای جنگ با مصر آماده شدند و عرابه‌ی آبراداتاس که به چهار مال‌بند و هشت اسب بسته شده بود، به حرکت درآمد در این موقع پانته‌آ اسلحه را به دست خود بر تن شوهرش پوشاند و آبراداتاس جلو عرابه را از دست میرآخور گرفت و می‌خواست سوار شود که پانته‌آ به حضار امر کرد کنار روند و به شوهر خود گفت: «ای آبراداتاس، اگر زنانی هستند که شوهرشان را بیش از خودشان دوست دارند، من گمان می‌کنم که یکی از آن‌ها باشم. قسم به عشق من نسبت به تو و عشقی که تو نسبت به من داری، من ترجیح می‌دهم که تو را زیر خاک، مانند یک سرباز نامی ببینم تا این که با یک مرد بی‌شرف زندگانی بی‌نام را به سر برم. کوروش به عقیده‌ی من حق دارد که ما را حق‌شناس ببیند. وقتی که من اسیر و از آنِ او شدم، نه فقط او نخواست مرا برده‌ی خود بداند بلکه مرا برای تو حفظ کرد و من به کوروش وعده دادم که اگر اجازه دهد، تو را بخواهم تا بیایی و برای او متحدی با وفا باشی».

سپس آبراداتاس چنین گفت: «خدایا چنان کن که من شوهری باشم لایق پانته‌آ و دوستی درخور کوروش که با ما مردانه رفتار کرد.»

در میان این گیرودار، (یعنی در جنگ پارسی‌ها با مصری‌ها) عرابه‌ی آبراداتاس به توده‌ای مرکب از خرده‌ریز، همه چیز برخورد و برگشت بعد خود او و همراهانش را، اسب‌ها به طرفی بردند و در آن‌جا این جنگیان دلیر در زیر ضربت‌های دشمنان جان سپردند.

بعد به کوروش اطلاع دادند که: «آبراداتاس در جنگ با مصری‌ها کشته شد و سپاه او به جز چند نفر رفقایش فرار کردند و چنان که گویند، زنش جسد او را یافته و بر عرابه او گذارده به کنار *رود پاکتول* برده در آن‌جا خواجه‌ها و

خدمه‌ی او در زیر یکی از تپه‌های هم‌جوار مشغول کندن قبر شده‌اند و زنش روی خاک نشسته، سر آبراداتاس را روی زانو گرفته و بهترین لباس شوهرش را به جسد او پوشانیده است».

کوروش چون این بشنید، روی اسب جست و با هزار سوار به محل‌مزبور شتافت و چون کوروش به پانته‌آ رسید و دید که او روی خاک نشسته و جسد شوهرش در جلو اوست، اشک زیاد از چشمانش سرازیر شد و با درد و اندوه چنین گفت: «افسوس ای دوست خوب و با وفا، ما را گذاشتی و درگذشتی». این بگفت و دست مرده را گرفت ولی این دست، در دست کوروش بماند زیرا یک نفر مصری آن را با تبر از بدن جدا کرده بود.

پانته‌آ با فریادهای دردناک، آن دست را از کوروش گرفت و بوسید و به ساعد آبراداتاس چسبانده گفت: «آخ کوروش، تأسف تو چه فایده برایت دارد. من سبب کشته شدن او شدم و شاید تو هم شده باشی. او هیچ‌گاه در فکر خود نبود بلکه می‌خواست همواره به تو خدمت کند. او مُرد و بر او ملامتی نیست ولی من که به او این پندها را می‌دادم، هنوز زنده‌ام و پهلوی او نشسته‌ام».

کوروش گفت: «بلی، او با بزرگ‌ترین نام درگذشت، او فاتح از دنیا رفت ... افتخاراتی هم برای او ذخیره شده، برای او مقبره‌ای خواهند ساخت که درخور مقام او باشد. من کسی را می‌گمارم که به هر کجا خواهی‌بروی، راهنمای تو باشد، همین‌قدر بگو که کجا می‌خواهی‌بروی».

پانته‌آ گفت: «کوروش بیهوده به خود رنج مده. من از تو پنهان نخواهم داشت که کجا میل دارم بروم». پس از رفتن کوروش پانته‌آ، خواجه‌هایش را به این بهانه که می‌خواهد تنها برای شوهر خود سوگواری کند، دور کرد و فقط دایه‌اش را نگاه داشت و به او گفت: «پس از این که من مُردم، جسد من و شوهرم را با یک قالی بپوش».

دایه‌اش هرچند کوشید که او را از خودکشی بازدارد، موفق نشد و پانته‌آ در حال خنجری را که از دیرگاه با خود داشت، کشیده ضربتی به خود زد و سرش را بر سینه‌ی شوهرش گذارده جان به جان‌آفرین تسلیم کرد ... دایه فریاد

برآورد و بعد جسد زن و شوهر را چنان که پانته‌آ گفته بود، پوشید.

به زودی خبر این اقدام پانته‌آ به کوروش رسید و او با حال اضطراب به تاخت آمد تا مگر بتواند علاجی بیندیشد. پس از این منظره‌ی دهشتناک، کوروش با دلی دردناک و پُر از حس تقدیس برای پانته‌آ، به منزل برگشت و بعد با مراقبت او مراسم دفن باشکوهی برای این زن و شوهر به عمل آمد و مقبره‌ی وسیعی برای آن‌ها ساختند و بر ستونی اسم زوج و زوجه به زبان سریانی نوشته شد.[۱]

۴.گردویه

یکی از زنان شجاع و دلاور ایران، گردویه بود و در *فارسنامه‌ی* ابن‌بلخی چنین آمده است: «... و چون اپرویز در پادشاهی متمکن گشت، مردی بود داهی (دانا و زیرک) جلد، هرمز نام و این را در سر نزدیک خاقان فرستاد با جواهر و تحفه‌های بسیار تا یکی را بفرمود تا آن‌گاه بهرام چوبین را بکشت و هرمز متنکر (ناشناس) بازگشت و چون آن حال معلوم خاقان شد، غمناک گشت و زن را رها کرد و خواست تا خواهر بهرام چوبین را زن کند.

این خواهر او را جوابی خوش داد و روزی چند تا کار خویش راست کرد و لشکر برادر را کی آن‌جا بودند برداشت با مال و خزانه و از ترکستان ناگاه بیامد و چون خاقان خبر یافت، دوازده هزار مرد را دنبال ایشان بفرستاد و دررسیدند و میان ایشان جنگی عظیم رفت و خواهر بهرام سلاح پوشید جنگ کرد و مقدم لشکر سترگ را بیوگند و ایشان هزیمت رفتند و اینان به خراسان آمدند و نامه فرستادند سوی اپرویز به شرح حال و زینهار خواستند.

اپرویز ایشان را زینهار داد و به خدمت پیوستند و در حق ایشان کرامت‌ها فرمود و خواهر بهرام را زن کرد و نام وی گردویه بود.[۲]

---

۱. اقتباس *از ایران باستان*، ج ۱، صص ۳۲۷ ـ ۳۶۷ (به روایت گزنفون).
۲. *فارسنامه*، ص ۱۱۸.

زنان ایران باستان که به پادشاهی رسیده‌اند

۱. پادشاهی همای

در *بندهش* آمده که در هزاره‌ی چهارم، چون پادشاهی به وهومن سپند داتان (بهمن پسر اسفندیار) رسید، ایران ویران بود و ایرانیان با یکدیگر به جنگ و ستیز برخاسته بودند و از تخمه‌ی پادشاهی کسی باقی‌نمانده بود. از این روی همای دخت بهمن به پادشاهی نشست.

همای از پدر آبستن شده بود و در همان حال بهمن بیمار گشت و در بستر مرگ، همای را به جانشینی خود برگزید و به روایت بندهش، پادشاهی همای سی سال بود ولی در شاهنامه فردوسی سلطنت او سی و دو سال آمده است.[۱]

لقب همای را فردوسی چهرزاد و گروهی چهرآزاد و طبری شهرآزاد نوشته‌اند و برخی از مورخان قدیم اسلامی چون حمزه نام دیگری برای همای ذکر کرده‌اند که شمیران است که بی‌تناسب با نام سمیرامیس، ملکه داستانی آسور، نیست و برخی مورخان اسلامی نیز نام همای را خمای یا خمانی نوشته‌اند.

بنابه روایت فردوسی، بهمن وصیت کرد که جانشین او کسی است که از همای، دختر و زن او متولد شود. همای پس از مرگ بهمن به تخت پادشاهی نشست و سه ماه بعد پسری آورد و چون ملکه نمی‌خواست که از سلطنت کناره گیرد، او را در صندوقی نهاده و در آب فرات افکند! و گازری وی را از آب برآورد و او را *داراب* نامید و پس از این که به حد رشد رسید و آوازه‌ی دلاوری او در جنگ با روم شنیده شد، همای او را خواست و پادشاهی را به او داد.[۲]

فردوسی درباره‌ی پادشاهی همای چنین سروده است:

کنون بازگردم به کار همای — پس از مرگ بهمن که بگرفت جای
به بیماری اندر بمرد اردشیر — همی بود بیکار، تاج و سریر
همای آمد و تاج بر سر نهاد — یکی رای و آیین دیگر نهاد
سپه را همه سر به سربار داد — در گنج بگشاد و دینار داد

---

۱. *ایران در عهد باستان*، صص ۹۹ ـ ۱۰۰.
۲. همان، ص ۱۰۱.

به رای و به داد از پدر درگذشت — همه گیتی از دادش آباد گشت
نخستین که دیهیم بر سر نهاد — جهان را به داد و دهش مژده داد.
.... — ....
همی تخت شاهی پسند آمدش — جهان داشتن سودمند آمدش
نهانی پسر زاد و با کس نگفت — همی داشت آن نیکویی در نهفت
.... — ....
بدین سان همی بود تا هشت ماه — پسر گشت مانندهٔ رفته شاه
بفرمود تا درگری پاک مغز — یکی تخته جست از در کار نغز
یکی خوب صندوق از آن چوب خشک — بکرد و گرفتند در قیر و مشک
.... — ....
ببستند یک گوهر شاهوار — به بازوی آن کودک شیرخوار
.... — ....
سر تنگ تابوت کردند خشک — به دبق و به قیر و به موم و به مشک
.... — ....
ز پیش همایش برون تاختند — به آب فرات اندر انداختند

ولی ابن‌بلخی در *فارسنامه* چنین نوشته است: «و این خمانی زنی عاقل و با رأی و حزم بوده است و مقام به بلخ داشت و روایت درست آن است کی بکر بود و تا به مردن شوهر نکرد و بکر مرد و در مدت ملک، طریق عدل سپرد. بعضی از خراج و رسوم از مردم بیوگند و لشکری گران را به روم فرستاد و رومیان را قهر کرد و دیگر ملوک اطراف منقاد او شدند و سی سال پادشاهی کرد.[1]

۲. پادشاهی دینگ

یزدگرد [دوم] در سنوات آخر سلطنتش به سختی گرفتار جنگ کیداریان بود و در سال ۴۴۷ (میلادی) به مرگ طبیعی فوت شد. پسر ارشدش هرمزد سوم که با لقب پادشاهی در سکستان حکومت داشت، به تخت نشست لیکن برادر

۱. *فارسنامه*، ص ۶۴.

کوچک او پیروز، ادعای سلطنت داشت و در مدت جنگ این دو شاهزاده مادرشان که دینگ نام داشت، در تیسفون سلطنت می‌کرد.

اکنون مُهری موجود است که صورت این ملکه با اسم و لقبش *بانبیشنان بانبیشن* (ملکه‌ی ملکه‌ها) Banbishnan Banbishn به حروف پهلوی در آن کنده شده است. این بانو تاجی بر سر دارد که بر فراز آن گیسوانش به شکل گویی با نوار کوچکی بسته شده است و گوشواره‌ای که دارای سه مروارید است، در گوش و گلوبند مرواریدی در گردنش دیده می‌شود و گیسوان مجعدش به چندین رشته بافته و فروهشته است.[1]

۳. پادشاهی پوراندخت

شاهان ساسانی در حدود ۳۵ نفر می‌باشند که بعضی از آنان مدتی طولانی و برخی فقط چند ماه به سلطنت نشستند. در بین آنان دو تن از شاهزاده خانم‌های ساسانی پوراندخت و آزرمی‌دخت نیز بر اریکه‌ی شاهی تکیه زدند ولی مدت فرمانروایی‌شان پُردوام نبود زیرا آن‌ها نیز مانند چند تن دیگر، وارث بی‌نظمی‌ها بودند و در گردابی که پدر آنان خسروپرویز به واسطه‌ی غرور بی‌حد و عدم تدبیر ایجاد نموده بود، گرفتار آمدند. شاید اگر پوراندخت در زمانی دیگر و موقعیتی روشن‌تر به سلطنت می‌رسید، می‌توانست کفایت و درایت بیش‌تری نشان دهد.

در این بین، آفات زمانه نیز با روش زمامداران همگام شد و مقدمات سیر نزولی را سریع‌تر و آماده‌تر نمود مانند طغیان دجله و فرات، از هم فرو ریختن سدها و زلزله در پایتخت (تیسفون) که ویرانی‌های فراوان به‌بار آورد.

از این زمان تا به سلطنت رسیدن یزدگرد سوم که فقط چهار سال طول کشید، دوازده نفر به سلطنت رسیدند که اغلب آنان به واسطه‌ی دگرگونی و نابسامانی اوضاع اجتماعی، بیش از چند ماهی سلطنت نکردند و کشته شدند و پوران‌دخت، دختر خسروپرویز، در این دوران پُرهرج و مرج به سلطنت رسید و در تیسفون تاج شاهی بر سر او نهادند. چنان که فردوسی گوید:

---

۱. *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۳۱۲ و *ایران در عهد باستان*، ص ۴۲۲.

یکـی دختری بـود پـوران بـه نـام | چو زن شاه شد کـارها گشت خـام
که از تخم ساسان همو مـانده بـود | بسی دفتر خسـروان خـوانـده بـود
بـرآن تـخت شـاهی‌اش بـنشاندند | بـزرگان بـر او گـوهر افشـاندند

در *تاریخ بلعمی* آمده است: «پس چـون شـیرویه بـرادران را بکشت، هـیچ فرزندی از فرزندان پرویز نماند مگر دو دختر که یکی نام توران‌دخت یکی را آزرمی‌دخت هر دو دختر پرویز بودند و توراندخت مهتر بود.

ملکه پوران‌دخت در دوران سلطنت خود با وجود وضع آشفته‌ای که معلول دوران گذشته بود، مع‌هذا توانست اقدامات مفیدی انجام دهد مانند مـعاهده‌ی صلح با هراکلیوس، قیصر روم، کـه قـرار بـود در دوره‌ی سـلطنت قـباد دوم صورت گیرد و برگرداندن صلیب حضرت عیسی به اورشلیم.

در *مجمل‌التواریخ و القصص* آمده است: «پادشاهی پوراندخت پرویز یک سال و چهار ماه بود و روزگار قوت اسلام بود و سپاه همی فرستاد به حرب عرب و همان مدت به مداین بمرد». ثعالبی مرگ وی را بیماری دانسته و در شاهنامه نیز همین گونه سروده شده است:

بـه یک هـفته بـیمار بـود و بـمرد | ابـــا خـویشتن نـام نـیکو بـبرد

سکه‌های کمیاب پوراندخت نه تنها مدت سلطنت وی را مشخص می‌کند، بلکه با مطالعه آن‌ها می‌توان در کمال صحت به وضع قیافه و سیما و هـیأت واقعی او پی برد و وی را شناخت.

مسعودی در کتاب *التنبیه و الاشراف* درباره‌ی لباس ملکه پوران چنین گفته است: «پوراندخت، دختر خسـروپرویز، جـامه‌ی او سـبز گـلدار و شـلوارش آسمانی و تاجش نیز آسمانی بود و بر تخت نشسته و تبرزینی بر دست داشت».

حمزه اصـفهانی نـیز در کـتاب *سـنی مـلوک‌الارض و الانبیاء* چـنین گـوید: «پوراندخت دختر خسروپرویز جامه‌ی او سبز گلدار و شـلوارش آسـمانی و تاجش نیز آسمانی بود».[1]

---

۱. *بررسی‌های تاریخی*، سال چهارم، شماره ۱، صص ۲۱ ـ ۲۷.



روی سکه پوراندخت

در *فارسنامه* ابن‌بلخی آمده است: «این دختر اپرویز است [خواهر] شهرویه از مادر و پدر، و چون شهربراز خروج کرد، او را به زنی خواست و پوران اجابت کرد از بهر مکر و پس او را بکشت و پادشاهی بگرفت و خراج از مردم برداشت و سیرت نیکو سپرد و کناره شد. زنی سخت عاقل و عادل و نیکوسیرت بود و چون پادشاه شد، یک سال خراج از مردم بیفکند و در میان رعایا طریق عدل گسترد و مدت ملک او یک سال و چهار ماه بود.[۱]

۱. *فارسنامه*، صص ۳۰ و ۱۲۶.

۴. پادشاهی آزرمی‌دخت

فردوسی در شاهنامه درباره‌ی پادشاهی آزرمی‌دخت چنین سروده است:

یکـی دخـتری دیگـر آزرم نـام　　ز تـاج بـزرگی شـد او شـادکام
بـیامد بـه تـخت کـیی بـرنشست　　گرفت او همی این جهان را به دست
....　　..................................
همی بود بر تخت بر چار ماه　　به پنجم شکست اندر آمد به گاه
شد او نیز و آن تخت بی‌شاه ماند　　بـه کـام دلِ مـرد بـدخواه ماند
هـمه کـار گـردنده چـرخ ایـن بـود　　ز پـرورده خـویش پُـرکین بـود

در کتاب ***ایران در زمان ساسانیان*** نـوشته آرتـور کـریستن‌سن آمـده است: آزرمی‌دخت، خواهر پوران، در تیسفون تاج بر سر نهاد و چـند مـاهی بـیش سلطنت نراند. بنابر قول طبری، یکی از سپهبدان موسوم به فرخ هرمزد مدعی سلطنت شد و ملکه را به زنی خواست. چون آزرمی‌دخت نمی‌توانست عـلناً مخالفت کند، در نهان وسایل قتل او را فراهم آورد آن‌گاه پسر فرخ هرمزد که رستم نام داشت، با سپاه خود پیش راند و پایتخت را گـرفته آزرمـی‌دخت را خلع و کور کرد و کسی از کیفیت وفات او آگاه نیست.[1]

و ابن‌بلخی در ***فارسنامه*** نوشته است: «زنی عاقل بـود و گـویند او را زهـر دادند و به روایتی گویند فرخ هرمزکی اصفهبد خراسان بود و بزرگ‌تر از وی میان فرس نبود، کسی فرستاد و او را به زنی خواست. آزرمی‌دخت جواب داد کی عادت نرفتست کی زن پادشاه شوهر کند اما اگر می‌خواهی که مرادی از من برداری، باید کی فلان شب تنها بیایی و این امیر حرس (رئیس زندان) را بخواند و گفت فلان شب قومی را از اعوان خویش راست کـن و بـیاور و در سرای پنهان شو تا کس را کی فرمایم بگیری و همچنان کرد و فرخ هرمز بر وعده رفت و چون در سرای شد، او را بگرفتند و فرمود تا سرش بریدند و بر سینه‌ی او نهادند و در میدان بینداختند و سه روز همچنان بود پس پسر ایـن فرخ هرمز نام او رستم لشکرها جمع آورد و بیامد و به کینه توختن و این زن را هلاک کرد.[2]

---

۱. *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۵۲۲.　۲. *فارسنامه*، ص ۱۲۶.

آزادی و تساوی زنان با مردان

در امپراتوری ساسانی بنابر قوانین متداول از قدیم، زن شخصیت حقوقی نداشت یعنی زن، شخص فرض نمی‌شد به عبارت دیگر زن، شخصی که صاحب حقی باشد، به شمار نمی‌رفت و به طور خلاصه زن دارای حقوقی نبود.

زن از هر لحاظ تحت سرپرستی و قیمومت رئیس خانوار که «کتک ختای» (کدخدای) نامیده می‌شد، قرار داشت. این رئیس خانوار ممکن بود که پدر یا شوهر و یا در صورت مرگ آن‌ها جانشین آن‌ها باشد. اختیارات این قیم یا رئیس خانوار، کم‌تر محدودیتی داشت و تمام هدایایی که احیاناً به زن یا به کودکان داده می‌شد و یا آن‌چه که آن‌ها بر اثر کار و غیر آن تحصیل می‌کردند، عیناً مانند درآمدهای اکتسابی همه متعلق به این رئیس خانوار بود.

لیکن در طی زمان، در این بینش حقوقی تغییرات زیادی به نفع زن روی داد. حقوق قدیمی البته از لحاظ نظری همچنان پای برجا بود لیکن عملاً دیگر در میان نسل جدید به کار بسته نمی‌شد و رسوم جدید، از قدرت حاکمیت آن کاسته بود.

رئیس خانوار که همچنان حقوق قدیم را برای خود معتبر می‌دانست، با عکس‌العمل شدید وجدان حقوقی مردم روبه‌رو می‌گشت. زنان و کودکان و حتا بردگان بدون تردید وضعشان در حال تحول و ترقی از پایین به بالا بود. زیرا آنان در راهی بودند که می‌بایست به طرف استقلال و رهایی جسمانی و عقلانی هدایت‌شان کند.[1]

گفتنی است که در اوستا، همه جا نام زن و مرد در یک ردیف ذکر شده و در کارهای دینی که زنان باید انجام دهند و دعاهایی که باید بخوانند، زن با مرد برابر شمرده شده است و حتا در صورتی که موبد حاضر نبود، ممکن بود زن به مقام قضا برسد و نیز در تاریخ می‌بینیم که زنانی مانند همای و پوراندخت و آزرمی‌دخت به مقام پادشاهی رسیده‌اند.

---

۱. *زن در حقوق ساسانی*، صص ۱۲ ـ ۱۳.

آن‌چه در اوستا در مورد زن و مرد می‌باشد، متضمن برابری حقوق است. زنان و مردان پارسا من باب تقدیس با هم ذکر شده‌اند و چون زن موجب احترام و بلندی مقام خانه است، (وندیداد سوم) اندیشه نیک و گفتار و کردار خوب و فرمان‌برداری از شوهر، برای زن از صفات پسندیده و برجسته شمرده شده است (وسپرد سوم).

در یشت‌ها[1] آمده است: «اینک فروهر همه مردان و زنان پاک را می‌ستاییم آنان که روان‌هایشان درخور ستایش و فروهرهایشان شایسته استغاثه است اینک فروهر همه مردان و زنان پاک‌دین را می‌ستاییم.[2]»

و باز درباره‌ی آرزوی شوهر خوش‌رفتار آمده است: «از او درخواستند این کامیابی را به ماده تو ای اندر و ای زبردست که ما خان‌خدای (شوهر) زیبابالا و جوانی بگیریم که با ما در مدتی که ما (زن و شوهر) در حیات هستیم، خوب سلوک کند و اعقاب دانا، هوشیار و خوش‌گو از ما به وجود آورد (رام یشت، ص ۱۵۲).

درباره‌ی آزادی و اختیار زن در برابر شوهر، گفتنی است که ملکه‌ها نیز در برابر اراده و قدرت پادشاهان مقاومت می‌کرده و پیروز می‌شده‌اند ازجمله در این مورد: بخشی از *تورات*، کتاب *استر* معروف است. در این کتاب از اخشورش (خشایارشا) چهارمین پادشاه هخامنشی و زنش استر یاد شده است.

آن چنان که در آن‌جا آمده: «خشایارشا در سال سوم شهریاری خویش، بزمی از برای همه‌ی بزرگان و سران کشورهای خویش در پایتخت شوش بیاراست. در هفتمین روز آن جشن باشکوه، پادشاه خواست که ملکه‌ی ایران، وشتی Washti با تاج خسروی به آن جشن درآید تا مهمانان او را ببینند زیرا ملکه بسیار زیبا بود اما ملکه فرمان نپذیرفت و نخواست خودنمایی کند.

پادشاه از این نافرمانی خشمگین شد و دادوران دربار، آن را سرپیچی از

---

۱. کلمه‌ی یشت در اوستا یشتی آمده و از ماده کلمه یسناست و در معنی هم با آن یکی است یعنی ستایش و نیایش و پرستش و فدیه (یشت‌ها، ج ۱، ص ۵۸).
۲. فروردین یشت، ص ۱۰۹.

فرمان شاه بازشناختند. آن‌گاه پادشاه همه را آگاه ساخت که دیگر وشتی، ملکه ایران نیست و به جای وی ملکه‌ی دیگری خواهد برگزید. پس از آن از سراسر کشورهای ایران، دختران زیبا در شوش گردآمدند.

در میان آنان دختر یتیمی بود از خاندان یهود که در هنگام استیلای پادشاه کلده نبوکدنَزَر Nabukadnazar (۵۸۶ پ.م) از اورشلیم به شوش مهاجرت کرده بود و پسرعمش مردخای او را تربیت می‌کرد، پسند خشایارشا گردید.

این دختر یهود، استر است که تاج شاهی بر سر او گذاشتند ...»[۱]

بنابراین وجه تمایز حقوق و آزادی‌ها در ایران باستان با حقوق مشابه جامعه‌های آن دوران، ارج نهادن به زنان و تساوی حقوق آنان با مردان می‌باشد حتا می‌بینیم در مورد کار قضاوت نیز زنان با مردان مساوی بوده‌اند.

از *ماتیکان هزار داتستان* مستفاد می‌شود که از شرایط رسیدگی به دعوایی که یک طرف آن زن بوده، تأهل قاضی بوده است یعنی قاضی مجرد نمی‌توانسته است به دعوایی که یک طرف آن زن بوده، رسیدگی نماید و همچنین در امور جزایی و محاکمات قضایی به ملاحظه‌ی احترام زن، قاضی موظف بود که برای او در مجازات تخفیف قائل شود.[۲]

و بالاخره شایان توجه است که اگر شوهری می‌خواست زن خود را به اتهام نافرمانی و ناشایستگی طرد و اموالش را ضبط کند، زن می‌توانست علیه شوهرش به دادگاه شکایت کند و با اثبات عدم صحت اتهام شوهر، اموال خود را شخصاً متصرف شود.[۳]

در الواح گنجینه‌ی تخت جمشید که به زبان پارسی باستان و خط عیلامی نوشته شده است، نشان می‌دهد که زنان نیز دوش به دوش مردان در کارهای اجتماعی شرکت داشته‌اند. در این مورد مزد هر طبقه از کارگران، دقیقاً تعیین و مزد یک کودک، یک زن، یک مزدور یا پیشه‌ور متخصص مشخص و معلوم بوده است.

---

۱. *هرمزد نامه*، ص ۲۶۶.
۲. *حقوق و مقام زن از آغاز تا اسلام در ایران*، صص ۱۵۳ ـ ۱۵۴.
۳. *زن در حقوق ساسانی*، صص ۳۴ ـ ۳۷.

تحصیلات علمی دختران و زنان

منابع تاریخی که داریم، اطلاعی در باب تعالیم دختران و زنان به دست نمی‌دهد. بارتلمه در کتاب *زن در حقوق ساسانی* چنین می‌نویسد که به احتمال قوی تربیت دختران بیش‌تر جنبه‌ی خانه‌داری داشته است چون که دختران طبعاً برای این بودند که بعداً به عنوان کدبانوی خانه در صحنه‌ی اجتماع گام نهند.

بغ‌نسک صریحاً از تعلیمات زن در فن خانه‌داری بحث می‌کند لیکن ما شاهد مطمئنی در دست داریم که تربیت علمی نیز در میان زنان دوره‌ی ساسانی شیوع داشته است و زنان خانواده‌های ممتاز گاهی تعلیمات بسیار عمیق در علوم تحصیل می‌کرده‌اند و این مطلب از یک عبارت کتاب *ماتیکان هزار داتستان* به دست می‌آید و آن این است: زنان درباره‌ی مسائل غامض حقوقی با یکدیگر به بحث پرداخته بودند و هر یک با استقامت رأی می‌خواستند نظر خود را ثابت کنند و چون فقیهی بزرگ را می‌بینند که از آن‌جا می‌گذرد، راه را بر او می‌گیرند و داستان مورد بحث را با وی درمیان می‌گذارند و نظر او را می‌خواهند.

فقیه در آغاز به یک یا دو مسئله جواب می‌دهد ولی چون مطلب به جای دقیق و مشکل می‌رسد، از جواب باز می‌ماند. یکی از زنان، با ظرافت و طعنه می‌گوید: «این زن را رها کن و به او بگو که نمی‌دانی و خود را خلاص کن».

اینک سؤال و جواب این زنان فقیه را در این‌جا می‌آوریم: «ورهرام گفته است که از دترفرژگو این داستان را شنیده‌ام که هنگامی که در راهی می‌رفتم، دو یا سه زن در راه نشسته بودند. یکی از آنان روی به من کرد و گفت: استاد، حکم قانون در این مسئله چیست هنگامی که دو تن وامی گرفته‌اند و هر دو متضامن مسئول تأدیه‌ی آن هستند، نتیجه چه خواهد بود؟ من گفتم اگر دو مدیون اصلی مسئولیت مشترک دارند، (مانند اعضای خانواده) نمی‌توان ابتدا به ضامن رجوع کرد. پس از آن زن پرسید: اگر هنگامی که یکی وام می‌گیرد دیگری می‌گوید من نسبت به این مبلغ ضامن او هستم، چه خواهد شد؟ در جواب گفتم که حکم مسئله سابق شامل این مورد هم خواهد شد. پس از آن

پرسید: حال فرض کنید که مدیون اصلی، مسئول مشترکی با خود ندارد (مانند اعضای خانواده) اگر ضامن وام را بپردازد و مدیون اصلی توانگر شود، آیا ضامن حق رجوع به وی را دارد؟ در این‌جا من در اندیشه فرو رفتم و نمی‌دانستم چه باید گفت.

در این میان، یکی از آنان گفت: «ای استاد در اندیشه فرو مرو و بی‌پروا به وی بگو که نمی‌دانم و ضمناً می‌توانید پاسخ این سؤال را در فلان کتاب بیابید به علاوه ما خود جواب آن را در شرحی که ***مگوگان اندرز بذ*** نوشته است خواهیم یافت».[1]

در این‌جا ملاحظه می‌کنیم که حتا مطالعه و تحصیل علم حقوق در میان زنان عصر ساسانی، بیگانه و نامأنوس نبوده است و از این گفته چنین پیداست که در این عهد عده‌ای از تحصیل‌کرده‌های حقوق به شغل قضا اشتغال داشته‌اند و تصور نمی‌رود که این علاقه به مطالعه در مورد رشته‌های عمومی و غیراختصاصی‌تر نیز کم‌تر بوده باشد.

گفتنی است که در کتاب **دینکرد** به قابلیت زنان برای شغل قضاوت اشاره شده و زن‌هایی که تحصیلات حقوقی داشته‌اند، بر موبدانی که این تحصیلات را نداشتند مقدم بودند.

حال که احراز شغل قضاوت برای زنان مطرح است، لازم است گفته شود که زنان در ایران باستان، شغل‌های گوناگونی را احراز کرده بودند مثلاً در وقایع زمان اردوان چهارم اشکانی دیده می‌شود که در آن دوره، خزانه‌داری به نام آرتادخت خزانه‌دار کشور بوده است ***(به استناد ماتیکان هزار داتستان)*** و شاید او نخستین خزانه‌دار زن باشد که برگزیده شده است.[2]

در الواحی که در گنجینه‌ی تخت‌جمشید (به خط میخی آکادی) به دست آمده و متجاوز از سی‌هزار لوحه است، تعداد کمی از آن‌ها به وسیله‌ی خاورشناسان خوانده شده و اطلاعات گرانبهایی درخصوص کار و دستمزدها به دست می‌دهد و نشان می‌دهد که زنان نیز دوش به دوش مردان در کارهای

---

۱. *تاریخ فرهنگ ایران*، ص ۸۳ *مقام زن از آغاز تا اسلام در ایران*، صص ۱۴۲ ـ ۱۴۳.
۲. *بررسی‌های تاریخی*، سال هفتم، شماره ۶، صص ۸۵ ـ ۱۱۰.

اجتماعی شرکت داشته‌اند. در این مورد، مزد یک کودک، یک زن، یک پیشه‌ور متخصص، مشخص و معلوم شده است.

یکی از این الواح، صورت میزان مالیاتی است که به وسیله‌ی چهار نفر از مؤدیان مالیاتی در سال بیستم سلطنت داریوش پرداخت شده و یکی از پرداخت‌های مالیاتی مربوط به یک خانم بوده است به این شرح: «به تاریخ بیست‌وپنجم ماه کیس لیمو [ماه نهم] سال بیستم سلطنت داریوش بابت بقیه بدهی ایندوکا خانم مادر توتو رئیس بازرگانان:

۱: ۱۴ مینا [مینا واحد وزن بابلی = ۶ کارشا و تقریباً معادل نیم کیلوگرم] و پنج ششم مینا نقره‌ی سفید پرداخت شده که معادل ۱۴ مینا و ۱۸ شِکِل احتساب گردیده است.

۲: ۹ مینا و ۵۳ شِکِل نقره درجه دوم پرداخت شده که معادل ۹ مینا و نیم و سه شِکِل احتساب گردیده است.

۳: نقره مالیات ... دسته سوم ....».

مطلبی که مستفاد می‌شود این است که نقره‌هایی که بابت مالیات می‌پرداخته‌اند بر سه طبقه‌ی متمایز تقسیم گشته به فراخور نوع و عیار هر کدام کم‌تر از نیم درصد از وزن اصلی آن‌ها کسر و نقصان پیدا می‌کرده است. لوح مزبور، درهم و پیچیده گشته است.

لباس و آرایش زنان

بدون شک در مورد لباس و آرایش زنان در دوران‌های قدیم و معیار زیبایی‌سنجی آنان در ادوار گذشته، نمی‌توان نظر صریح و مستندی ابراز کرد. چه، تاریخ ما همیشه از سیاست‌های حکومتی بحث می‌کرده و اساساً به مسائل اجتماعی و خانوادگی توجهی نداشته است و ما هر چه به تاریخ کهن خود مراجعه کنیم، در این مورد چیزی نمی‌یابیم.

اما در عین حال با بودن چند منبع معتبر و مستند تاریخی، نکاتی در مورد مسائل زنان از حیث لباس و آرایش و زیبایی (و حتا حجاب و چادر) به چشم می‌خورد که قابل توجه است:

نخست مطالب و مندرجات کتاب‌های دینی ایرانیانِ دوران باستان است (به ویژه مندرجات یشت‌ها) که از حوادث دوران‌های تـاریخی، جـان بـه‌دربرده است هرچند قسمت‌هایی از *اوستا* در اثر حمله‌های بنیان‌کن اسکندر مـقدونی و اعراب ازبین رفته ولی باز هم از آن‌چه کـه بـاقی‌مانده، نکـات بـاریکی را می‌توان دریافت.

دودیگر: شاهنامه فردوسی است. می‌دانیم شاهنامه آینه‌ی تمام‌نمای اندیشه و رفتار و کار و کردار ایرانیان در طول تاریخ است و از خُـلقیات و حـالات مردم ایران زمین و همسایگانش سخن می‌گوید و مـظاهر فـرهنگ و زنـدگی سالیان دراز را یک‌جا و در کنار هم جمع کرده است.

شاهنامه دنیای محسوس است نظیر دنیایی که هم‌اکنون در آنیم با آلات و ادوات و وسایل مناسب عهد خـود و نکته‌ها از آداب و رسـوم و اعـتقادات گذشتگان که از خداوندان کتب و دهقانان و فرزانگان عـصر خـود بـه دست آورده است. خود او چنین می‌گوید:

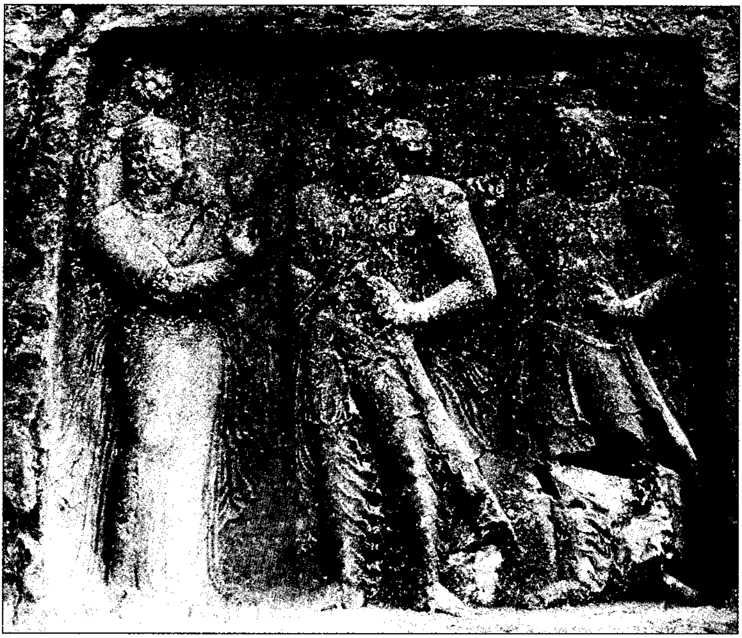
یکی نـامه بـود از گـه بـاستان　　فـراوان بـدو انـدرون داسـتان
ز هر کشوری موبدی سالخورد　　بیاورد و این نامه را گرد کرد
نـبشته من ایـن نـامه پـهلوی　　بـه نـزد تـو آرم مگـر نـغنوی

سدیگر: کتیبه‌ها و نقش‌ها و حجاری‌ها و نیز سکه‌هایی است که در طول تاریخ پُرفراز و نشیب ما به یادگار مـانده و بـاستان‌شناسان و خـاورشناسان آن‌ها را از زوایای فراموش‌شده بیرون کشیده و با ترجمه متن‌های آن از پهلوی به زبان‌های فارسی و بیگانه، درِ تازه‌ای از آگاهی‌ها به روی ما گشوده‌اند.

لازم به یادآوری است که این گونه کـتیبه‌ها یـا حـجاری‌ها و سکـه‌های مربوط به پادشاهان هخامنشی و ساسانی و نیز ملکه‌هاست و چندان ارتباطی با زندگانی عامه‌ی بانوان ایران ندارد ولی در عین حال، این آگاهی‌ها گوشه‌ای از لباس و آرایش ملکه‌ها را که آن‌ها هم دسته‌ای از بانوان هستند روشن می‌سازد.

مثلاً در نقش‌برجسته‌ی تنگ قندیل (در حوزه‌ی بیشاپور) که بر روی قطعه سنگ عظیم و در لوحه‌ای مستطیل شکل به ابـعاد ۲۷۵ سـانتی‌متر (طـول) و ۲۱۲ سانتی‌متر (بلندی) حجاری شده است، شاپور اول رو به مـلکه طـوری

ایستاده که با دست راست در حال گرفتن گل لاله یا ساغری است که ملکه به او می‌دهد و در چنین وضعی پادشاه ساسانی چشم به ملکه دوخته و کاملاً متوجه او می‌باشد.



نقش شاپور اول و ملکه
(نفر سمت راست، احتمالاً کرتیر موبد بزرگ دوره ساسانی)

روبه‌روی پادشاه و سمت راست او، ملکه با قامتی متناسب دیده می‌شود که تاجی بر سر دارد و به وسیله‌ی نوارهای این تاج، موی سر را، که به شکل دم‌اسبی در پشت حلقه شده است، با روبانی گره خورده و نوارهای پهن آن کاملاً آشکار است و در حالت ایستاده رو به شاه در حال تقدیم ساغر است ولی دست چپ او آن طور که باید و شاید مشخص نیست اما شیئی را در بغل دارد. بدیهی است که این نقش در اثر مرور زمان و از باد و باران و تابش

آفتاب، ازبین رفته و کاملاً روشن و قابل رؤیت نیست.[۱]

در این‌جا طرز لباس و آرایش مو از نکاتی است که شایان توجه است و قسمتی از رنگ لباس زنانه و شکل جامه و آداب لباس پوشیدن و رسوم زنان را در عهد ساسانی که تقریباً تا پیش از پیدایش این نقش مبهم و تاریک بود، روشن می‌سازد.

حال ببینیم ایرانیان باستان، درباره زیبایی و آرایش لباس زن با توجه به آداب و رسوم و اعتقادات و سلیقه‌ی متناسب عهد خود، چه نظری داشته‌اند: از مندرجات کتاب‌های دینی و شاهنامه و نیز متن کتیبه‌ها و نوشته‌ها و سکه‌های باقی‌مانده چنین مستفاد می‌شود که ایرانیان، زیبایی زن را در این نکات می‌دانسته‌اند: در یشت‌ها ج ۲ (ارت یشت، ص ۱۹۹) چنین آمده است: «کنیزکانشان [یعنی دختران] نشسته خلخال‌ها به پا کرده و کمربند به میان بسته با تن زیبا، انگشت‌های بلند، بدن به اندازه زیبا که از برای نظرکننده لذتی است (کنیزکان) کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت[۲] نیک به راستی خوشا به‌کسی که تو یارش شوی، همچنین یار من باشی تو ای پرنعمت، ای نیرومند».

در شاهنامه‌ی فردوسی در وصف زیبایی رودابه چنین آمده است:

سدیگر چو رودابه‌ی ماه‌روی — یکی سروسیمین با رنگ و بوی
ز سر تا به پایش گل است و سمن — به سرو سَهی بر سُهَیل یمن
همی می‌چکد گویی از روی او — عبیر است گویی همه موی او
از آن گنبد سیم سر بر زمین — فروهشته بر گُل کمندِ کمین
به مشک و به غنبر سرش بافته — به یاقوت و گوهر برش تافته
سر زلف و جَعدش چو مُشکین زره — فکنده است گویی گره بر گره

در *یشت‌ها*، زیبایی یک دختر چنین وصف شده است: «آن گاه اردویسور ناهید به صورت دختر زیبایی بسیار برومند خوش‌اندام کمربند در میان بسته،

---

۱. *بررسی‌های تاریخی*، سال ششم، شماره ۱.

۲. ایزد ارت، فرشته رزق و فراوانی و نعمت و ثروت است (*یشت‌ها*، ج ۲، ص ۱۸۸).

راست بالا، آزاده‌نژاد و شریف، کفش‌های زرین در پا نموده با زینت‌های بسیار آراسته روان گشت ...»[۱]

و باز در آبان یشت، ص ۲۹۵ آمده است: «اردویسور ناهید، همیشه ظاهر می‌شود به صورت یک دختر جوان بسیار برومند خوش‌اندام کمربند به میان بسته، راست بالا، آزاده‌نژاد و شریف که یک جبه قیمتی پرچین زرین دربردارد». و باز در شاهنامه در وصف زیبایی‌های سیندخت، مادر رودابه، چنین آمده است:

سخن‌ها چو بشنید از او پهلوان زنی دید با رأی و روشن‌روان
به رخ چون بهار و به بالا چو سرو میان همچو غَرو[۲] و به رفتن تذرو

در ویسپرد، زن را این گونه خواستار است: «۳ـ کدبانوی خانه را ایستاده خواهم. ۴ـ زنی را ایستاده خواهم که در اندیشه‌ی نیک سرآمد، در گفتار نیک سرآمد، در کردار نیک سرآمد، خوب آموخته، فرمان‌بُردار شوهر (رد)، پاک (چون) ارمئیتی و (چون آن زنانی که از تو هستند، ای اهورامزدا ...»[۳]

اما نقوش حجاری‌شده‌ی زنان درباری دوران ساسانی، با جامه‌های بلند و بُساک‌های[۴] گل بر سر نشان داده شده که زینت‌بخش کاخ پادشاهان بوده است.

ضمن عملیات اکتشافی شهر تاریخی بیشاپور در سال ۱۳۱۹ خورشیدی در قصر شاپور، موزائیکی از تصویر یک زن درباری که شاخه‌ای گل در دست و بساکی در سر و بساکی بلند بر تن دارد، به دست آمده است که هم اکنون زینت‌بخش موزه ایران باستان می‌باشد و از مقایسه‌ی آن با نقش مکشوفه‌ی تنگ قندیل چنین استنباط می‌شود که از نظر تناسب اندام و بساک و آرایش مو و طرز لباس نقش برجسته تنگ قندیل، مربوط به آذر آناهیتا ملکه‌ی ملکه‌های شاپور اول است.

---

۱. ج ۱، آبان یشت، ص ۲۶۷.
۲. غَرو: نای میان تهی.
۳. کرده ۳، ص ۳۷.
۴. بُساک: تاجی که از گل ساخته می‌شد.



موزائیک به‌دست آمده از بیشاپور (نیمه دوم سده سوم میلادی)

همچنین هیأت علمی روسی که در سال ۱۳۲۸ خورشیدی در تپه‌ی پازیریک Pazirik در دامنه‌ی کوه آلتایی در ۱۹ کیلومتری مرز مغولستان کاوش می‌نمودند، در یکی از قبور سران سکایی آلتایی که در عهد هخامنشی زیر سلطه‌ی حکومت ایران بوده‌اند، در زیر یخ، یک تخته قالی بسیار ظریف و عالی به درازای ۲ متر و پهنای ۱۸۳ سانتی‌متر به دست آورده‌اند که از کشفیات بسیار مهم سده‌ی اخیر می‌باشد.

در این قطعه قالی که از چهار مربع تشکیل یافته و در هر مربع، شکل دو ملکه روبه روی هم ایستاده و آتشدانی در وسط و دو نفر دیگر از بانوان حرمسرا در پشت سر آن‌ها حوله به دست دیده می‌شوند. نکته قابل اهمیت و توجه، طرز تاج و کلاه ملکه‌هاست که به شکل کنگره و نظیر تاج پیکره‌ی لاجوردی است که در کاوش‌های سال ۱۳۲۶ خورشیدی تخت‌جمشید به دست آمده است.



تصویر قطعه فرش مکشوفه در پازیریک

در یک دست ملکه‌ها گلی است شبیه به گل‌هایی که در دست شاهان هخامنشی در تخت‌جمشید ضمن حجاری‌ها نقش شده است و دست دیگر را بلند کرده و برابر یکدیگر قرار داده‌اند.

تاریخ این تکه‌های فرش باستانی را پژوهندگان و یابندگان آن‌ها نیمه‌ی سده‌ی پنجم پیش از میلاد دانسته‌اند.[۱]

لباس بانوان، زرد و قهوه‌ای و موی ایشان (در نقش) به رنگ آبی می‌باشد. در همدان و لرستان، ضمن کاوش‌های باستان‌شناسی، تعدادی مُهرهای استوانه‌ای به دست آمده است که دارای خط نیز می‌باشد و پوشاک آن‌ها هم شباهتی به پوشاک دوران هخامنشی‌ها دارد و به سکایی‌ها نیز مانند است و امکان دارد که این مُهرها متعلق به مادها هم باشد.

برای نمونه در یکی از این مُهرها نقش پادشاه و ملکه، تزیینات صندلی‌ها و لباس‌های بانوان و هدایایی که آورده‌اند قابل توجه و مطالعه است. در این مُهر

۱. *بررسی‌های تاریخی*، سال پنجم، شماره ۳، ص ۱۱.



نقش پادشاه سمت چپ و ملکه روبه‌روی او قرار دارد. ملکه شاخه گلی به شاه تقدیم می‌کند و ندیمه‌ها تنگ شراب و خوردنی همراه آورده‌اند.[۱]

ضمناً در موزه‌ی ارمیتاژ روسیه، سر مجسمه‌ای مربوط به یک زن از نقش برجسته یک آرامگاه در پالمیر از هنر دوران اشکانی قرن دوم میلادی نیز نقش و قیافه زنان عهد اشکانی را نشان می‌دهد.



۱. *بررسی‌های تاریخی*، سال پنجم، شماره ۱، ص ۵۶.

مسئله‌ی حجاب، در ایران باستان

از نکات قابل توجه و شایان ذکر برای زنان در دوره‌های تاریخی ایران باستان، علاوه بر شکل و فرم لباس، مسئله‌ی حجاب است و این سؤال همیشه مطرح بوده است که آیا زنان ما، در دوران‌های گذشته گشاده‌رو بوده‌اند یا پوشیده روی؟

گفتنی است که تاریخ‌نویسان در گذشته، همیشه به جنگ‌ها و کشورگشایی‌ها و روش زمامداری و جهان‌گشایی و طرز اداره‌ی کشورها می‌پرداخته‌اند و خیلی کم به مسائل اجتماعی جامعه و زندگی خانوادگی توجه داشته‌اند و اگر کسی بخواهد درباره‌ی داشتن یا نداشتن حجاب غور و بررسی کند، چندان به نتیجه مثبت و مستند و قابل اطمینان نمی‌رسد.

با وجود این، با کنجکاوی در گزارش‌های تاریخی و مشاهده‌ی نقوش برجسته و تصویرها و کاوش‌های باستان‌شناسی، می‌توان اطلاعاتی نسبتاً مطمئن به دست آورد.

در این میان تاریخ‌نامه‌ی مستند و ملی ما یعنی شاهنامه که فردوسی آن را از روی منابع دقیق و گفته‌ها و نوشته‌های فرزانگان و موبدان و دهگانان با دقت و وسواس زیاد از نظر صحت و دقت به نظم آورده است، اطلاعاتی در این مورد به دست می‌دهد.

با وجودی که شاهنامه هم بیش‌تر تاریخ پادشاهان و شرح جهان‌داری‌ها و جهان‌گشایی‌های آنان می‌باشد، ولی در عین حال فردوسی گوشه‌هایی از تاریخ اجتماعی ما را نشان می‌دهد و در این میان بارها نه تنها به «پوشیده‌رویان» در مورد زنان ایران و همسایگان حتا چین و روم اشاره شده بلکه چندین بار به حجاب «چادر» نیز اشاراتی دارد و نشان می‌دهد که زنان ما از دوران‌های باستان دارای چادر بوده‌اند.

در *فرهنگ پهلوی* ص ۹۴ (از انتشارات دانشگاه تهران) به واژه‌ی CVatur (چادر) برمی‌خوریم به معنی لباس و پوشش که از واژه‌های پهلوی است و نشان می‌دهد که این واژه از ابتدای دوره‌ی ساسانیان (و حتا قبل از آن دوره)

مورد استعمال داشته است زیرا برای آن واژه‌ای به وجود آمده است و آن را به کار می‌برده‌اند.

از سروده‌های فردوسی در شاهنامه این نتیجه به دست می‌آید که از ابتدای تاریخ یعنی از دوران پادشاهی جمشید و فریدون، زنان ایران «پوشیده‌روی» بوده‌اند چنان که در گرفتار شدن دو خواهر جمشید به دست ضحاک، می‌گوید:

دو پاکیزه از خانه‌ی جمشید　　برون آوریدند لرزان چو بید
که جمشید را هر دو خواهر بدند　　سر بانوان را چو افسر بدند
ز پوشیده‌رویان یکی شهرناز　　دگر ماه‌رویی به نام ارنواز
به ایوان ضحاک بردندشان　　بدان اژدها فش سپردندشان

و نیز در پیام فریدون به شاه یمن به وسیله‌ی جَندل، برای خواستگاری سه دختر شاه یمن برای سه پسرش:

ز کارآگهان آگهی یافتم　　بدان آگهی تیز بشتافتم
کجا از پسِ پرده پوشیده‌روی　　سه پاکیزه داری تو ای نامجوی
....　　..................................
کنون این گرامی دو گونه گهر　　برآمیخت باید با یکدگر
سه پوشیده رخ را سه دیهیم جوی　　سزا در سزا، کار بی‌گفت‌وگوی

و در به زنی خواستن کاووس، سودابه دختر شاه هاماوران را:

گزین کرد شاه از میان گروه　　یکی مرد بیدار دانش‌پژوه
....　　..................................
چنین گفت کو را به من تازه کن　　بیارای مغزش به شیرین سخُن
بگویش که پیوند من در جهان　　بجویند کارآزموده مهان
....　　..................................
پس پرده‌ی تو یکی دختر است　　شنیدم که تخت مرا درخور است

و در به زنی دادن پیران، دختر خود را به سیاوش:

پس پرده‌ی من چهارند خرد — چو باید ترا بنده باید شمرد
از ایشان جریره است مهتر به سال — که از خوب‌رویان ندارد همال
اگر رای باشد، ترا بنده‌ای است — به پیش تو اندر پرستنده‌ای است
سیاوش بدو گفت دارم سپاس — مرا همچو فرزند خود می‌شناس

در پیامی که منیژه به بیژن می‌دهد:

به پرده درون دخت پوشیده‌روی — بجوشید مهرش بر آن مهرجوی
فرستاد مر دایه را چون نوند — که رو زیر آن شاخ سرو بلند
نگه کن که آن ماه دیدار کیست — سیاوش مگر زنده شد یا پری است

و درآمدن منیژه نزد رستم، منیژه می‌گوید:

منیژه منم دخت افراسیاب — برهنه ندیده تنم آفتاب

در پند دادن کیخسرو به ایرانیان:

ز پوشیده‌رویان پسیچیده‌روی — هرآن کس که پوشیده دارد به کوی

و در بدرود کردن کیخسرو کنیزکان (دختران) خود را:

کنیزک بدش چار چون آفتاب — کسی روی ایشان ندیده به خواب
ز پرده بتان را بر خویش خواند — همه راز دل پیش ایشان براند

در بردن پشوتن تابوت اسفندیار را نزد گشتاسپ:

سرِ تنگ تابوت را باز کرد — به نوی یکی مویه آغاز کرد
چو مادرش با خواهران روی شاه — پُر از مشک دیدند و ریش سیاه
بشد هُش ز پوشیده‌رویان اوی — پُر از خون دل جَعد مویان اوی

رفتن بهرام‌گور به خانه دهقان:

همی راند حیران و پیچان به راه — به خواب و به آب آرزومند شاه

چـنین تـا بـه آبـاد جـایی رسید ز هامون سوی در سرایی رسید
زنی دیـد بـر کـتف او بـر سـبوی ز بــهرام خســرو بـپوشید روی

پند دادن گردیه خواهر بهرام چوبینه او را:

پس پــــردهی نــامور پــهلوان یکی خواهـرش بـود روشـن روان
خـــردمند را گـردیه نـام بـود پــریرخ دلارام بــــهرام بـــود
چـو از پـرده گـفت بـرادر شـنید برآشـفت و از کـین دلش بـردمید

آمدن تهمینه دختر شاه سمنگان نزد رستم:

از او رسـتم شـیردل خـیره مـاند بـروبر جـهان آفـرین را بـخوانـد
بپرسید از او گفت نام تو چیست چه جویی شب تیره کام تو چیست
چـنین داد پـاسخ کـه تـهمینهام تو گویی که از غـم بـه دو نـیمهام
....
ز پـرده بـرون کس نـدیده مـرا نـه هـرگز کس آوا شـنیده مـرا

مسئلهی چادر

گفتیم که چادر نیز به عنوان حجاب زنان، از ابتدای تاریخ در جامعهی ما وجود داشته است و وجود واژهی چادر در زبان پهلوی نیز این مطلب را تأیید میکند. علاوه بر آن در شاهنامه نیز به واژهی چادر و کاربرد آن برمیخوریم از جمله:

به زندان افکندن افراسیاب، بیژن را:

مـنیژه بـیامد بـه یک چـادرا بــرهنه دو پـای و گشـادهسرا

در وصیت کردن کیخسرو، گودرز را:

نگـه کـن ربـاطی کـه ویـران بـود پـلی کـان بـه نـزدیک ایـران بـود
....
دگـر کـودکانی کـه بـیمادرند زنـانی کـه بیشوی و بیچادرند
بـر ایشـان درگـنج بسـته مـدار بـبخش و بـترس از بـد روزگـار

خواستن شیروی شیرین را و کشتن شیرین خود را:

چنین گفت شیرین که ای مهتران — جهاندیده و کارکرده سران
به سه چیز باشد زنان را بهی — که باشند زیبای تخت مهی
.... — ....
بگفت این و بگشاد چادر ز روی — همه روی ماه و همه مشک موی

در تصویر یکی از قطعات فرش کشف‌شده در تپه پازیریک در دامنه‌ی کوه آلتایی ۱۹ کیلومتری مرز مغولستان که در سال ۱۳۲۸ خورشیدی در کاوش‌های باستان‌شناسی به وسیله‌ی هیأت علمی روسی به دست آمده و شرح و تصویر آن در صفحه ۴۱ آمده است، دو خاورشناس (آقایان بارنت و داتسون) رؤسای بخش‌های اشیا باستانی ایران و مصر و آشور و آثار خاورزمین در موزه‌ی بریتانیا، می‌نویسند: «.. نقش روی هر مربع صحنه‌ای‌ست مشتمل بر تصویر دو ملکه که چادر بر سر دارند و دو ملکه کم‌اهمیت‌تر که مراسم مذهبی را در برابر آتشدان انجام می‌دهند. این گونه صحنه‌ها بر روی نقوش مُهرهای پارسی عهد هخامنشی دیده شده است».

پوشیده‌رویان چین و روم

گفتیم که در شاهنامه، اشاراتی به پوشیده‌رویان کشورهای چین و روم (که همسایگان آن زمان بوده و همیشه با ایران رابطه داشته‌اند) نیز شده است و در این مورد چنین می‌خوانیم:

نامه نوشتن خاقان چین برای دادن دختر خود به انوشیروان:

یکی راز فرزانگان برگزین — که آید به نزدیک خاقان چین
که در پرده «پوشیده‌رویان» اوی — ز دیدار آن کس نپوشند روی

نامه انوشیروان و فرستادن مهران ستاد را برای دیدن وآوردن دختر خاقان:

شبستان خاقان نگه کن نکوی — بد و نیک او را سراسر بجوی
پس پرده‌ی او بسی دختر است — که با بُرز و بالا و با افسر است

و در وصف دخترهای ترک که منظور همان چین است، می‌خوانیم:

همه دخت ترکان پوشیده‌روی　　همه سرو قد و همه مشکبوی

دادن خاقان چین دختر خود را به بهرام چوبینه:

چنان بُد که خاقان یکی سور کرد　　جهان را از آن سور، پُرنور کرد
فرستاد و بهرام یل را بخواند　　چو آمدش بر تخت سیمین نشاند
چو خاتون پس پرده آوا شنید　　بشد تیز و بهرام یل را بدید

و درباره‌ی دختر قیصر روم چنین آمده است:

پس پرده‌ی قیصر آن روزگار　　سه دختر بدش چون گل اندر بهار

در پایان درخصوص حجاب نکته‌های دیگری که یادآوری آن لازم است؛ نخست: به‌طوری که از اوستا و کتاب‌های دیگر دینی ایرانیان باستان و مندرجات آن‌ها و نیز اندرزنامه‌های دینی و اخلاقی گوناگونی که وجود داشته، استنباط می‌شود رعایت حجاب در هیچ زمان تکلیف و دستور دینی نبوده که اجباری برای رعایت حفظ آن متصور شود و به نظر می‌رسد که جامعه ایرانی از دوران‌های باستان، حفظ حجاب و «پوشیده‌رویی» را یک نوع وظیفه اخلاقی و سنتی می‌دانسته‌اند که رعایت آن به تدریج جزو سنن ملی و وظیفه اخلاقی، جاافتاده و پایدار مانده است.

دیگر آن‌که: علاوه بر این سنت ملی، پایه‌ی زندگانی خانوادگی جامعه‌ی ایرانی، همیشه بر این استوار بوده که زن‌ها با مردها آمیزش نداشته باشند و طرز زندگی در خانه‌ها هم به صورت بیرونی و اندرونی بوده است و اگر می‌بینیم که در شاهنامه اغلب نام «پسِ پرده» برده می‌شود، بیش‌تر منظور همین بوده است.

شادروان پیرنیا در مورد زنان اشکانی چنین می‌نویسد: «زن‌های پارتی‌ها با مردها خلطه و آمیزش نداشته‌اند ولی بعضی از ملکه‌ها به‌طوری که از سکه شاهان اشکانی و بعضی آثار دیگر معلوم می‌شود، در مجالس جشن حاضر می‌شدند چنان که فرهاد پنجم با مادر خود به تخت نشست و سکه‌های او

صورت مادر و فرزند را داراست و حجاری‌های تنگ سااولک که بارون دوبُد در کوه‌های بختیاری در سنه ۱۸۴۱ میلادی یافته و بعضی از محققان مربوط به دوره‌ی اشکانی می‌دانند، این نظر را تأیید می‌کند.»[۱]

قاعده‌ی عمومی بر جدا بودن زن‌ها از مردها بوده زیرا اندرونی نجبای پارتی از بیرونی مجزا بوده و زن‌ها در زندگانی خارجی مردها شرکت نمی‌کردند و در کل مقام زن‌ها نزد پارتی‌ها پست‌تر از مقام آن‌ها نزد مادها و پارسی‌ها بود.

مسئله‌ی زناشویی

پس از بررسی و تحقیق نسبت به سرگذشت زنان و دختران در ایران باستان، موضوع مهمی که یادآوری و شرح آن ضروری به نظر می‌رسد، مسئله زناشویی است که کاملاً با زندگی دختران و زنان ارتباط داشته است. بنابراین به نظر می‌رسد که در این‌باره هم تا جایی که اطلاعات ما اجازه می‌دهد، باید بررسی شود.

و اینک مسئله زناشویی در ایران باستان:

اهمیت زناشویی

برای بنیان نیک‌بختی و تشکیل خانواده، زناشویی از مهم‌ترین وظایف هر ایرانی بوده است و چون ایرانیان دارای خوی پاک و بی‌آلایش بوده‌اند، برای پیکار با تجرد و زناکاری به موضوع زناشویی اهمیت می‌داده‌اند و فرزندان خود را به آن تشویق می‌کردند تا حدی که امر زناشویی را از فرایض دینی خود می‌شمردند.

زرتشت، زناشویی و سرپرستی خانواده را سفارش می‌کند و می‌گوید به کودکان باید آموزش‌هایی برتر از آن‌چه داده شده بدهند[۲].

در آیین زرتشت درباره‌ی زناشویی و خانواده چنین آمده است: «شوهر به

---

۱. *ایران باستان*، ج ۳، ص ۲۶۹۴. ۲. *آیین مغان*، ص ۷.

منزله‌ی پادشازن و زن، ملکه‌ی خانواده محسوب می‌شود و فریضه‌ی شوهر، پرستاری از زن و فرزندان و فراهم آوردن سامان خانواده است».[۱]

برای نمونه می‌توان گفت فقرات ۵۷ تا ۹۵ «ارت یشت» دارای بلندترین درجات اخلاقی است و به خوبی خاندان پاک و بی‌آلایش ایرانیان قدیم را می‌نمایاند. در این فقرات، ایزد ارت خروش برآورده و از زنی که فرزند نیاورده یا از زنی که بچه سقط کند، گله‌مند است و آمیزش با چنین زنی را نهی می‌کند و از مردان ستمکاری که دختر را از راه به در برده و مدتی بی‌زناشویی با او به سر می‌برند، سخت بیزار است[۲]. و نیز ارت نیک بزرگوار می‌گوید: «از آب زَوْری که نذر من می‌شود، نباید به هیچ‌کس برسد نه به مردانی که سترون شده‌اند نه به کودکان نابالغ و نه به دخترانی که هنوز به مرد نرسیده‌اند.[۳]

در اجتماع ایرانی، نظم و پرهیزگاری و پارسایی حکومت می‌کرد زیرا نظم پاسبان عفت و نکاح است و فواحش از نظر اجتماع ایرانی منفور بودند و آنان که دختر جوان را از زناشویی مانع می‌شدند، مورد نفرت بودند.

ایرانیان باستان به همان اندازه که به امر زناشویی اهمیت می‌دادند، با زناکاری به شدت مخالفت می‌کردند و آن را جزو آثار اهریمنی می‌دانستند.

در اوستا و آثار پهلوی، علاوه بر دیوهای گوناگون دیوهای دیگری ذکر می‌شود که عبارتند از: دیوهای بی‌شرمی، دروغ، شهوت‌رانی، زناکاری.[۴]

منظور و هدف از زناشویی

امر زناشویی علاوه بر این که جزو فرایض دینی هر ایرانی محسوب می‌شده است و آن را موجب و وسیله‌ی بنیان خانواده و نیک‌بختی اجتماع می‌دانستند، منظور بزرگ دیگری نیز داشتند و آن علاقه به حفظ نسل و داشتن فرزند بوده است.

هر پسر و دختر و زن و مرد ایرانی همیشه از خداوند آرزو می‌کرد که فرزندی مهربان به او عطا کند و کسی که فرزند نداشت، باعث سرشکستگی

---

۱. *آموزش و پرورش در ایران باستان*، ص ۱۰۰.　۲. فقره‌ی ۵۹ ارت یشت.
۳. فقره‌ی ۵۴ ارت یشت.
۴. *سیر تمدن و تربیت در ایران باستان به استناد تتبعات ایرانی*، جکسون.

خانواده‌ی خود را فراهم می‌نموده است. هرودوت، مورخ یونانی، می‌گوید که در نظر ایرانیان بزرگ‌ترین افتخار به جز دلاوری در جنگ، داشتن فرزندان متعدد بوده است و هرگاه رسم تعدد زوجات در میان ایرانیان قدیم مرسوم بوده، به منظور داشتن فرزندان بسیار بوده است.

فرزند یکی از مهم‌ترین نعمت‌های الهی و دلبندترین علاقه‌های زندگی در نظر ایرانیان به شمار می‌رفت و شخص بی‌اولاد، در دنیا بی‌نام بود و بی‌نامی در میان ایرانیان آن زمان، ننگ به شمار می‌آمد و در آن دنیا نیز چنین کسی از پل چینوات یاچینود (صراط) نمی‌توانست بگذرد و به همین دلیل بود که شخص بی‌فرزند، ناچار پسرخوانده‌ای انتخاب می‌کرد و چون فرزند خود از او پرستاری می‌کرد.

شخصی که ولی دختر بود، مکلف بود به محض رسیدن دختر به سن بلوغ، او را شوهر دهد زیرا منع دختر از توالد، گناه بزرگی به شمار می‌آمد.[1]

نداشتن فرزند و قطع نسل، به اندازه‌ای ناپسند بود که برای جلوگیری از این پیشامد، به ازدواج ابدال متوسل می‌شدند تا بدین وسیله کسی که در زمان حیات خود فرزند نداشت، بعد از مرگ دارای اولاد شود و نسل او باقی بماند.

شرایط زناشویی

برای زناشویی شرایطی مقرر بوده است که آن را رعایت می‌کرده‌اند و چون اطلاعات ما محدود است، بنابراین از چند موضوع که ظاهراً جزو شرایط زناشویی بوده است، بحث می‌کنیم:

۱. *سن بلوغ:* در *اوستا* سن پانزده مهم‌ترین اوقات عمر آدمی شمرده شده است[2] و هرگاه چهارده گویند، منظور چهارده سال و سه ماه است که با ۹ ماه در رحم مجموعاً پانزده سال می‌شود (سال را از تاریخ انعقاد نطفه حساب می‌کردند).

در فرگرد ۱۴ فقره‌ی ۱۵ وندیداد، سن بلوغ پانزده سالگی شناخته شده

---

۱. *ایران در زمان ساسانیان* به استناد دینکرد، کتاب ۸

۲. *ادبیات مزدیسنا*، ج ۲.

است. بارتلمه، خاورشناس بزرگ آلمانی، نوشته است: هنگامی که دختری از یک خانواده‌ی خوب، پانزده ساله شد و رشد بدنی‌اش نیز به حد بلوغ رسیده بود، بر پدر وی بود که برای او شوهری مناسب بیابد و اگر پدرش مرده بود، در این صورت این وظیفه را جانشین پدر و کفیل خانواده یعنی بزرگ‌ترین فرزند بالغ او عهده‌دار بود و بالاخره اگر چنین پسری نیز وجود نداشت، وصی یا قیمی که به وسیله‌ی دادگاه برای رسیدگی به امور خانواده مرد فقید تعیین می‌گشت موظف بود که دختر را به شوهری شایسته دهد.[1]

۲. *رضایت:* گزنفون در کتاب خود به نام *تربیت کوروش* می‌گوید: «ازدواج جوانان و دختران با رضایت پدر و مادر انجام می‌گرفت و حق شوهر دادن دختر به پدر اختصاص داشت. و اگر پدر زنده نبود، این حق به مادر تعلق می‌گرفت و اگر مادر مرده بود، این حق متوجه یکی از عموها یا دایی‌های دختر می‌شد و دختر خود مستقلاً حق اختیار شوی نداشت.[2] بنابراین به‌طور کلی می‌توان گفت که رضایت پدر و مادر از شرایط ازدواج بوده است ولی پسران نسبتاً آزادتر بوده و اختیار همسر نیز با خودشان بوده است.

۳. *اهمیت طبقات:* طبقه‌بندی مردم از زمان‌های قدیم در میان ملت‌ها معمول بوده و به دین زرتشتی هم سرایت کرده است به‌طوری که این دین، پیروان مذهب را به چهار طبقه روحانیان، جنگاوران، کشاورزان و پیشه‌وران تقسیم می‌کند به علاوه، این طبقه‌بندی از دوره ملوک‌الطوایفی پارت‌ها تقویت شده و آثار آن در امر زناشویی نیز ظاهر می‌شود به‌طوری که ازدواج نجبا با زنی از طبقه‌ی پست ممنوع بود و این جلوگیری برای آن بوده است که خون و نژاد آن‌ها پلید نشود و کسی هم که چنین ازدواجی می‌کرده، از طبقه‌ی خود خارج می‌شده است.

بنابراین، طبقات نجبا و اشراف حق نداشتند با طبقات پست ازدواج کنند و این ممنوعیت سابقه‌ی قدیم‌تری دارد مثلاً در دوران هخامنشی، شاه می‌بایست زنان خود را از میان هفت خانواده‌ی درجه اول که در رأس طبقه اشرافی جا گرفته بودند انتخاب کند.

---

۱. *زن در حقوق ساسانی*، ص ۱۹.

۲. *ایران در زمان ساسانیان* به استناد دینکرد، کتاب هشتم.

انواع ازدواج

طبق قوانین مذهبی و به نقل از متون پهلوی و روایات دیگر، پنج نوع ازدواج وجود داشته است: ۱. ازدواج پاتخشاییه یا پادشازن ۲. ازدواج چکرزن ۳. ازدواج اوگ زن ۴. ازدواج خودسر زن ۵. ازدواج سزرزن یا سترزن.

ازدواج پاتخشاییه یا پادشازن

ازدواجی بوده است که دختری با رضای پدر و مادر یا قیم در حال دوشیزگی به خانه شوهر می‌رفت و این دختر در خانه‌ی شوهر از هر امتیازی برخوردار بود و شوهرِ چنین زنی حق نداشت بدون رضای او زن دیگری اختیار کند مگر در مواردی که برطبق شریعت مجاز شناخته شده بود.

ازدواج چکر زن

هنگامی است که زنی بیوه بعد از فوت شوهر خود، با مرد دیگری ازدواج کند. بعضی هم این نکاح را به این ترتیب توصیف کرده‌اند که اگر پادشازن نازا بود، شوهر می‌توانسته است زنی دیگر اختیار کند در این صورت زن دوم را *چاکرزن* یا *چکرزن* می‌گفته‌اند.

ازدواج اوگ زن

آن است که اگر دختری یگانه فرزند پدر و مادرش بود، وقتی شوهر می‌کرد او را اوگ زن یعنی *یگانه‌زن* می‌نامیدند و نخستین پسر چنین زنی به پدر و مادر آن زن تعلق می‌گرفت تا اجاق خانواده‌ی پدرِ دختر خاموش نشود.

ازدواج خودسر زن

هنگامی که دختری بدون اجازه‌ی پدر و مادر یا قیم شوهر می‌کرد، چنین دختریِ امتیازات خود را ازدست می‌داد و از پدر و مادر ارث نمی‌برد مگر این که رضایت بعدی پدر و مادر را جلب کند.

ازدواج سزر زن یا ستر زن

آن است که اگر مردی زن نگرفته یا بدون فرزند می‌مرد، خویشان وی به دوشیزه‌ای جهاز می‌دادند و او را قبل از شوهر دادن، به نکاح مرد متوفی درمی‌آوردند و شرط این نکاح آن بود که این دوشیزه و شوهر آینده‌ی او دست‌کم یکی از فرزندان خود را به مرد متوفی بدهد.

و نیز یکی از اقسام ازدواج، ازدواج ابدال است به این شرح:

در نامه‌ی تنسر آمده است: «... چون کسی از ایشان را اجل فرا رسیدی و فرزند نبودی، اگر زن گذاشتی، آن زن را به شوهر دادندی از خویشان متوفی که به او اولی‌تر و نزدیک‌تر بودی و اگر زن نبودی و دختر بودی همچنین، و اگر این هیچ نبودی، از مال متوفی زن خواستندی و به خویشان اقرب او سپرده و هر فرزندی که در وجود آمدی، بدان مرد صاحب‌تر که نسبت کردندی و اگر کسی به خلاف این روا داشتندی، بکشتندی تا آخر روزگار نسل آن مرد می‌باید بماند».[1]

در مورد جهیزیه‌ی دختر اطلاعات زیادی در دست نیست.

بارتلمه می‌نویسد: «تعیین جهاز و چگونگی مقدار آن در هنگام «بله‌بری» رل مهمی را بازی می‌کرده است زیرا هنگامی که دختر شوهر می‌کرد، دیگر هیچ‌گونه سهمی به عنوان ارث از پدر خود یا از کفیل او دریافت نمی‌داشت از این رو لازم بود که هنگام زناشویی، دختر حتی‌المقدور جهاز کامل و بزرگی با خود همراه ببرد. صورت فرمول شده‌ی یک چنین عقد ازدواجی از عهد ساسانی به جای مانده و به دست ما رسیده است.[2]

در مورد وضع دختر پس از ازدواج، چنین می‌خوانیم: «[در دوران اوستایی] پدر، رئیس خانواده و مراقب اجاق (دودمان) خانواده بود تا نگذارد آتش آن خاموش شود.

فرزندان تابع محض پدر بودند وقتی دختری را شوهر می‌دادند، آن دختر از خانواده و تیره‌ی پدر خارج شده داخل خانواده و تیره شوهر می‌شد».[3]

---

۱. *نامه‌ی تنسر*، ص ۲۱ و ۲۲.
۲. *زن در حقوق ساسانی*، ص ۲۰.
۳. *ایران در عهد باستان*، ص ۷۱.

ازدواج با محارم یا *خیتوگ داس*

یکی از مباحث و مطالبی که مورد بحث قرار گرفته و در اطراف آن بیش‌تر گفت‌وگو شده و از طرف مخالفان و طرفداران سایر ادیان مورد انتقاد شدید قرار گرفته، ازدواج با محارم یا خیتوگ داس می‌باشد.

ازدواج با محارم در زبان اوستایی *خئیتوودائا* و در زبان پهلوی *خوی‌توک داس* و در فارسی ختوت می‌باشد و به‌طور کلی این لغت را *ازدواج خودی* یا *ازدواج میان خویشاوندان* نزدیک می‌توان معنی کرد و غرض از این ازدواج، پاک نگاه داشتن نسب و نژاد و همچنین حفظ ثروت در میان خانواده است.

این رسم از قدیم حتا در عهد هخامنشیان نیز معمول بوده است و در نسک دوم یا ورشتمان سرنسک اشاره به اجر این عمل رفته است مثلاً این که مزاوجت بین برادر و خواهر به وسیله‌ی فره‌ی ایزدی روشن می‌شود و دیوان را به دور می‌راند.

بعد از اسلام نیز در کتاب‌های عربی و فارسی از این رسم ذکری رفته است و شیخ مفید و شیخ طوسی روایت کرده‌اند که شخصی نزد حضرت امام صادق (ع) زبان به دشنام مجوسی برگشود در مورد نکاح محارم، حضرت فرمود: «اما علمت ان ذلک عندهم هو النکاح و کل قوم یفرقون النکاح عن السفاح فنکاحهم جایز و ان کل قوم دانوا بشییء یلزمهم حکمه».

باید دانست که در میان پادشاهان هخامنشی و اشکانی و ساسانی این رسم وجود داشته است چنانکه کمبوجیه دو خواهر خود را به زنی داشت و داریوش اول خواهرش را به زنی گرفت و اردشیر دوم با دو دختر خود و داریوش سوم با یکی از دخترانش ازدواج کرد و یزدگرد دوم دخترش را به زنی گرفت.

در هر صورت لغت چنان بوده است که مستعد سوء تعبیر بوده و بعداً سوءتعبیر هم شده است و زبان اوستایی هم که به تدریج متروک شده بود، بسی از لغات آن مفهوم حقیقی خود را گم نموده است و هرگاه در میان پادشاهان هخامنشی و اشکانی و ساسانی برخی از آن‌ها ازدواج بین نزدیکان را جایز شمرده‌اند، دلیل بر عمومیت این رسم نبوده است و آن‌ها تفسیر لغت را به میل خود نموده‌اند.

به هرحال، حق مسئله این است که ازدواج با اقربای نزدیک در ایران قدیم، وجود داشته است ولی باید دانست که این ازدواج به هیچ وجه زناکاری شمرده نمی‌شده است و نظیر این ازدواج در میان اقوام قدیم مصر و بعضی از ملل آسیای صغیر و بطالسه‌ی مصر فراوان بوده است و ازدواج خواهران و برادران در عصر حضرت آدم و ازدواج حضرت ابراهیم (ع) با سارا که خواهر پدری او بود (و این عمل در شرایع پیشین مجاز شمرده می‌شد)، از این گونه موارد است و نیز حضرت یعقوب ازدواج با دو خواهر را جایز شمرد و با دو دختر خود، لعیا و راحیل، ازدواج کرد.[۱] ولی در شرع موسی این حکم لغو شد و جمع بین دو خواهر ممنوع گردید.[۲]

طلاق

به نظر می‌رسد که مسئله طلاق، آسان‌تر از امر زناشویی بوده است. کتاب *هزار حکم قضایی* فرخ فصل مستقلی را به مسئله طلاق اختصاص داده است و به کرات و در موارد دیگری نیز درباره‌ی طلاق در این کتاب گفت‌وگو به میان آورده است لیکن در تمام این موارد، روی سخن با زن اصلی و به اصطلاح پادشازن است و «چکرزن» یعنی زن درجه‌ی دوم گویا اصولاً از پشتیبانی حقوق دادگاه‌ها بهره‌مند نبوده است.

مرد فقط در چهار مورد می‌توانسته است زن خود را طلاق دهد: نخست: وقتی که عفیفه نبود. دوم: این که به جادوگری می‌پرداخت. سوم: اگر اخلاقش فاسد بود. چهارم: در صورتی که ایام قاعده را از شوهرش پنهان می‌کرد.

ولی در کتاب *غرر اخبار ملوک فرس*، موارد طلاق سه امر شمرده شده است چنان که درمورد زرتشت و احکام او چنین مسطور است: «و قال لاطلاق الا باحد ثلاثه الزنا و السحر و ترک الدین»[۳] و شاید بعداً موارد طلاق محدودتر شده باشد و بنابراین موارد طلاق را دقیقاً نمی‌توان شمرد.

---

۱. *تورات*، سفر تکوین فصل ۱۹، آیه ۱۵. ۲. *قرآن مجید*، تفسیر رهنما، ج ۱، ص ۵۴.
۳. *غرر اخبار ملوک فرس*، ص ۲۶۱، چاپ پاریس.

غایب مفقودالاثر

به موجب اخبار و روایات، هرگاه زوج به مسافرت رفته و غیبتش به طول انجامد به‌طوری که زوجه خبر زنده بودنش را نداشته و به تصور این که شوهرش مرده است با شوهر دیگری ازدواج کند، در این حال اگر شوهر اول مراجعت کرد، می‌تواند با زوجه‌ی خود مجدداً ازدواج کند ولی اگر زن، حملی از شوهر دوم داشته باشد، تا وقتی که وضع حمل نشود، زن از شوهر دوم بوده و پس از وضع حمل باید به شوهر اول ملحق شود (به عنوان پادشازن) ولی طفل به شوهر دوم منسوب است[۱] و ممکن است او را تحت سرپرستی پدر خود گذاشت.

یکی از روایات چنین است: «پرسش آن که به دینی در سال قحطی، شهر خود گذاشته به ملک دیگر رفت و چند سال بر وی گذشت که از مرده و زنده‌ی او هیچ خبر نبود بعضی گفته‌اند که او مرده است برین خبر پس از مدتی زن او، شوی دیگر کرد و به چکر زنی رفت. چون پنج شش ماه برین بگذشت، آن شوی اول که به قحطی به ملک دیگر رفته بود، به شهر خود بیامد و خواست که زن خود را خود گیرد. پیش حاکم رفته جنگ کرده، زن خود را از وی بازستده به خانه خود آورد ...».[۲]

مجازات هتک‌ناموس و سقط جنین

در قرن‌های نخستین عهد ساسانی، مجازات جرایم نسبت به «برادران دنیا» از قبیل دزدی و راهزنی و هتک‌ناموس، جزای بدنی سخت یا اعدام بود.

در مورد زن بدعمل و فاحشه، که او را جهی می‌گفتند،[۳] و نیز هتک‌ناموس در کتاب‌های دینی و اخلاقی و اندرزنامه‌ها مطالب بسیاری آمده است.

---

۱. قرارهای پهلوی.

۲. صص ۱ . ۲. *The Persian rinayate Harmogyar Framarj*

۳. جهی زن بدعمل و فاحشه راگویند و در پهلوی جه گویند، و به همین ترکیب در فرهنگ‌های فارسی باقی‌مانده است. بندهش در فصل ۳ مفصلاً از او صحبت می‌دارد و او را از یاران اهریمن و عفریته‌ی حیض می‌شمرد. جهی در اوستا در مقابل نائیری *(Nairi)* یا نائیریکاکه به معنی زن صالحه‌ی شوهرکرده است، آمده‌است (*یشت‌ها*، ج ۲، پاورقی ص ۱۰۸).

در *یشت‌ها*[1] چنین می‌خوانیم: «شما ای دروغ‌ترین در میان دروغگویان بگریزید، (زن) جهی جادو بگریز، زن بدعمل کخوارذ (بدکاره) بگریز» و باز چنین آمده است[2] : «دروغ‌ترین را در میان دروغگویان براندازد (زن) جهی جادو را براندازد زن بدعمل کخوارذ را براندازد» همچنین باز در *یشت‌ها*[3] آمده است: «به راهزن نباید از آن (فدیه) قسمتی برسد نه به زن بدعمل و نه به آن نابکاری که گات‌ها نمی‌سراید و برهم زن زندگانی است...».

در ارت یشت[4] ص ۱۹۹ چنین شکوه شده است: «در دومین گِله شکوه کند ارت نیک بزرگوار از زنی که فرزندی از مرد بیگانه به وجود آورده از برای شوهرش آورد با شما چه کار کنم؟ به آسمان بالا روم؟ به زمین فرو روم؟» و باز: «در سومین گِله شکوه کند ارت نیک بزرگوار این از برای من خشن‌ترین کاری است که مردمان ستمکار می‌کنند از این که آنان دختری را از راه به در برده و مدتی بی‌زناشویی (او را) آبستن کنند با شما چه کار کنم؟ به آسمان بالا روم؟ به زمین فرو روم؟».

در وندیداد[5] درباره‌ی مجازات هتک‌ناموس، چنین آمده است:

۹. اگر کسی به کنیزکی[6] خردسال[7] یا بزرگسال خواه نامزد شده یا نشده نزدیکی کرد و او را آبستن ساخت، نباید آن کنیزک از شرم مردم، پنهانی خود را دشتان (حایض) کند، پنهانی آب و دارو بخواهد.

۱۰. و اگر آن کنیزک (آن دختر) از شرم مردم، پنهانی خود را دشتان کند، پنهانی آب و دارو خواست، از برای کاری که کرده، گناهکار است.

۱۱. اگر کسی به کنیزکی خردسال یا بزرگسال، خواه نامزد شده یا نامزده نشده نزدیکی کرد و او را آبستن ساخت، نباید آن کنیزک از شرم مردم، جنین خود تباه کند.

۱۲. و اگر آن کنیزک از شرم مردم جنین خویش تباه کرد، گناهی که از او

---

۱. *یشت‌ها*، ج ۱، بند ۹، ص ۱۴۵.
۲. همان، بند ۱۲، اردیبهشت یشت.
۳.همان، تیر یشت، ص ۳۶۹.
۴. ارت یعنی فرشته توانگری و آسایش.
۵. وندیداد، پاره‌های ۹ ـ ۱۴ از فصل ۱۵.
۶.کنیزک در اوستا منظورش دختری است که هنوز شوهر نکرده است.
۷.خردسال یعنی کسی که هنوز به سن بلوغ نرسیده و در تحت قیمومت بزرگ و سرپرستی است.

سرزده و آسیبی که رسانیده [به گردن] بزرگان خانواده افتد، کسان خانواده باید از آن گزند به سزا رسند به سزای گناهی که دانسته سر زده.

۱۳. اگر کسی به کنیزکی خردسال یا بزرگسال، خواه نامزد شده یا نشده نزدیکی کرد و او را آبستن ساخت و اگر آن کنیزک گفت: «این مرد سازنده‌ی فرزند است» و اگر مرد گفت: «زن پیری (یعنی مادربزرگ) پیدا کن و از او چاره پرس».

۱۴. پس آن کنیزک، زن پیری برای این [کار] جوید از او چاره پرسد، این زن پیر از برای او بنگ فراآورد یا شئته (Shaeta) یا غنانه (Ghnana) یا فرسپات (Fraspat)[1] یا یکی از داروهای زداینده‌ی دیگر [و گوید]: با این، بچه خود تباه کن پس آن کنیزک با آن، بچه [خویش] میراند، این چنین در این کردار، مرد و کنیزک و پیرزن یکسان در این [کار بزه] ورزیده باشند».[2]

در نکاذوم نسک[3] نیز مقرراتی هست درمورد اشخاصی که متهم به بعضی گناهان شده‌اند و طرز تعقیب آنان را ذکر کرده است مثلاً قتل و زنا و تهدید به زنا، سرقت و راهزنی، خسارات مختلف و توقیف غیرقانونی و محروم کردن از خوراک و کاستن از مزد کارگران برخلاف قانون.

گفتنی است که چون سقط جنین در مذهب زرتشت در حکم قتل عمد بوده است، درباره‌ی مرتکب چنین عملی مجازات قتل عمد صادر می‌شده است و برحسب مندرجات اوستا نطفه، چهار ماه و یک روز بعد از انعقاد، عنوان جنین پیدا می‌کند و اگر کسی چنین جنینی را سقط می‌کرد، گناهکار شمرده می‌شد و مجازاتش مجازات قتل عمد بود.

در مورد بنگ (که در پاره‌ی ۱۴ به آن اشاره شده) باید گفت که در ایران باستان برای بیهوش کردن بیمار هنگام کاردورزی (جراحی) از گیاه بنگ بهره‌گیری می‌کرده‌اند. ماده هوشبَر را در شراب می‌ریخته‌اند و به بیمار می‌خورانیده تا هنگام شکافتن تن او، درد احساس نکند و فردوسی در این باره گفته است:

بفرمود تا داروی هوشبَر　　درافکند در جام می، چاره‌گر
بدادند و چون خورد بی‌هوش گشت　　تو گفتی که بی‌جان و بی‌توش گشت

---

۱. این سه دارو که مانند بنگ در سقط جنین موثر بوده، نمی‌دانیم چه گیاهی بوده است.
۲. *هرمزد نامه*، ص ۹۳ تا ۹۵.　　۳. دینکرد، کتاب هشتم.

نخستین عمل *سزارین* در تاریخ پزشکی ایران و جهان

در داستان زاییدن رودابه، رستم را در شاهنامه چنین آمده است:

بیامد یکی موبد چیره‌دست | مرآن ماهرخ را به می کرد مست
شکافید بی‌رنج، پهلوی ماه | بتابید مر بچه را سر ز راه
چنان بی‌گزندش برون آورید | که کس در جهان این شگفتی ندید
دو دستش پُر از خون ز مادر بزاد | ندارد کسی این چنین بچه یاد
شبانروز مادر ز می خفته بود | ز می خفته، هم دل زهُش رفته بود
همان زخم‌گاهش فرو دوختند | به دارو همه درد بسپوختند[۱]

زن و موسیقی

دریغ است که درباره‌ی مقام زن در ایران باستان و دوران‌های پیش از تاریخ، گفت‌وگو شود ولی درباره‌ی آگاهی‌های او نسبت به موسیقی سخن به میان نیاید.

اما نخست باید درباره‌ی موسیقی ایرانی در ایران باستان به‌طور کلی بحث شود سپس درباره‌ی موسیقی‌دانی بانوان ایران، مطالبی گفته شود.

گفتنی است که چون در قرن‌های گذشته بزرگانی مانند ابوعلی سینا و فارابی و غیره به عربی چیز می‌نوشتند، خارجی‌ها فکر می‌کردند که موسیقی ما هم عربی است و ما موسیقی را از عرب وام گرفته‌ایم.

مرحوم استاد حسین مسرور مطالعه کرده بود که موسیقی عرب، اصلاً ایرانی است و آن‌چه آن‌ها اجرا می‌کنند، ایرانی خالص است مثلاً عود و قانون و سازهای دیگر که حتا خود ما هم فکر می‌کنیم که عربی هستند، خالصاً ایرانی است و باید دانست که عرب موسیقی ندارد و هنوز مُهر ایرانی روی موسیقی عربی است مثلاً عرب می‌گوید سه‌گاه، ماهور، شور و ... و عود هم که در واقع همان بربط است، از ایران به سایر کشورهای جهان به خصوص کشورهای عربی رفته، یک ساز ایرانی است.[۲]

---

۱. سپوختن: نشاندن، فرو کردن، بیرون کشیدن.

۲. *مردان موسیقی سنتی و نوین ایران*، جلد ۱، صص ۲۹۳ و ۲۹۹ و مقدمه ص ۸

باز می‌دانیم که عرب در زمان جاهلی از موسیقی بهره‌ای نداشت و این فن را از ایرانیان آموخت و تنها شخصی که میان شعرای عرب جاهلی به اشعار خود تغنی کرد و مشهور به موسیقی‌دانی است، اعشی‌بن قیس متوفی به سال ۶۲۹ میلادی است و دیگری علس ذی جدن است که چندان معروف نیست و علت آشنایی اعشی با موسیقی این بود که به دربار ملوک حیره و ایران مراوده زیاد داشته به اندازه‌ای که قدری فارسی یاد گرفته بود چنان که اشعارش مشتمل بر بسیاری از الفاظ فارسی است.

ابن ابی اصیبعه در کتاب *طبقات الاطباء* در ضمن شرح حال حارث بن کلده ثقفی که به ایران آمده و در شهر جندی شاپور تحصیل طب کرده بود، می‌نویسد که علاوه بر علم طب، نواختن بربط را هم در ایران یاد گرفته بود و پس از مراجعت در مکه‌ی معظمه آن را معمول کرد و نشر داد. موسیقی ایران قبل از عهد بنی‌امیه حتا قبل از اسلام، میان عرب و در حوزه اسلام شروع به رواج پیدا کرده و در کتاب‌های تاریخی مشهور است که بعد از اسلام در زمان عبدالله‌بن زبیر موسیقی ایرانی به عربستان آمد و میان اعراب رواج یافت و اول کسی که آوازهای فارسی را یاد گرفت و اشعار عربی را با غنای فارسی خواند، شخصی موسوم به سعیدبن سیجح است که اولین بار موسیقی را از ایرانیان که برای مرمت خانه‌ی کعبه به مکه آمده بودند، یاد گرفت.[۱]

با ذکر این مقدمه معلوم شد که موسیقی در ایران باستان، کاملاً رایج بوده به ویژه در دوران سلطنت خسرو پرویز پادشاه ساسانی با بودن موسیقی‌دان‌هایی چون باربد و نکیسا و سرکش، موسیقی به اوج کمال خود رسیده بود و طبیعی است که بانوان ایرانی نیز در علم موسیقی سهیم بوده‌اند.

در کتاب‌ها مکرر به مقام عالی رامشگران و خنیاگران دربار شاهان ساسانی اشاره شده است. در بزم‌های خاص، رئیس تشریفات یا خرم‌باش به استادان موسیقی دستور می‌داد که فلان لحن و فلان مقام را بنوازند.

مسعودی نام آلات موسیقی ایرانی را چنین آورده است: «عود و نای و تنبور و مزمار و چنگ و گوید مردم خراسان بیش‌تر آلتی را در موسیقی به کار

---

۱. *بررسی‌های تاریخی* ـ سال ششم، شماره ۵، ص ۸۱

می‌بردند که هفت تار داشت و آن را زنگ (زنج) می‌خواندند اما مردم ری و طبرستان و دیلم،تنبور را دوست‌ترداشتند واین آلت،نزد همه مقدم برسایرآلات‌بوده‌است.

در نقش‌های طاق بستان و شکارگاه خسرو پرویز، می‌بینیم که در آن عصر، چنگ آلت درجه‌ی اول موسیقی دوران ساسانی بوده است اما آلات دیگر که مطابق آثار آن عصر مسلماً و به ویژه در عهد خسرو پرویز وجود داشته عبارتند از شیپور و تنبور و نای. روی بعضی از ظروف نقره تصویر نای‌زنانی به نظر می‌رسد و نام عده کثیری از آلات موسیقی در رساله پهلوی خسرو و غلامش (شاه خسرو و ریدک) مسطور است ازجمله عود هندی موسوم به ون Vin و عود متداول موسوم به دار و بربط (بربوذ) و چنگ و تنبور و سنتور موسوم به کناره Kanar و نای و قره‌نی موسوم به مار Mar و طبل کوچکی موسوم به دمبلگ Dumbalagh بوده است.»[۱]

نقش شکارگاه خسرو پرویز در طاق بستان حاکی از این است که در آن عصر، چنگ آلت درجه اول موسیقی ساسانی بوده است. گفتنی است که در نقش طاق بستان در شکارگاه خسرو پرویز، پنج صف دیده می‌شود و در بالا قایقی است که بانوان بسیار در آن نشسته و به خواندن و کف زدن مشغول‌اند.

در وسط تصویر نقش پادشاه حجاری شده که در قایق نخستین ایستاده و کمان را به زه کرده است و زنی در طرف راست او به نواختن چنگ مشغول است و قایق دیگر پشت سر شاه، پر از نوازندگان چنگ است.[۲]

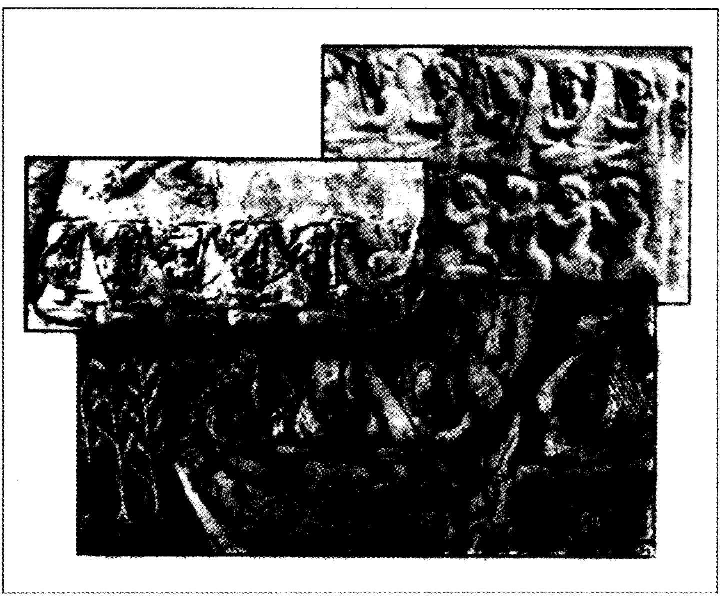
و باز در محوطه شکارگاه خسرو پرویز که نقش آن در جدار جنبین طاق بستان رسم شده، در سمت بالا پادشاه سوار ایستاده و اسبش مهیای جهیدن است و در پشت سر او صفی از زنان هستند که بعضی در حال احترام ایستاده و بعضی مشغول رامشگری هستند. دو تن از آنان شیپور در دست دارند و یکی تنبور می‌نوازد و بر روی چوب بستی زنانی نشسته‌اند که بعضی چنگ می‌نوازند و برخی کف می‌زنند.[۳]

---

۱. *ایران در زمان ساسانیان*، صص ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۶.
۲. *بررسی‌های تاریخی*، سال پنجم، شماره ۱، ص ۱۱۷.
۳. *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۴۹۱.



صراحی (متعلق به عصر ساسانی) چغانه‌ای که در دست این بانوی رقاص است به صورت پرنده‌ای ساخته شده است



چنگ عصر ساسانی ـ سنگ نگاره طاق بستان

■ زناشویی در ایران باستان

مقدمه

موضوع زناشویی و احکام آن در ایران باستان، یکی از مسائل و مطالبی است که کم‌تر روی آن بحث شده و شاید بتوان ادعا کرد که تاکنون کتابی مستقلاً در مورد آن نوشته نشده است. زیرا درست است که کتاب‌های متعدد و مختلفی درباره‌ی ایران باستان چه به زبان پارسی و چه به زبانهای بیگانه نوشته شده و وقایع تاریخی و سیاسی و اجتماعی آن زمان تشریح گردیده است ولی در آن کتاب‌ها از مسائل حقوقی کم‌تر سخن رفته است، بنابراین تشریح و بیان احکام حقوقی به‌ویژه قواعد و رسوم زناشویی خالی از اشکال نیست و اگر در این کتاب، درست حق مطلب ادا نشده است به واسطه‌ی فقدان منابع و مآخذ حقوقی و تاریخی بوده است.

چنان‌که می‌دانیم، قسمت بیش‌تر اوستا بر اثر تسلط عرب و در ازمنه‌ی اسلامی نابود شده است و هرچند تمام قسمت‌های اوستا و کتب دینی دیگر تا قرن نهم میلادی هنوز موجود بوده یا لااقل ترجمه‌ی پهلوی آن‌ها به انضمام تفسیر معروف به زند را در دست داشته‌اند، ولی صعوبت زندگانی که در آن تاریخ گریبانگیر زرتشتیان شده بود، مجال نمی‌داد که نسل اندر نسل این مجموعه بزرگ دینی را رونویس کنند؛ و چون در این زمان دیگر دولتی که مروج دین‌مزردشتی باشد وجود نداشت و نسک‌های حقوقی بی‌فایده و خالی از اهمیت و اعتبار بود، از این جهت نسک‌های حقوقی و نظایر آن در طاق بستان مانده است و امروزه از کتب پهلوی که باقی‌مانده، به جز اشاراتی چند در مورد ازدواج، مطلب دیگری موجود نیست و آن کتب عبارتند از: دینکرد،

شایست ناشایست، *ماتیکان هزار دادستان*، *دادستان دینیک* و غیره.

از قسمت‌های باقی‌مانده‌ی اوستا هم در *خرده اوستا* و *چرکرت دینیک*، چند کلمه در مورد ازدواج با محارم و عروسی دختر زرتشت دیده می‌شود.

برای بررسی و بیان احکام و قواعد ازدواج در ایران باستان، تقسیماتی به غیر از تقسیمات تاریخی لازم است و نمی‌توان مانند دوره‌های تاریخی، آن را به دوره‌های مادی، هخامنشی، اشکانی و ساسانی تقسیم کنیم زیرا در این‌جا منظور ما بیان قواعد ازدواج است در دیانت زرتشتی و از موشکافی‌های تاریخی صرف‌نظر شده است. ولی در عین حال برای این که هر دوره با دوره‌ی دیگر مقایسه شود و نیز علاوه بر آن، برخی احکام و قواعد ازدواج که در آن زمان بین ممالک هم‌جوار معمول و مرسوم بوده است دانسته شود، بحثی به نام «حقوق مقایسه» در پایان این کتاب افزوده‌ایم.

اما تقسیمی که در این‌جا رعایت آن لازم است آن است که احکام و قواعد ازدواج را به دو دوره باید تقسیم کرد: دوره‌ی اول قبل از انتشار دین زرتشت و دوره‌ی دوم بعد از ظهور زرتشت.

البته در مورد احکام و قواعد زناشویی قبل از ظهور و انتشار دین زرتشت، اطلاعات صحیحی در دست نیست و بدین جهت از بحث در مورد این موضوع صرف‌نظر می‌شود و فقط به ذکر و شرح قواعد و احکام ازدواج در دین زرتشتی می‌پردازیم.

ای دختران شوی‌کننده و ای دامادان اینک بیاموزم و آگاهتان سازم، پندم را به خاطر خویش نقش بندید و به دل‌ها بسپرید. با غیرت از پی زندگانی پاک‌منشی بکوشید. هر یک از شما باید در کردار و گفتار و پندار نیک به دیگری سبقت جوید و از این رو زندگانی خود را خوش و خرم سازد.»

(گات‌های زرتشت ـ یسنا ـ هات ۵۳)

■ کلیات در مورد زناشویی

مقام زن

در ایران باستان، زن مقام ارجمندی را دارا بوده است. وی یکی از اعضای خانواده محسوب می‌شده و در تمام شئون زندگی با مرد، برابری می‌کرده است و برای اثبات این موضوع، شواهد زیادی در دست است:

در اوستا همه جا نام زن و مرد در یک ردیف ذکر شده و در کارهای دینی که زنان باید انجام دهند و دعاهایی که باید بخوانند، زن را با مرد برابر شمرده است و حتا در صورتی که موبد حاضر نباشد، ممکن بود زن به مقام قضا برسد و نیز در تاریخ می‌بینیم که زنانی مانند همای و پوراندخت و آزرمی‌دخت به مقام پادشاهی رسیده‌اند.

سن بلوغ برای مرد و زن یکسان بوده است و گروهی از فرشتگان هم‌مانند آناهیتا (ناهید) زن هستند. در میان امشاسپندان، امرتات (مرداد) و هوروتات (خرداد) و سپنتا ارمئیتی (سپندارمز) مؤنث هستند به ویژه سپندارمز (فروتنی مقدس)، نماینده‌ی زمین و نیز یکی از صفات اهورامزداست و در جهان مادی پرستاری زمین با اوست و به همین جهت دختر اهورامزدا خوانده شده است.

آن‌چه در اوستا در مورد زن و مرد می‌باشد، متضمن برابری حقوق است. زنان و مردان پارسا من باب تقدیس با هم ذکر شده‌اند و چون زن موجب احترام و بلندی مقام خانه است،[1] اندیشه نیک و گفتار و کردار خوب و فرمان‌بُرداری از شوهر در اوستا برای زن از صفات پسندیده و برجسته شمرده شده است.[2]

---

۱. *وندیداد*، ج سوم.

۲. ویسپرد سوم.

اهمیت زناشویی

برای بنیان نیک‌بختی و تشکیل خانواده، زناشویی از مهم‌ترین وظایف هر ایرانی بوده است و چون ایرانیان دارای خوی پاک و بی‌آلایش بوده‌اند، برای پیکار با تجرد و زناکاری، به موضوع زناشویی اهمیت می‌داده‌اند و فرزندان خود را به آن تشویق می‌کردند تا حدی که امر زناشویی را از فرایض دینی خود می‌شمردند.

زرتشت، زناشویی و سرپرستی خانواده را سفارش می‌کند و می‌گوید به کودکان باید آموزش‌هایی برتر از آن‌چه داده شده بدهند.[۱]

در آیین زرتشت، درباره‌ی زناشویی و خانواده چنین آمده است: «شوهر به منزله‌ی پادشاه و زن ملکه‌ی خانواده محسوب می‌شود و فریضه‌ی شوهر، پرستاری از زن و فرزندان و فراهم آوردن سامان لازم خانواده است».[۲]

برای نمونه می‌توان گفت فقرات ۵۷ تا ۹۵ ارت یشت دارای بلندترین درجات اخلاقی است و به خوبی خاندان پاک و بی‌آلایش ایرانیان قدیم را می‌نمایاند.

در این فقرات، ایزد اَرَتْ[۳] خروش برآورده و از زنی که فرزند نیاورده یا از زنی که بچه سقط کند، گله‌مند است و آمیزش با چنین زنی را نهی می‌کند و از مردان ستمکاری که دختر را از راه به در برده و مدتی بی‌زناشویی با او به سر می‌برند، سخت بیزار است.[۴] و نیز ارت نیک بزرگوار می‌گوید: «از آب زوری که نذر من می‌شود، نباید به هیچ‌کس برسد نه به مردانی که سترون شده‌اند نه به کودکان نابالغ و نه به دخترانی که هنوز به مرد نرسیده‌اند.[۵]

در *وندیداد*[۶] از زنانی که دوایی به کار برده و جنین را می‌افکنند و بچه سقط می‌کنند، سخن رفته است. در فقره‌ی مذکور از چهار دوا یا گیاه که شیره‌ی آن‌ها از برای جنین افکندن به کار می‌رفته، نام برده شده است.

در اجتماع ایرانی، نظم و پرهیزگاری و پارسایی حکومت می‌کرد زیرا نظم،

---

۱. *آیین مغان*، ص ۷.
۲. *آموزش و پرورش در ایران باستان*، ص ۱۰۰.
۳. اَرَتْ = فرشته‌ی رزق و فراوانی و نعمت و ثروت.
۴. فقره‌ی ۵۹، اَرَتْ یَشْتْ.
۵. فقره‌ی ۵۴، ارت یشت.
۶. فرگرد ۱۵، فقره‌ی ۱۴.

پاسبان عفت و نکاح است و فواحش در نظر اجتماع، منفور بودند و آنان که دختر جوان را از زناشویی مانع می‌شدند، مورد نفرت بودند.

ایرانیان باستان به همان اندازه که به امر زناشویی اهمیت می‌دادند، با زناکاری به شدت مخالفت می‌کردند و آن را جزو آثار اهریمنی می‌دانستند.

در اوستا و آثار پهلوی، علاوه بر دیوهای گوناگون، دیوهای دیگری را ذکر می‌کند که عبارتند از: دیوهای بی‌شرمی، دروغ، شهوترانی، زناکاری.[۱]

منظور و هدف از زناشویی

امر زناشویی علاوه بر این که جزو فرایض دینی هر ایرانی محسوب می‌شده است و آن را موجب بنیان خانواده و نیک‌بختی اجتماع می‌دانستند، منظور بزرگ دیگری نیز داشتند و آن، علاقه به حفظ نسل و داشتن فرزند بوده است.

هر پسر و دختر و زن و مرد ایرانی همیشه از خداوند آرزو می‌کرد که فرزندی مهربان به او عطا کند و کسی که فرزند نداشت، باعث سرشکستگی خانواده‌ی خود را فراهم می‌نموده است.

هرودوت می‌گوید که در نظر ایرانیان، بزرگ‌ترین افتخار به جز دلاوری در جنگ، داشتن فرزندان متعدد بوده است. و نیز استرابون نقل می‌کند که پادشاه، هدایای سالانه‌ای برای خانواده‌هایی می‌فرستاد که فرزندان زیاد داشتند.[۲] و هرگاه رسم تعدد زوجات، تا حدی در میان ایرانیان قدیم مرسوم بوده، به منظور داشتن فرزندان بسیار بوده است و رسم ازدواج ابدال نیز (که در جای خود بحث خواهد شد) به همین منظور بوده است.

ایرانی اوستایی همیشه دعا می‌کرد که اهورامزدا به وی فرزندی نیرومند و صحیح بدهد و از همین جاست که هر دختر آرزو می‌کرد با جوانی نیرومند همسری کند تا فرزندی قوی بیاورد. داریوش در کتیبه‌ی خود می‌گوید: «اگر تو این کتیبه را خراب کنی، عمرت دراز نخواهد بود و تو را فرزندان نخواهد بود».

---

۱. *سیر تمدن و تربیت در ایران باستان* به استناد تتبعات زرتشتی «جکسن».
۲. همان.

فرزند از مهم‌ترین نعمت‌های الهی و دلبندترین علاقه‌های زندگی در نظر ایرانیان به شمار می‌رفت و شخص بی‌اولاد، در دنیا بی‌نام بود و بی‌نامی در میان ایرانیان آن زمان، ننگ به شمار می‌آمد و در آن دنیا نیز چنین کسی از پل چینوات (صراط) نمی‌توانست بگذرد.[۱]

بیچاره‌ترین فرد، آن کس بود که برای روزهای بعد، پس‌انداز نکند و بیچاره‌تر از او کسی بود که یار و غمگساری برای روزهای تیره‌بختی خود نداشته باشد.[۲]

کسی که در اثر بدکاری خود یا بدخواهی ستارگان بی‌فرزند بود، در آن دنیا از پل چینوات (صراط) نمی‌توانست بگذرد و به همین دلیل بود که شخص بی‌فرزند، ناچار پسرخوانده‌ای انتخاب می‌کرد و چون فرزند خود، از او پرستاری می‌کرد.

از تقاضاهای ایرانیان اوستایی این بود که اهورامزدا فرزندی به آنان ببخشد که با تربیت و دانا باشد و بتواند در پیشرفت و نیک‌بختی خانواده و شهر و کشور خود بکوشد.[۳] و دوشیزگان در دعاهای خود از خداوند درخواست شوهری می‌کردند که نیرومند و قهرمان باشد و بتواند معیشت را تأمین کرده و دارای فرزندان بشود.[۴] و عقیده داشتند که ایزد هئوما به زنان نیکو پسران قهرمان عطا می‌فرماید.[۵]

شخصی که ولی دختر بود، مکلف بود به مجرد رسیدن دختر به سن بلوغ، او را شوهر دهد زیرا منع دختر از توالد، گناه بزرگی به شمار می‌آمد.[۶]

نداشتن فرزند و قطع نسل، به اندازه‌ای ناپسند بود که برای جلوگیری از این پیشامد، به ازدواج ابدال متوسل می‌شدند تا بدین وسیله کسی که در زمان حیات خود فرزند نداشت، بعد از مرگ دارای اولاد شود و نسل او باقی بماند.

---

۱. یسنا ۶۲.
۲. پندنامه‌ی آذرباد ماراسپند
۳. آتش نیایش ۶۲.
۴. یشت ۱۵، فقره ۴.
۵. یسنا ۶۲ـ ۱۰.
۶. *ایران در زمان ساسانیان* به استناد دینکرد کتاب ۸

شرایط زناشویی

برای زناشویی شرایطی مقرر بوده است که آن را رعایت می‌کرده‌اند و چون اطلاعات ما محدود است، نمی‌توان تعیین کرد که آیا این شرایط، الزامی بوده است یا نه؟ و به عبارت دیگر، تفکیک شرایط اساسی زناشویی از شرایط صوری آن مشکل است و بنابراین نمی‌توانیم معلوم کنیم که اگر یکی از شرایط رعایت نمی‌شد، آیا به ارکان زناشویی و صحت آن، خللی وارد می‌آمده است یا نه؟ و در هر حال از چند موضوع که ظاهراً جزو شرایط زناشویی بوده است بحث می‌کنیم:

۱. *سن بلوغ:* در اوستا سن پانزده، مهم‌ترین اوقات عمر آدمی شمرده شده است[۱] و نیز سن بلوغ و رشد، پانزده بوده است و هر گاه چهارده گویند، منظور چهارده سال و سه ماه است که با نه ماه در رحم مجموعاً پانزده سال می‌شود.[۲]

به نقل کتاب انگلیسی «سن عروس برطبق اوستا» هرگاه فرزند پسر است، در سن دوازده، دختر شخص شریفی را برای او نامزد می‌کنند و دختران را در نه سالگی نامزد می‌کنند[۳] ولی این سن ظاهراً سن بلوغ نیست بلکه برای نامزدی است و محتمل است که سن قطعی برای ازدواج همان پانزده بوده باشد زیرا در فرگرد ۱۴ فقره ۱۵ *وندیداد*، سن بلوغ پانزده سالگی شناخته شده است و در فرگرد ۱۴ فقره‌ی ۱۷ *یشت‌ها* و نیز به استناد دینکرد کتاب ۸ در پانزده سالگی طفل را رشد کرده و عضو جامعه می‌دانستند و مشمول تمام وظایف اجتماعی و مذهبی می‌شمردند ولی بنابه برخی روایات دختر را در سن ۱۳ و ۱۴ هم می‌توان شوهر داد.

هر چند سن کافی برای زناشویی، پانزده گفته شده ولی بارتلمه معتقد است که این سن برای دختر است و سن ازدواج برای پسر، بیست سالگی است.[۴] به هر حال تشخیص سن قطعی زناشویی برای پسر و دختر با مدارک موجود، دشوار است.

---

۱. *ادبیات مزدیسنا*، ج ۲

۲. سال را از تاریخ انعقاد نطفه حساب می‌کردند.

۳. به استناد *سیر تمدن و تربیت در ایران باستان*.

۴. *زن در دوران شاهنشاهی ایران*، ص ۸۶

۲. *رضایت:* گزنفون در کتاب خود، *تربیت کوروش*، می‌گوید: ازدواج جوانان و دختران با رضایت پدر و مادر انجام می‌گرفت.

حق شوهر دادن دختر به پدر اختصاص داشت و اگر پدر زنده نبود، شخص دیگری اجازه‌ی شوهر دادن دختر را داشت این حق نخست به مادر تعلق می‌گرفت و اگر مادر، مرده بود این حق متوجه یکی از عموها یا دایی‌های دختر می‌شد و دختر خود مستقلاً حق اختیار شوی نداشت.[1]

در شاهنامه نیز اشاراتی موجود است که ازدواج دختر، با رضایت پدر انجام می‌گرفته است چنان که در قضیه‌ی تهمینه و رستم، با آن که رستم مسافر بوده است، لازم می‌داند که از پدر تهمینه اجازه بگیرد. سپس موبد حاضر شود در نتیجه:

بدان پهلوان داد او دخت خویش بدان سان که بوده است آیین و کیش

و نیز در جایی که زال از سام اجازه می‌گیرد تا با رودابه ازدواج کند:

چه فرماید اکنون جهان پهلوان گشایم از این رنج و سختی میان
که من دخت سهراب را جفت خویش کنم راستی را به آیین و کیش

بنابراین و به‌طور کلی می‌توان گفت که رضایت پدر و مادر، از شرایط ازدواج بوده است و دختران، بی‌رضایت پدر و مادر حق اختیار شوی نداشتند ولی پسران نسبتاً آزادتر بوده و اختیار همسر نیز با خودشان بوده است چنان که از پندنامه‌ی آذر بادماراسپند هم (هرچند دستوری اخلاقی است و جنبه‌ی حقوقی ندارد) این مطلب استنباط می‌شود. چنان که گوید: «چون خواهی عروسی کنی اول مال فراهم کن، خود از برای خود زن انتخاب کن».

۳. *تابعیت زوجین:* از کتب مذهبی و اوستا، چیزی مستفاد نمی‌شود که آیا تابعیت زن و شوهر در امر زناشویی مؤثر بوده است یا نه؟ و بنابراین نمی‌توان اطلاع صحیحی به دست آورد و تابعیت را جزو شرایط زناشویی شمرد. همین قدر معلوم است که عادت پادشاهان ساسانی بر این جاری بوده است که با

---

۱. *ایران در زمان ساسانیان* به استناد دینکرد، کتاب هشتم.

کسانی که تابع کشور و ملت دیگری بوده‌اند، ازدواج می‌کرده‌اند ولی دختر خود را به کسی غیر از ایرانی نمی‌دادند.

در *فارسنامه‌ی* ابن‌بلخی نیز عبارتی است که مؤید همین مطلب است و ظاهراً از آیین نامک عهد ساسانیان گرفته شده است، به این شرح: «عادت ملوک فرس و اکاسره آن بودی کی از همه ملوک اطراف چون صین و روم و ترک و هند دختران ستدندی و پیوند ساختندی و هرگز هیچ دختر را بدیشان ندادندی و دختران را جز با کسانی که از اهل بیت ایشان بودند، مواصلت نکردندی».[1]

ولی اعمال پادشاهان را نمی‌توان ملاک عمل برای احکام مذهبی دانست و آن‌را رویه‌ی عامه محسوب داشت زیرا آن‌ها خودمختار بوده و به احکام مذهبی چندان توجهی نداشته‌اند با وجود این و با درنظر گرفتن این که ایرانیان ساعی بوده‌اند با اقوام نزدیک ازدواج کنند، (و همین امر سبب شده است که ازدواج با محارم را مجاز بدانند) می‌توان حدس زد که ازدواج با غیر ایرانی اگر شرعاً ممنوع نبوده، عملاً از آن پرهیز داشته‌اند.

۴. *اهمیت طبقات:* طبقه‌بندی مردم از زمان‌های قدیم در میان ملل معمول بوده و به دین زرتشتی هم سرایت کرده است به‌طوری که دین زرتشتی پیروان مذاهب را به چهار طبقه‌ی روحانیان ـ جنگاوران ـ کشاورزان و پیشه‌وران تقسیم می‌کند.

به علاوه این طبقه‌بندی از دوره‌ی ملوک‌الطوایفی پارت‌ها تقویت شده و آثار آن در امر زناشویی نیز ظاهر می‌شود به‌طوری که ازدواج نجبا با زنی از طبقه‌ی پست، ممنوع بود و این جلوگیری برای آن بوده است که خون و نژاد آن‌ها پلید نشود و کسی که چنین ازدواجی می‌کرده، از طبقه‌ی خود خارج می‌شده است.

برطبق روایت *نامه‌ی تنسر*، حدودی بسیار محکم، نجبا و اشراف را از عوام‌الناس جدا می‌کرد و امتیاز آن‌ها به لباس و مرکوب و بستان و زن و خدمتکار بود و قوانین مملکت حافظ پاکی نسب خاندان‌ها بوده است. در

---

۱. همان، ص ۲۲۲.

نامه‌ی تنسر چنین آمده است: «چون مهنه به کسب مال مشغول شوند و از ادخار فضل بازایستند و مصاهره با فرومایه و نه کفو خویش کنند، از آن توالد و تناسل فرومایگان پدید آیند که به تهجین مراتب ادا کنند برای ترفیع تشریف مراتب ایشان آن فرمود که میان اهل درجات و عامه تمیزی ظاهر آورد به مرکوب و لباس و سرای و بستان و زن و خدمتکار ... چنان که هیچ عامی با ایشان مشارکت نکند به عیش و نسب و مناکحه ... و من بازداشتم از آن که هیچ مردم زاده، زن عامه خواهد تا نسب محصور ماند».[1] بنابراین، طبقات نجبا و اشراف حق نداشتند با طبقات پست ازدواج کنند و این ممنوعیت سابقه‌ی قدیم‌تری دارد مثلاً در دوران هخامنشی، شاه می‌بایست زنان خود را از میان هفت خانواده‌ی درجه‌ی اول که در رأس طبقه اشرافی جاگرفته بودند، انتخاب کند.

۵. انواع ازدواج: طبق قوانین مذهبی و به نقل از متون پهلوی «وست» و روایات دیگر، پنج نوع ازدواج وجود داشته است:

۱. ازدواج پاتخشاییه یا پادشازن ۲. ازدواج چکر زن ۳. ازدواج اوگ زن ۴. ازدواج خودسر زن ۵. ازدواج سزر زن.

الف ـ ازدواج پاتخشاییه: یا پادشازن ازدواجی بوده است که دختری با رضای پدر و مادر یا قیم در حال دوشیزگی به شوهر می‌رفت و این دختر در خانه شوهر، از هر امتیازی برخوردار بود و فرزندانی که می‌آورد، در این جهان و آن جهان از آنِ او بود و شوهر چنین زنی حق نداشت بدون رضای او زن دیگری اختیار کند مگر در مواردی که برطبق شریعت مجاز شناخته شده بود.

ب ـ ازدواج چکر زن: هنگامی که زنی بیوه بعد از فوت شوهر خود، با مرد دیگری ازدواج می‌کرد، او را *چکر زن یا چاکر زن* می‌نامیدند و معتقد بودند که این زن به چاکری شوهر اول به خانه‌ی شوهر دوم رفته است. بعضی هم این نکاح را به این ترتیب توصیف کرده‌اند که اگر پادشازن نازا بود، شوهر می‌توانسته است زنی دیگر اختیار کند و چون پادشا زن کدبانوی خانه بود و این زن زیردست او کار می‌کرده است، زن دوم را *چاکر زن* نام داده‌اند.

---

۱. همان، صص ۲۳۱ ـ ۲۳۳.

پ ـ *ازدواج اوگ زن:* دختری که یگانه فرزند پدر و مادرش بود، وقتی شوهر می‌کرد او را *اوگ زن* یعنی *یگانه زن* می‌نامیدند و نخستین پسر چنین زنی به پدر و مادر آن زن تعلق می‌گرفت و نام خانوادگی پدر و مادر آن زن به این فرزند پسر داده می‌شد تا جانشین آن‌ها شود و به اصطلاح اجاق خانواده‌ی پدر و دختر خاموش نشود.

ت ـ *ازدواج خودسر زن:* هنگامی که دختری بدون اجازه‌ی پدر و مادر یا قیم شوهر می‌کرد، چنین دختری امتیازات خود را ازدست می‌داد و از پدر و مادر ارث نمی‌برد مگر این که رضایت بعدی پدر و مادر را جلب کند و درنتیجه به مرتبه‌ی پادشازن برسد.

ث ـ *ازدواج سزر زن یا ستر زن:* اگر مردی زن نگرفته یا بدون فرزند می‌مرد، خویشان وی به دوشیزه‌ای جهاز می‌دادند و او را قبل از شوهر دادن، به نکاح مرد متوفی درمی‌آوردند و شرط این نکاح آن بود که این دوشیزه و شوهر آینده‌ی او دست‌کم یکی از فرزندان خود را به مرد متوفی بدهد.

و نیز یکی از اقسام ازدواج، ازدواج ابدال است که اینک به شرح آن می‌پردازیم:

یکی از مقررات خاصه‌ی فقه ساسانی، ازدواج ابدال است[1] که نویسنده‌ی *نامه‌ی تنسر* به شرح آن پرداخته است بدین شرح: «معنی ابدال به مذهب ایشان آن است که چون کسی از ایشان را اجل فرارسیدی و فرزند نبودی، اگر زن گذاشتی، آن زن را به شوهر دادندی از خویشان متوفی که به او اولی‌تر و نزدیک‌تر بودی و اگر زن نبودی و دختر بودی همچنین، و اگر این هیچ نبودی، از مال متوفی زن خواستندی و به خویشان اقرب او سپرده و هر فرزندی که در وجود آمدی، بدان مرد صاحب‌تر که نسبت کردندی و اگر کسی به خلاف این روا داشتندی، بکشتندی تا آخر روزگار نسل آن مرد می‌باید بماند».[2]

ابوریحان بیرونی نیز در کتاب *تحقیق ماللهند* متن عربی آن را که مستقیماً از ترجمه‌ی مفقوده‌ی ابن مقفع گرفته است، چنین نقل می‌کند:

«اذا مات الرجل و لم یخلف ولداً ان ینظروا فان کانت له امراة زوجوه من

---

۱. همان. *تاریخ اجتماعی ایران*، ص ۷۸.
۲. *نامه‌ی تنسر*، صص ۲۱ ـ ۲۲.

اقرب عصبته باسمة و ان لم تکن له امراة فابنةالمتوفی او ذات قـرابـته فـان لم توجد خطبوا علی العصبیة من مال المتوفی فماکان من ولده فهو له و من اغفل ذلک و لم تفعل فقد قتل مالایحصی من الانفس لانه قطع نسل المتوفی و ذکره الی آخر الدهر».

یعنی اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد، باید دید اگر زنی دارد او را به نزدیک‌ترین خویشان متوفی بدهند و اگر زن نـدارد، دخـتر یـا نـزدیک‌ترین بستگان او را با اقرب خویشان باید نکاح بندند ولی اگر هیچ زنی از بستگان او موجود نباشد، از مال شخص متوفی باید زنی را جهیز داده به یکی از مـردان خویشاوند میت بدهند. پسری که از این ازدواج حاصل شود، فرزند آن میت محسوب می‌شود. کسی که از ادای این تکلیف غفلت ورزد، سبب قتل نفوس بی‌شمار شده است زیرا که نسل میت را قطع و نام او را تا آخر دنیا خـاموش کرده است.

دشواری‌های حقوقی زناشویی

انواع و اقسام زناشویی موجب طرح یک سلسله دعاوی در دادگاه‌ها مـی‌شد زیرا روابط زناشویی و مسائل مربوط به آن تا حدودی مبهم شده بود و همین آزادی در تنوع ازدواج موجب طرح یک سلسله دعاوی حقوقی در دادگاه‌ها می‌شد و بسا اتفاق می‌افتاد که خواهان، مـدعی است کـه زن از آن اوست و خوانده او را بدون مجوز قانونی در اختیار خود دارد.

در چنین مواردی که دو نفر بر سر تصاحب قانونی زن، نزاع داشتند، اگر زن قادر نبود که شاهد یا دلیلی استوار عرضه کند، دادگاه حکم خود را بعد از سه جلسه رسیدگی، اعلام می‌داشت. در جلسه‌ی اول وضع ازدواج بررسی می‌شد، در جلسه‌ی دوم هر طرف دعوی موظف بود که وجه‌الضـمانی بـرای صـحت ادعای خود تعیین کند که پس از اعلام رأی به برنده تعلق گیرد و در جلسه‌ی سوم رأی دادگاه اعلام می‌شد.[۱]

---

۱. *زن در حقوق ساسانی*، صص ۳۳ ـ ۳۴ و *تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان*، ص ۷۹.

آداب و مراسم زناشویی

خواستگاری و نامزدی ـ اولین مرحله‌ی زناشویی در ایران باستان، چنان که امروز هم معمول و مرسوم است، خواستگاری بوده است و این امر به نمایندگی از طرف داماد به عمل می‌آمده است.

قبلاً گفته شد که پدر یا مادر یا قیم، معمولاً در امر ازدواج دخالت داشته‌اند و بدون رضایت والدین، ازدواج به عمل نمی‌آمده است.

در مورد خواستگاری یعنی تهیه‌ی مقدمات و جلب رضایت والدین دختر، معمولاً پدر و مادر داماد این عمل را انجام می‌داده‌اند ولی ممکن بود که به جای پدر و مادر، یک نفر دیگر واسطه‌ی این کار شود.[۱] ولی باید دانست که مقدمه‌ی زناشویی بدواً ایجاد آشنایی بین جوان و دوشیزه بوده است و شالوده‌ی ازدواج پسندیده را عشق و علاقه‌ی بین آن‌ها می‌دانسته‌اند و با وجودی که رضایت پدر و مادر شرط مؤثر بوده است، ولی میل و علاقه پسر نیز کاملاً دخالت داشته است و عملاً چنین استنباط می‌شود که خود پسر همسر خود را انتخاب می‌نموده است[۲] و انتخاب زن که خواه به وسیله‌ی خود پسر و خواه به وسیله‌ی پدر و مادر به عمل می‌آمده است، عادتاً و معمولاً تناسب سن زوجین نیز درنظر گرفته می‌شده است و این عادت ضمن دستور اخلاقی آذرباد ماراسپند چنین منعکس است:

«چهار کار از نادانی و دشمنی به خود کردن است: اول مقاومت و زبردستی مرد فقیر نسبت به شخص قوی و مغرور. دوم مرد پیر و بدخویی که با زن جوان عروسی کند. سوم مرد جوانی که زن پیر به زنی گیرد ...».

پس از خواستگاری مراسم نامزدی، که ظاهراً به منزله‌ی عقد امروزی محسوب و معمولاً در سن کودکی بود، انجام می‌گرفته است. در این هنگام دوشیزه معناً به جوان تسلیم می‌شده است ولی ازدواج در جوانی یعنی پانزده سالگی به بعد صورت می‌گرفت[۳] و بین نامزدی و زفاف، مدتی فاصله بود.[۴]

---

۱. *لهجه‌های پهلوی*، بارتلمه.

۲. به استناد *پندنامه‌ی آذرباد ماراسپند*.

۳. به استناد *ایران در زمان ساسانیان*.

۴. *سیر تمدن و تربیت در ایران باستان*.

از رساله‌ی «چیذک هَنْدَرَچ فرجوت کیشان» یعنی منتخبی از اندرز فرجوت کیشان (مؤمنان و خداپرستان) که در ضمن متون انگلساریا از ص ۴۱ تا ۵۰ به چاپ رسیده است نیز استنباط می‌شود که سن بلوغ برای مردان، پانزده سال بوده است.

اینک ترجمه‌ی قسمتی از آغاز این رساله: «فرجوت کیشان نخستین دانشان به پیدایی از دین گفتست که هر مرد که به عمر پانزده ساله برسد، هر آینه‌اش این چند چیز بدانستن باید که [من] که‌ام و خویشتن[۱] من کیست و از کجا آمده‌ام و باز به کجا شوم و از کدام پیوند و تخمه‌ام و مرا چه خویشکاری (عمل شخصی) در دنیا و چه مزد در آخر ...».[۲]

ظاهراً پس از خواستگاری، نشانه‌ای که عبارت از انگشتری یا بازوبند یا چیز دیگر بود، از طرف داماد به عروس داده می‌شده است چنان که امروز هم معمول است.

صداق یا مَهر ـ در ضمن خواستگاری و مذاکرات درمورد زناشویی، میزان مَهر را نیز معین می‌کردند و این مبلغی مال بود که به دختر تعلق می‌گرفت ولی ظاهراً به غیر از مَهری که به دختر تعلق می‌گرفت، شوهر مبلغی به پدر دختر نیز می‌پرداخت لیکن می‌توانست این پول را در بعضی موارد مجدداً مطالبه کند مثلاً اگر بعد از عروسی معلوم می‌شد که زن ارزش آن مبلغ را ندارد.[۳]

امروز هم در بعضی از نقاط ایران مرسوم است که به غیر از مَهر، مبلغی به نام *شیربها* به پدر یا مادر دختر می‌پردازند و محتمل است که این رسم از همان زمان باقی‌مانده باشد.

نسبت به مبلغ مَهر اطلاع صحیحی در دست نیست و نمی‌دانیم که تا چه پایه و میزان بوده است و لابد میزان آن با ثروت و مقام خانوادگی زن و شوهر بستگی داشته است ولی به نقل «روایات» میزان مَهر، «دو هزار درهم سیم ویژه و دو دینار زر سرخ سارانیشابوری» بوده است و از شرحی که در کتاب *آثارالباقیه* درمورد ظهور شخصی به نام *هافریذبن ماه فرودین* در زمان عباسیان

---

۱. خویشتن به معنی نفس است.
۲. *سبک‌شناسی*، ج ۱، ص ۱۲۴ تا ۱۲۶.
۳. دینکرد ـ کتاب ۸ نیکادوم.

مسطور است، می‌توان حدس زد که در اواخر دولت ساسانی و اوایل حکومت اسلامی میزان مَهر از حد معمول تجاوز نموده به‌طوری که احتیاج به دستوری در مورد تقلیل آن داشته است و آن شرح چنین است: «و وضع لهم کتاباً بالفارسیه و امرهم بالسجود ... و قول الزمزمة ... و الاقتصار فی المهور علی الاربعمانه».

در مورد طلاقی که با رضای زوجه واقع می‌شد، زن حق نداشت اموالی را که شوهر در موقع عروسی به نام مَهر به او داده است، نگاه‌دارد.[۱] مفهوم مخالف این کلمه آن است که زن می‌توانسته است در مورد طلاقی که بی‌رضایت او واقع شده باشد، همه‌ی مال یا قسمتی از آن را نگاه دارد.

تشریفات زناشویی ـ در مورد آداب و رسوم و تشریفات زناشویی اطلاعات زیادی در دست نیست ولی می‌توان گفت در سرتاسر این کشور پهناور، آداب و رسوم دامنه‌دار عمیقی وجود داشته که قسمتی از آن‌ها در اثر حمله‌ی تازیان از بین رفته است و آن‌چه هم که باقی‌مانده، رنگ اسلامی به خود گرفته است به‌طوری که تفکیک آن‌ها از یکدیگر و تشخیص این که کدام یک از این عادات و رسوم مربوط به دوره‌ی پیش از اسلام است، مشکل می‌باشد ولی با وجود این و با قبول این که حمله‌ی تازیان چندان تأثیری در آداب و رسوم ایرانی نکرده است و به قول *دارمستتر*[۲] ایران زندگانی و مذهب جدید خود را برطبق عادات و سنت‌های قدیم خود ترتیب داد و بی‌جهت نیست که گفته‌اند «نسبت به کلیه‌ی عالم در خارج واقع شده است» می‌توان گفت که بیش‌تر این آداب مربوط به دوره‌ی ساسانی و حتا قبل از آن است. این آداب به قدری ریشه‌ی عمیق داشته که حتا حمله‌ی اسکندر نتوانسته است اثرهای آن را از بین ببرد.

اسکندر و سرداران او که در ایران با زنان ایرانی و از خانواده‌های درجه‌ی اول ازدواج کرده‌اند، جشن‌های زناشویی آن‌ها موافق عادات پارسی صورت یافت به‌طوری که مقدونی‌ها می‌گفتند: «شرمساری برای ماست که اسکندر این جشن‌ها را با شرکت ما و موافق آداب پارسی گرفت».

---

۱. *ایران در زمان ساسانیان* به نقل از حقوق ساسانی بارتلمه.
۲. به نقل از کتاب *ایران توصیف مختصر از لحاظ تاریخی*، ص ۱۷.

و اسکندر در این مورد گفته بود: «ما نباید عادات و اخلاق خودمان را بر ایرانی‌ها تحمیل کنیم بلکه باید بعضی عادات و اخلاق آن‌ها را بپذیریم».

در اغلب نقاط ایران به ویژه در نقاط یزد و کرمان که مرکز حفظ آداب قدیم ایرانی است، مرسوم است که در موقع خواندن خطبه‌ی عقد، دو عدد جار در دو طرف آینه می‌گذارند که در آن‌ها یک شمع به نام عروس و یک شمع به نام داماد، روشن می‌کنند و محتمل است که روشن کردن شمع، نشانه‌ی احترام به آتش و روشنایی و از یادگارهای دوران باستان باشد و نیز در همان هنگام عقد، هفت جواهر در هاون می‌سایند و پس از خطبه‌ی عقد، جوشانده‌ی هفت گیاه به عروس و داماد می‌دهند و در روی منقل و در قهوه‌جوش دو تخم‌مرغ در هفت ادویه به نیت اولاد می‌جوشانند و یک نفر بالای سر عروس، با نخ هفت رنگ زبان مادرشوهر و خواهرشوهر را می‌دوزد و نیز تور بالای سر عروس را با نخ هفت رنگ می‌دوزند و همین علاقه به عدد هفت، از قدیم باقی‌مانده است زیرا عدد هفت، بنا به شواهد اوستا از زمان بسیار قدیم میان خانواده‌های هند و ایرانی اهمیت مخصوصی داشته است.

گذشته از *اوستا* و مسائل مذهبی، در تاریخ ایران نیز به عدد هفت اهمیت مخصوص داده شده است که بی‌شک باید آن را از اثر نفوذ مذهبی دانست[۱] مثلاً در جشن نوروز و مهرگان، در دربار پادشاهان ساسانی در خوانچه‌ای هفت شاخه از درخت‌هایی که مقدس می‌شمردند، می‌گذاشتند و در هفت پیاله سکه‌ی سفید می‌نهادند[۲] و هنوز هم آراستن سفره‌ی هفت سین مرسوم است.

به غیر از آداب یاد شده، بنابر نوشته‌ی کتاب ***شایست لاشایست*** و ***روایات شاپور بروچی***، ادعیه و نیایش‌هایی در موقع عروسی می‌خواندند که مهم‌تر از همه ***یناهورا*** می‌باشد. خطبه‌ی عروسی که به نام ***پتمانک کتک ختای*** یا ***پیمان کدخدایی*** معروف است وسیله‌ی اجرای عقد بوده است و همچنین دستور یا موبد که صیغه‌ی عقد را جاری می‌کرده است در حضور گواهان که برای این منظور حاضر می‌شده‌اند، به عروس و داماد نصایحی می‌کرده که این آداب و مراسم به

---

۱. *ادبیات مزدیسنا*، ج ۱، ص ۷۵.

۲. *جاحظ در المحاسن و الاضداد*.

نام *پیمان گواه‌گیران* مرسوم است و بنابراین، بدین وسیله موبدان در اجرای مراسم زناشویی شرکت و دخالت داشته‌اند. در این‌جا متن پیمان گواه‌گیران را که درباره‌ی عقد زناشویی و خطاب به عروس و داماد است و نمونه‌ای از آداب و اخلاق زرتشتی است، عیناً نقل می‌شود:

«هر دو تن را شادمانی افزون باد، همیشه با فر و شکوه باشید، به خوبی و خوشی به سر برید، در ترقی و افزایش باشید، به کردار نیک سزاوار باشید، نیک پندار باشید، در گفتار نیکو باشید، در کردار نیکی به جای آورید، از هرگونه بداندیشی دور بمانید، از هرگونه بدگویی به کارها و هرگونه بدکاری بسوزاد، راستی پایدار باد، جادویی نگون باد، به دین مزدیسنا استوار باشید، محبت داشته باشید، با کردار نیک کسب مال و ثروت کنید، با بزرگان یک‌دل و راست و فرمان‌بردار باشید، با یاران فروتن و نرم‌خو و خوش باشید، غیبت نکنید، خشمناک نشوید، از برای شرم گناه مکنید، آز مورزید، از چیزی بی‌جا دردمند مشوید، حسد مبرید، تکبر نکنید، هوی و هوس مپرورید، مال کسان مبرید، از زن کسان پرهیزکن، با غیبت‌کننده همراه مباش، با بدنام پیوند مکن، با نادان همکار مباش، با دشمنان به داد و عدالت رفتار کن، با دوستان به میل ایشان رفتارنما، با بیچارگان پیکار مکن، در انجمن پخته گفتار باش، پیش پادشاهان سنجیده سخن‌گوی، مانند پدر ناموار باش، به هیچ روی مادر را میازار، با راستی کامیاب و کامروا باش.»[1]

عروسی دختر زرتشت

در *گات‌ها* چند فقره‌ی تاریخی و مهم جالب توجه در مورد عروسی پوروچیستا، دختر زرتشت، با جاماسب دیده می‌شود که نماینده‌ی خلوص نیت و اخلاق پاک و ستوده‌ی ایرانیان قدیم است. در این فقرات، زرتشت در وقت عروسی دختر خود به او چنین می‌گوید: «اینک تو ای پوروچیستا از پشت هیچتسپ و دودمان اسپنتمان، ای جوان‌ترین دختر زرتشت. او (زرتشت) با منش پاک و

۱. *تاریخ اجتماعی ایران*، ج ۱، ص ۳۵۵.

راستی از برای تو جاماسپ را برگزید، اکنون برو لختی بیندیش، با خردت مشورت کن، با نیت پاک مقدس‌ترین اعمال پارسایی را به جای آور».[۱]

پوروچیستا در جواب می‌گوید: «به راستی او را (جاماسب را) دوست می‌دارم و نیز خواهم کوشید تا در دوستی خویش از وی واپس نمانم و عشق او از من فزونی نکند، به پدر و مادر خویش وفادار خواهم ماند ... مانند یک زن درستکار نسبت به همه‌ی نیاکان مهر و وفا خواهم ورزید ...».

و گویا در موقع به جا آوردن همین مراسم است که زرتشت خطاب به همه‌ی زنان و مردان حاضر نموده چنین می‌گوید:

«ای دختران شوی‌کننده و ای دامادان، اینک بیاموزم و آگاهتان سازم، پندم را به خاطر خویش نقش بندید و به دل‌ها بسپرید با غیرت از پی زندگانی پاک‌منشی بکوشید.

هر یک از شما باید در کردار و گفتار و پندار نیک به دیگری سبقت جوید و از این رو زندگانی خود را خوش و خرم سازد».

حقوق و روابط زوجین

شوهر یا رئیس خانه که کتک‌ختای (کدخدا) نامیده می‌شد، حق سرداری و ریاست دودمان نسبت به زنان خود را داشته است.

یکی از زنان، صاحب حقوق کامل محسوب می‌شده و او را پادشازن می‌خواندند و از او پست‌تر زنی بود که او را چکر زن می‌گفتند و حقوق قانونی این دو طبقه زوجه مختلف بود. معلوم نیست که هر مرد، چند زن پادشازن می‌توانسته است داشته باشد و آیا عده‌ی آن‌ها محدود بوده است یا نه؟ اما در مباحث حقوقی از مردی که دو زن پادشازن دارد، سخن به میان آمده است. هر زنی از این طبقه عنوان *کذک بانوک* یعنی کدبانو یا خانم خانه‌دار را داشته است و گویا دارای خانه‌ی جداگانه نیز بوده است.

عده‌ی زنانی که مرد می‌توانست داشته باشد، به نسبت استطاعت او بود،

---

۱. از *گات‌ها*.

ظاهراً مردان کم‌بضاعت به‌طور کلی بیش از یک زن نداشتند. شوهر مکلف بود که مادام‌العمر، زن ممتاز خود را نان دهد و از او نگاه‌داری نماید و نفقه‌ی زن جزو دیون مرد بوده است به‌طوری که اگر کسی در وقت مردن، قسمتی از اموال خود را به اشخاص بیگانه می‌داد و وراث قانونی خود را محروم می‌کرد، این عمل او صورت قانونی نداشت مگر برای نفقه‌ی زن یا تأدیه دین. (مقصود زن غیرممتاز است والا زن ممتاز، از اقربای نزدیک محسوب می‌شد).

معمولاً پدر خانواده که صاحب‌اختیار همه بود، از عواید اموال خاص خود تصرف می‌کرد با این تفاوت که اگر مرد زن را طلاق می‌داد، مکلف بود عواید خاص زن را به او بدهد و نیز قبلاً گفتیم که اگر شوهر بدون رضایت زن، او را طلاق می‌داد زن می‌توانست صداق خود را مطالبه کند. شوهر می‌توانست به وسیله‌ی یک سند قانونی، زن را شریک خویش سازد در این صورت، زن شریک‌المال می‌شد و می‌توانست مثل شوی خود در آن تصرف کند[1] و در این موارد زوجه می‌توانست معامله‌ی صحیح، با شخص ثالث به عمل آورد (والابه موجب قانون زناشویی فقط شوهر شخصیت حقوقی داشت) در این مورد مدعی زوجه می‌توانست بدون این که احتیاجی به رضایت شوهر داشته باشد، بر ضد زن اقامه‌ی دعوی نماید و همچنین دائن می‌توانست حقوق خود را خواه از زن مطالبه کند خواه از شوهرش.

شوهر می‌توانست با دو زوجه‌ی ممتاز خویش هم وندیشنیه (اشتراک منفعت) برقرار کند در این صورت نفع هر یک از آن دو زوجه با شوهر مشترک بود اما هر یک از زنان، بین خودشان جداگانه مالک نفع خود بودند. احکامی نیز موجود بود که حقوق زن ممتاز را در مورد تصرف در اموال شوهری که مجنون شده باشد، معین می‌نمود.[2]

پس از عقد ازدواج، اجر اعمال خیر زن متوجه شوهرش می‌شد. زن ممتاز چون بیوه می‌شد، باید مراقب امور خانواده باشد و مراسم دینی و امور خیریه را که بر هر خانواده واجب است، انجام دهد، باید دختر شوی خود را شوهر دهد

---

۱. *ایران در زمان ساسانیان به استناد حقوق ساسانی*، بارتلمه.

۲. *ایران در زمان ساسانیان به استناد دینکرد کتاب ۸ هوسپارم*، فصل ۳۷، فقره‌ی ۵۰.

و خواهران شوی را اگر تحت قیمومت‌اش باشند، پرستاری کند. مشارٌالیها حق دارد که قسمت بزرگی از دارایی متوفی را به مصارف شخصی خود برساند اما به محض این که دختری شوهر اختیار می‌کرد قدرت مادر تقسیم می‌شد و یک بهره به داماد تعلق می‌گرفت.

طلاق

به نظر می‌رسد که مسئله‌ی طلاق آسان‌تر از امر زناشویی بوده است. کتاب *ماتیکان هزار داتستان* (هزار حکم قضایی) فرخ، فصل مستقلی را به مسئله‌ی طلاق اختصاص داده است و به کرات و در موارد دیگری نیز درباره‌ی طلاق در این کتاب گفت‌وگو به میان آورده است لیکن در تمام این موارد، روی سخن با زن اصلی و به اصطلاح، پادشازن است و چکر زن یعنی زن درجه‌ی دوم گویا اصولا از پشتیبانی حقوقی دادگاه‌ها بهره‌مند نبوده است.

در دوره‌ی پارت‌ها زن قبل از فوت شوهرش نمی‌توانسته است شوهر دیگر اختیار کند یعنی طلاق جایز نبود ولیکن زن محترمه در صورت عدم رضایت از شوهر خود به آسانی طلاق می‌گرفته است.

مرد فقط در چهار مورد می‌توانسته است زن خود را طلاق دهد:

اول وقتی که زن عفیفه نبود. دوم این که به جادوگری می‌پرداخت. سوم اگر اخلاقش فاسد بود. چهارم در صورتی که ایام قاعده را از شوهرش پنهان می‌کرد.

ولی در کتاب *غرراخبار ملوک فرس*، موارد طلاق سه امر شمرده شده است چنان که در مورد زرتشت و احکام او چنین مسطور است: «و قال لاطلاق الاباحد ثلاثه الز نا و السحر و ترک الدین[1] و شاید بعداً موارد طلاق محدودتر شده باشد و بنابراین موارد طلاق را دقیقاً نمی‌توان شمرد.

در *صد در بندهشن*[2] آمده است: «و به دین مزدیسنان نشاید که زن رها کنند و طلاق نیفتد مگر به چهار چیز: یکی این که بستره‌ی شوهر خویش ببرد و

---

۱. *غرر اخبار ملوک فرس*، ص ۲۶۱، چاپ پاریس.
۲. ص ۱۰۲.

بی‌رسمی کند. دوم آن‌که دشتان[۱] پنهان کند و شوهر نداند. سوم جادویی کند و بیاموزد. چهارم فرزند ازش نزاید.[۲]

طلاق در دوره‌ی ساسانی - از مجموع مندرجات کتاب ***ماتیکان هزار داتستان*** معلوم می‌شود که زن و شوهر با اقامه‌ی دلایلی می‌توانسته‌اند به دادگاه مراجعه کرده و با تراضی از یکدیگر جدا شوند و این بیش‌تر برای آن بود که هر یک از طرفین بتوانند به زناشویی تازه تن در دهند. بیماری یکی از طرفین نیز که برای دیگری موجب ضرر جانی بوده باشد، یکی از دلایل دیگر طلاق به شمار می‌رفته است.

اگر مردی عنین بود، زنش نمی‌توانست دعوی طلاق کند ولی اگر ثابت می‌شد که زنی نازاست، شوهرش می‌توانست با زن دیگر ازدواج کند اگر چه نتواند زن اولی را طلاق دهد. قضات دادگاه بعد از حکم طلاق، تکلیف مالی بین زن و شوهر را نیز تعیین می‌کردند و موارد آن برحسب وضعیت طرفین تفاوت داشته است.

در کتاب ***ماتیکان هزار داتستان*** آمده است: «اگر کسی درآمد زن خود را خرج کند و پس از آن زن را از زنی بهلد، (طلاق دهد) باید درآمد زن را پس بدهد». از حق مرد نیز در مورد طرد زن به عنوان «عدم تمکین» تنها در موارد بسیار کمی که ممکن بود کار به رسوایی کشد، استفاده می‌شد. تن دادن زن به زنای محصنه موجب شکایت شوهر از مرد زناکار و محکوم ساختن زانی به جریمه‌ی سنگین نقدی از طرف دادگاه بود و درصورتی که عمل منافی عفت به عنف و زور انجام می‌گرفت، جریمه به مراتب سنگین‌تر می‌شد.

در صورتی که شوهر زنش را طرد می‌کرد، زن می‌توانست شوهری دیگر اختیار کند و فرزندانی را که از ازدواج جدید و در حیات شوهر اولش به دنیا می‌آورد، از آن شوهر اولی بود.[۳]

از نظر حقوقی دشوارترین امر، در تمام طلاق‌ها مسئله‌ی حل اختلافات

---

۱. ایام حیض.
۲. *بررسی‌های تاریخی*، سال ششم، شماره ۶، ص ۱۰۱.
۳. *تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان*، صص ۷۱ و ۸۰.

مالی زن و شوهر هنگام جدایی بوده است که چگونه باید با جهاز زن و یا صله و یا سایر درآمدها و متعلقات او رفتار شود و اطلاعات در این باره نشان می‌دهد که اتفاق نظری در این امر در میان نبوده است.[۱] به هر حال اگر مرد زنش را طلاق می‌داد، مکلف بود حقوق خاص از قبیل مَهر و جهاز و عواید خاص املاک و دارایی زن را به او بدهد.

در مورد طلاقی که با رضای زوجه واقع می‌شد، زن حق نداشت اموالی را که شوهر در موقع عروسی به او داده نگاه دارد. مفهوم مخالف این حکم آن است که زن می‌توانسته است در مورد طلاقی که بی‌رضایت او واقع شود، همه‌ی مال یا قسمتی از آن را نگاه دارد. هرگاه شوهری به زن خود می‌گفت: «از این لحظه تو آزاد و صاحب اختیار خود هستی» زن بدین وسیله از نزد شوهر خود طرد نمی‌شد و اجازه می‌یافت به عنوان (زن خدمتکار) شوهر دیگری اختیار کند.[۲] و ظاهراً در نکاذوم نسک[۳] به این رسم اشاره شده است که باعث دغل‌بازی‌های بسیار شده بود.

درصورتی که شوهری زن خود را طرد می‌کرد بی‌آن‌که صریحاً اختیار او را به خود او بسپارد و زن شوهر دیگری اختیار می‌کرد، فرزندانی که در ازدواج جدید در حیات شوهر اولش می‌زایید، از آنِ شوهر اولش بود یعنی زن تحت تبعیت شوهر اولش باقی می‌ماند.[۴]

غایب مفقودالاثر ـ به موجب اخبار و روایات، هرگاه زوج به مسافرت رفته و غیبتش به طول انجامد به‌طوری که زوجه خبر زنده بودنش را نداشته و به تصور این که شویش مرده است با شوهر دیگری ازدواج کند، در این حال اگر شوهر اول مراجعت کرد، می‌تواند با زوجه‌ی خود مجدداً ازدواج کند ولی اگر زن، حملی از شوهر دوم داشته باشد، تا وقتی که وضع‌حمل نشود، زن از شوهر دوم بوده و پس از وضع‌حمل باید به شوهر اول ملحق شود (به عنوان پادشازن) ولی طفل به شوهر دوم منسوب است[۵] و ممکن است او را تحت

۱. *زن در حقوق ساسانی*، صص ۳۷ ـ ۳۸.
۲. داتستان، ص ۵.
۳. دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۰، فقره‌ی ۱۲۶.
۴. داتستان، صص ۸ ـ ۹.
۵. *ماتیکان هزار داتستان*، صص ۳ و ۵.

سرپرستی پدر خودش گذاشت. یکی از روایات چنین است: «پرسش آن که بهدینی در سال قحطی شهر خود گذاشته به مُلک دیگر رفت و چند سال بر وی گذشت که از مرده و زنده‌ی او هیچ خبر نبود. بعضی گفته‌اند که او مرده است برین خبر پس از مدتی زن او، شوی دیگر کرد و به چکر زنی رفت چون پنج شش ماه بر این بگذشت، آن شوی اول که به قحطی به مُلک دیگر رفته بود، به شهر خود بیامد و خواست که زن خود را خود گیرد پیش حاکم رفته جنگ کرده زن خود را از وی بازستده به خانه‌ی خود آورد ...»[1]

ازدواج با محارم یا *خیتوک داس*[*]

یکی از مباحث و مطالبی که در دین زرتشتی مورد بحث قرار گرفته و در اطراف آن بیش‌تر گفت‌وگو شده است، ازدواج با محارم یا خیتوگ داس می‌باشد. این موضوع از طرف مخالفان دین زرتشتی و طرفداران سایر ادیان، مورد انتقاد شدید قرار گرفته و حملاتی به دین زرتشتی وارد آمده و از طرف زرتشتیان نیز به آن حملات و انتقادات پاسخ داده شده است.

اینک برای تشریح و توجیه این مطلب و روشن شدن موضوع، ابتدا لغت مورد بحث را معنی کرده، سپس منشاء و مأخذ این حکم را نشان می‌دهیم و در پایان به شرح عقاید مخالف و موافق می‌پردازیم:

ازدواج با محارم، اصطلاح آن در زبان اوستایی *خئیتو ودائا* و در زبان پهلوی *خوی توک داس* و در فارسی *ختوت* می‌باشد.[2] این واژه به اشکال گوناگون و لفظ‌های مختلف مانند *خئیتو ودائا*، ختوت، خوی توک داس، خوی توک دث، خویت ودئه، هودات واداتهم، خوائب ودث، خویذ گدوس، خیتوک داس تلفظ و ضبط شده است.

لفظ *خئیتو ودائای* اوستایی از دو کلمه‌ی (خئیتو) و (داثا) ترکیب شده است. لفظ خئیتو که به معنی خویش است، تا امروز به جا مانده و همان است که

---

۱. ص ۲۰۱. *The Persian rinayate Hormojyan Framarj*

*. این مبحث در بخش اول کتاب نیز آمده است.

۲. به استناد *خرده اوستا* و دینکرد نوشته دکتر محمدجواد مشکور.

امروز (خود) تلفظ می‌شود و کلمه‌ی (داتا) از مصدر کلمه‌ی اوستایی (ود) گرفته شده که به معنی ازدواج کردن است پس به‌طور کلی این واژه را «ازدواج خودی» یا ازدواج میان خویشاوندان نزدیک می‌توان معنی کرد. در زبان پهلوی (خوتوک داس) یا (خوی توک دث) لفظاً به معنی خود داده بوده و مقصود از این کلمه ازدواج در میان خویشاوندان نزدیک است و غرض از این ازدواج، پاک نگاه داشتن نسب و نژاد و همچنین حفظ ثروت در میان خانواده بوده است.

این رسم از قدیم حتا در عهد هخامنشیان نیز معمول بوده است. اگرچه معنی لفظ خیتوک داس در اوستای موجود مصرح نیست ولی در نسک‌های مفقود، مراد از آن بی‌شبهه مزاوجت با محارم بوده است و در نسک سوم یعنی بغ نسک و نسک شانزدهم که *گناباد سرنیکاذ* نام داشته، از آن گفت‌وگو شده است و همچنین در نسک دوم یا ورشتمان سرنسک، اشاره به اجر این عمل رفته است مثلاً این که مزاوجت بین برادر و خواهر به وسیله‌ی فره ایزدی روشن می‌شود و دیوان را به دور می‌راند.

به نوشته‌ی کتاب *شایست لاشایست* پهلوی، به فتوای نرسی برزمهر که از مفسران اوستا بوده: «ازدواج با محارم گناهان بزرگ را محو می‌کند».

تنها نامی که از خیتوک داس در اوستای موجود برده شده، در خرده اوستاست بدین شرح: «من ایمان دارم به کردار نیک کرده شده، من ایمان دارم به دین مزدیسنا که جنگ را براندازد و اسلحه را کنار بگذارد، به ختودث امر کند (دین) مقدس که در میان همه‌ی (دین‌هایی) که هست و خواهد بود.[1]

در *دینکرد* نیز در کتاب پنجم و ششم آن، از ازدواج با محارم سخن می‌گوید و کتاب‌های دیگری که در آن ذکری از خیتوک داس شده بدین شرح است: در زمان ساسانیان در کتاب *اگاتیاس*[2] و کتاب منسوب به *ابن دیصان* ذکر این رسم رفته است[3] و به طریق مارب‌ها هم عصر انوشیروان، در کتاب حقوق سریانی که در مورد ازدواج است، گوید: «عدالت خاصه‌ی پرستندگان اهورمزد، به

---

۱. *خرده اوستا*، ص ۷۴.
۲. ص ۲۴، کتاب مذکور.
۳. *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۲۲۸.

نحوی جاری می‌شود که مرد مجاز است با مادر و دختر خود و خواهر مزاوجت کند». و مثال‌هایی آورده است که زرتشتیان برای تأیید و تقدیس این امر روایت می‌کرده‌اند[۱] و نیز هیونک تسیانک چینی که در اوایل قرن هفتم میلادی می‌زیسته گوید ازدواج ایرانیان بسیار آشفته است، محتمل است ناظر به این رسم باشد.

بعد از اسلام نیز در کتاب‌های عربی و فارسی از این رسم ذکری رفته است مثلاً ثعالبی در کتاب *غرراخبار ملوک فرس* در مورد زرتشت می‌نویسد: «و احل نکاح الاخوات و البنات و احت ج فی ذلک بتزویج آدم علیه‌السلام»[۲] و در شرح لمعه و ریاض نیز در باب میراث آمده است: «کان یورث المجوس اذا تزوج بامه و ابنته و اخته من جهته انها امه و انها زوجته» و شیخ مفید و شیخ طوسی روایت کرده‌اند که شخصی نزد حضرت صادق زبان به دشنام مجوسی برگشود در مورد نکاح محارم، حضرت فرمود: «اما علمت ان ذلک عندهم هوالنکاح و کل قوم یفرقون النکاح عن السفاح فنکاحهم جائز و ان قوم دانوا بشییء یلزمهم حکمه».

در کتاب *بیان‌الادیان* تألیف ابوالمعالی محمدالحسین العلوی که عجالتاً قدیم‌ترین نسخه است در موضوع ملل و نحل و آرای و دیانات که به زبان پارسی در دست داریم[۳] در مورد مذهب مغان چنین مسطور است: «از مردگان احتراز کنند و خویشان را نکاح، روا دارند چون مادر و دختر و خواهر ...» و در جایی دیگر چنین ذکر شده است: «در اخبار می‌آید که پیغامبر علیه‌السلام فرمود: «سنوا فی‌المجوس سنة اهل الکتاب غیر ناکحی نسائهم و لاآکلی ذبایحهم» یعنی در مغان همه‌ی سنت‌های اهل کتاب نگاه دارید الا دو چیز یکی آن‌که از ایشان زن مخواهید و دیگر آن که از کشته‌ی ایشان مخورید و محتمل است که منظور از جمله‌ی «از ایشان زن مخواهید» همین موضوع باشد.

از طرف دیگر شواهد تاریخی موجود است که در میان سلاطین هخامنشی و اشکانی و ساسانی این رسم وجود داشته است چنان که کمبوجیه دو خواهر

---

۱. زاخائو حقوق سریانی به نقل از *ایران در زمان ساسانیان*.
۲. ص ۱۶۱، چاپ پاریس
۳. سال تألیف ۴۸۵ هجری قمری.

خود را به زنی داشت و داریوش اول نیز خواهر خود را به زنی گرفت و اردشیر دوم با دو دختر خود و داریوش سوم با یک دختر خویش ازدواج کرد و یزدگرد دوم نیز دختر خود را به زنی گرفت. ولی زرتشتیان این موضوع را قبول نداشته و به شدت از خود دفاع می‌کنند و می‌گویند سند مخالفان، اشارات نسک‌های مفقود اوستاست از روی خلاصه‌ی دینکرد (دو قرن بعد از اسلام نوشته شده است) به‌علاوه معنی خویت ودئه اوستایی واضح نیست همچنین بلسارا تعبیر و تأویلی از کلمه‌ی خویذوک دس کرده و گفته است که معنی آن «حصول رابطه بین خدا و بنده است به وسیله‌ی زهد و پرهیزگاری» و همچنین می‌گوید «اگر در زمان تحریر کتاب‌های پهلوی، معنی ازدواج نامشروع به این کلمه تعلق گرفته است ظاهراً مراد اعمالی بوده است که منحصراً به حکمای مزدکی نسبت می‌داده‌اند نه زرتشتیان.

بنابر عقیده‌ی دکتر *اشپیگل*، دانشمند بزرگ و ایران‌شناس آلمانی، لغت اوستایی هودات واداتهم به معنی آدم و نوع است[۱] و هرگاه چنین باشد، شایسته نیْست ایرانیان باستانی را انتقاد نمود که رسم غیرمفیدی را مشروع می‌دانسته‌اند. دکتر وست نیز که از مستشرقان بزرگ انگلستان است، ضمن ترجمه‌ی *داتستان دینیک* در موضوع خوتوک دس بحث بسیار مفصلی کرده و روی هم رفته چنین نتیجه گرفته است که نکاح با محارم در دین زرتشتی جایز بوده است ولی دلایل او مورد قبول پیروان آیین زرتشت نیست و به دلایلی آن را رد می‌کنند از جمله‌ی دلایل این است که در *اوستا* به هیچ وجه در مورد ازدواج با محارم سخنی به میان نیآمد. خود دکتر وست هم این معنی را قبول دارد که در اوستا هیچ اشاره‌ای به نکاح با محارم نشده است البته دکتر وست ضمن بحث مفصل، از کلیه‌ی منابع و مآخذی که در دسترس داشته است، استفاده نموده و با نقل عبارات، توضیحاتی برای اثبات نظر خود بر آن افزوده است.[۲]

در هر صورت لغت چنان بوده است که مستعد سوء تعبیر بوده و بعد از زرتشت، سوء‌تعبیر هم شده است و زبان اوستایی که به تدریج متروک شده

---

۱. *سیر تمدن و تربیت در ایران باستان.*

۲. *قانون و دادگستری در شاهنشاهی ایران باستان*، ص ۲۴۰.

بود، بسی از لغات آن مفهوم حقیقی خود را گم کرده است و هرگاه در میان سلاطین هخامنشی و اشکانی و ساسانی برخی از آن‌ها ازدواج بین اقربا را جایز شمرده‌اند، دلیل بر عمومیت این رسم نبوده است و آن‌ها به میل خود لغت را تفسیر نموده‌اند. و به فرض وجود این عادت، شاید به منظور تدافعی بوده است زیرا ملل غیرآریایی به تدریج در اطراف آن‌ها زیاد شده بودند و حکم زرتشت شاید به منظور ازدواج بین خود ایرانی‌ها و پاک نگاه داشتن خون بوده است.

عقیده‌ی دانشمند آلمانی، *گایگر*، هم این است که مردم اوستایی از آمیزش با ملل غیرآریایی، مرعوب بودند و قول مورخان عیسوی نیز ممکن است ناظر به یکی از فرقه‌ها باشد نه همه زرتشتیان، و عیسویان از روی تعصب آن را به همه‌ی ایرانیان نسبت داده‌اند چنان که در کتب فقهی اسلامی، نام *مجوس* که یکی از طوایف است، ذکر شده و آن را عمومیت داده و همه‌ی زرتشتیان را به اعتبار تسمیه‌ی کل به اسم جزاش، مجوس می‌خوانده‌اند و ممکن است در این‌جا اشاره به رسم همان طایفه‌ی خاصی باشد که در قدیم مجوس می‌گفته‌اند.

در هر حال حاق مسئله این است که ازدواج با اقربای نزدیک در ایران قدیم پسندیده بود و این را نمی‌توان منکر شد که ازدواج در طبقه‌ی اول وجود داشته است ولی باید دانست که ازدواج با محارم در ایران قدیم، به هیچ وجه زناکاری شمرده نمی‌شده بلکه کار ثوابی نیز بوده و نظیر این ازدواج در میان اقوام قدیم مصری و بعضی از ملل آسیای صغیر و بطالسه‌ی مصر فراوان بوده است و ازدواج خواهران و برادران در عصر حضرت آدم و ازدواج حضرت ابراهیم با سارا که خواهر پدری او بود (و این عمل در شرایع پیشین مجاز شمرده می‌شد) از این گونه موارد است و نیز حضرت یعقوب ازدواج با دو خواهر را جایز شمرده و هم با دو دختر خود لعیا و راحیل ازدواج کرد[۱] و در شرع موسی این حکم لغو شد و جمع بین دو خواهر ممنوع گردید[۲] و چون این ازدواج‌ها نکاحی شرعی به شمار می‌رفته، به هیچ وجه نمی‌تواند باعث ننگ و سرافکندگی هیچ کدام از این اقوام گردد.[۳]

---

۱. *تورات*، سفر تکوین، فصل ۱۹، آیه ۱۵.　۲. *قرآن مجید*، تفسیر راهنما، ج ۱، ص ۵۴.
۳. *تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان*، ص ۷۷ و ۷۸.

مورخان رومی و یونانی از پانصد سال قبل از میلاد تا هفتصد سال بعد از میلاد، این موضوع را ذکر کرده‌اند و نمی‌توان گفت که همه دروغ نوشته‌اند حتا بعد از غلبه‌ی عرب و در دوره‌ی اسلامی هم این عادت هنوز معمول بوده است زیرا علاوه بر مندرجات کتاب‌های فقهی که ذکر شد، در کتاب *آثارالباقیه* ابوریحان بیرونی در مورد خروج آفریدبن ماه فرودین در زمان دولت عباسی و احکام و دستورهای او چنین نوشته است: «و وضع لهم کتاباً بالفارسیه و امرهم بالسجود ... و ترک الزمزمه عند الطعام و اکل المیته و نکاح الامهات و البنات و الاخوات و بنات الاخ ...» پس معلوم است که این رسم هنوز وجود داشته است که مردم را به ترک آن دعوت می‌کرده است. ولی معلوم است که زرتشتیان ازمنه‌ی بعد، آن را مثل سایر ملل، مذموم دانسته‌اند چنان که امروزه هم از چنین نسبتی کاملاً مبرا می‌باشند و بر فرض وجود این رسم در زمان قدیم، شرمی دامن‌گیر زرتشتیان امروز نتواند شد زیرا که حسن و قبح امور ذاتی نیست و اعتباری است (مثل ذبح حیوان که جماعتی را مکروه می‌آید) پس این امر، زنا شمرده نمی‌شده است چنان که پیشوایان مقدس شیعه هم‌چنان که ذکر شد آن را تأیید کرده و عمل مجوس را جایز شمرده‌اند و بنابراین زرتشتیان از چنین نسبتی مبرا می‌باشند[1] حتا آن‌هایی که جلای وطن کرده و در هندوستان اقامت

---

۱. آقای دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی در ترجمه‌ی کتاب *زن در حقوق ساسانی* اثر خاورشناس نامی آلمانی پروفسور کریستین بارتلمه در صفحه‌های ۵۰ و ۵۱ کتاب مذکور در این مورد چنین نوشته‌اند: «نویسندگان کنونی ایران عموماً، مانند زرتشتیان امروز، گویی عمل ازدواج با خویشاوندان نزدیک را مانند ازدواج با خواهر و مانند آن، در میان ایرانیان گذشته، عملی ناستوده و ننگین پنداشته‌اند. از این رو در میان ایشان کوشش‌هایی مشاهده می‌شود که ازدواج با خویشان نزدیک را در میان ایرانیان ساسانی عملی غیرمعمول و یا حداقل غیرمتداول در میان طبقات عامه‌ی آن زمان معرفی کنند. شادروان رشید یاسمی پس از استدلالی چند، در عدم صحت قول خاورشناسان درباره‌ی ازدواج ایرانیان با خویشاوندان نزدیک، می‌گوید: «بر فرض مسلم بودن ازدواج با محارم در عهد قدیم، شرمی دامن‌گیر زرتشتیان امروز نتواند شد ...» و آقای هدایت‌الله علوی نیز در این باره می‌نگارند: «بنابراین زرتشتیان امروز از چنین نسبتی مبرا می‌باشند». این نویسندگان با آن که خود غالباً جواب خویشتن را نیز داده‌اند، با این وصف لحن آن‌ها (شرمی دامن‌گیر ...) و (از چنین نسبتی مبرا ...) نشان می‌دهد که چگونه قادر نبوده‌اند که از جدول ارزش‌های زمان خود در هنگام بحث درباره‌ی تاریخ، فاصله بگیرند و چگونه لفظ «ازدواج با اقارب» با مفهوم و ارزش منفی و حرمت «ازدواج با محارم» در ذهن آن‌ها متداعی و
⇐

گزیده‌اند، از برای بازداشتن اشخاص نادان از این رفتار، قانونی به کمک دولت انگلیس به نام «قانون نکاح و طلاق پارسی» با سایر قواعد در سال ۱۸۶۵ میلادی وضع نموده‌اند که به سبب آن، ازدواج خود را موافق مذاق دینی و سلیقه‌ی اجتماعی منظم و مطابق با قواعد جاری مابین مسلمانان و مسیحیان نمودند.[۱]

ظهور مزدک

در اواخر دوره‌ی ساسانی س‌براثر این که موبدان، بدعت‌ها و آلایش‌هایی در دین زرتشتی ایجاد کرده و هر روز فشار تازه‌ای به مردم وارد می‌آوردند و تحمیل جدیدی به نام دین وارد می‌نمودند، رفته رفته مردم از این وضع به تنگ آمده و هر روز اعتقادشان نسبت به دین سست‌تر می‌شد تا این که در زمان سلطنت قباد، مزدک نامی ظهور نموده دعوی پیغمبری کرد و گروهی بی‌شمار در اطراف او گرد آمدند و «خواست که کیش گبران به زیان آورد و راه نو در جهان بگسترد»[۲] و چون اساس حکم و فتوای مزدک مبنی بر اباحه‌ی مال و زن بود، از این جهت خلل عمده‌ای در ارکان دین و به‌خصوص در احکام ازدواج

⇐ آمیخته است ...». لازم به یادآوری است که هرچند در مبحث خیتوک داس در این مجموعه، آرای و نظرات مختلف (به طور اختصار) منعکس شده است و نیازی به پاسخگویی مفصل نیست، ولی این که انتقاد شده است: «در میان ایشان کوشش‌هایی مشاهده می‌شود که ازدواج با خویشاوندان نزدیک را در میان ایرانیان ساسانی عملی غیرمعمولی و یا حداقل غیر متداول در میان طبقات عامه آن زمان، معرفی کنند ...» باید گفت اگر این کوشش مشاهده می‌شود، برای این است که اخبار کاملاً مستند و دقیقی در این مورد مبنی بر متداول بودن در میان طبقات عامه که بتوان به آن استناد کرد، به جا نمانده است. اخیراً با بیرون آمدن قسمت پایین کعبه‌ی زرتشت از زیر خاک، یکی از بزرگ‌ترین کارنامه‌های تاریخ ما در روشنایی قرارگرفت یعنی در زیر سنگ نبشته‌ی شاپور اول سنگ نبشته‌ی دیگری از کرتیر موبد بزرگ هفت پادشاه ساسانی و دادور (وزیر دادگستری) بهرام دوم، به خط پهلوی یافت شده که از نظر تاریخ و سیاست مذهبی به ویژه در دوره‌ی ساسانی، بسیار سودمند است. کرتیر در این سنگ نبشته، کارهای خود را شرح می‌دهد و در ضمن شرح کارها، جمله‌ی کوچکی به چشم می‌خورد به این معنی «بس پیوند هم‌خونی روا کردم» پس، از این جمله چنین استنباط می‌شود که ازدواج خودی در آن زمان هم تقریباً عملی غیرمعمول و غیرمتداول بوده است تا این که کرتیر که از نفوذ مذهبی فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده، دو مرتبه آن را «روا» کرده است.

درباره‌ی کرتیر و کارهای او به کتاب کرتیر و سنگ نبشته‌ی او در کعبه‌ی زرتشت به قلم پرویز رجبی مراجعه شود.

۱. به استناد کتاب *پارسیان اهل کتاب‌اند*.

۲. به نقل از *سیاست‌نامه‌ی* خواجه نظام‌الملک.

وارد آورد و مدتی بر این منوال بود تا چون نوبت به پادشاهی انوشیروان رسید، اصلاحات را شروع کرد و نخست به علاج اوضاع مختلفی کوشید که درنتیجه‌ی فتنه‌ی مزدک به وجود آمده بود و قوانین سختی برای ترتیب نکاح وضع کرد.[۱]

اما در باب زنانی که مزدکیان ربوده بودند، مقرر نمود اگر آن زن قبل از آن واقعه، شوهر نداشته یا شویش در این میان فوت شده است، درصورتی که مردِ رباینده از حیث طبقه‌ی اجتماعی با آن زن مساوی باشد، بایستی او را شرعاً به عقد خود درآورد وگرنه، بایست از آن زن دوری جوید و به موجب روایت طبری، زن مختار بود که مرد را به شوهری خود اختیار بکند یا نکند.

به هر حال رباینده مکلف بود مَهر یا مَهر مضاعفی به خانواده‌ی زن بپردازد و اگر شوهر قانونی زن در قید حیات بود، زوجه به او برمی‌گشت و غاصب می‌بایست معادل مَهری که شوهر قانونی داده بود، به زن بپردازد.

هر طفلی که نسبش مشکوک بود، بایستی متعلق به خانواده‌ای باشد که در آن زندگی می‌کرد و در آن خانواده حق وراثت داشت.

خانواده‌های اعیان و اشراف را که به واسطه‌ی کشته شدن سردودمان خود در تنگدستی افتاده بودند، شمار نمودند و زن‌های بی‌شوهر آن خانواده‌ها را حساب کردند و دختران را به مردانی که هم‌طبقه‌ی آنان بودند، به زنی داد و جهیز آن‌ها را از خزانه‌ی دولتی تهیه کرد و پسران را از دختران دودمان‌های نجیب زن داد و جهیز آن‌ها را به عهده گرفت.[۲]

توضیح: منظور از نگارش این چند سطر، داستان‌نویسی و شرح وقایع و بیان اعمال مزدک و مزدکیان نیست و این موضوع را باید در کتاب‌های تاریخ که به تفصیل تشریح شده است، جست‌وجو نمود و در این جا فقط اموری که با مسئله ازدواج ارتباط داشت، ذکر شده است.

---

۱. به استناد *پارسیان اهل کتاب‌اند.*

۲. به استناد *ایران در زمان ساسانیان.*

حقوق مقایسه

در مباحث پیش، اجمالی از قواعد و احکام ازدواج که در دین زرتشت مرسوم و معمول بوده است، بیان گردید بدون اینکه این قواعد و احکام را در مورد دوره‌ای خاص نسبت داده باشیم و یا این که احکام آن را در نزد پیروان ادیان دیگر و ملل مختلفه‌ای که خواه در ایران و خواه در کشورهای هم‌جوار سکونت داشته‌اند، معلوم کرده باشیم.

اینک در این‌جا ابتدا بعضی مقررات ازدواج را در دوره‌های هخامنشی، اشکانی و ساسانی مطالعه نموده سپس قواعد بعضی ملت‌ها و کشورهای دیگر را که با ایران آن زمان، ارتباط نزدیک داشته‌اند، بررسی می‌کنیم.

۱. *در دوره‌ی هخامنشی:* معلوم نیست که در دوره‌ی هخامنشی، دین زرتشت وجود داشته است یا نه و از طرفی ۴۸ نوع مردم از نژادهای مختلف و با مذاهب و عادات گوناگون در کشور وسیع ایران زندگی می‌کرده‌اند و از کشورهای تابع ایران، اهالی هر کشور و ناحیه آزاد بودند که موافق معتقدات مذهبی خود رفتار کنند و عادات و حقوق مدنی ملل تابعه محفوظ بود[1] و احکام واحدی درباره‌ی ازدواج، وجود نداشته است.

در این دوره تعدد زوجات وجود داشته و هرودوت درباره‌ی ایرانیان آن دوره می‌نویسد: هر یک از پارسی‌ها زنان متعدد و عده‌ی زیادی صیغه و کنیز دارند و بهترین صفت را پس از رشادت، پارسی در این می‌داند که پسران زیاد به دنیا آورد.[2]

استرابون نیز نقل می‌کند که: «پارسی‌ها زنان زیاد می‌گیرند و با وجود این، زنان غیرعقدی بسیار دارند. موقع ازدواج در اوایل بهار است».

ازدواج با محارم (خیتوک داس) نیز در آن دوره معمول بوده و مغ‌ها موافق عاداتشان حتا با مادرانشان ازدواج می‌کردند[3] و به نقل پلوتارک، اردشیر دوم هخامنشی نیز با دختر خود که یونانی‌ها نام او را آتس‌سا ضبط کرده‌اند، ازدواج کرد.

---

۱. *ایران قدیم*، مشیرالدوله، ص ۱۰۰.　۲. همان.
۳. *ایران باستان*، ص ۱۵۴۶.

۲. *در دوره‌ی اشکانی:* از نویسندگان خارجی که معاصر اشکانیان بوده و مطالبی نوشته‌اند، نتایج زیر حاصل می‌شود:

تعدد زوجات؛ تعدد زوجات در نزد پارتی‌ها متداول بوده است ولیکن بیش از یک زن عقدی نمی‌توانسته‌اند داشته باشند و تعدد زنان غیرعقدی از زمانی در میان آن‌ها متداول شده بود که به ثروت رسیده بودند زیرا زندگانی صحراگردی مانع از داشتن زنهای متعدد بوده است.

زن قبل از فوت شوهرش نمی‌توانسته است شوهر دیگر اختیار کند یعنی طلاق جایز نبود ولیکن زن محترمه در صورت عدم رضایت از شوهر خود، به آسانی طلاق می‌گرفت.

ازدواج با محارم؛ در این زمان ازدواج با محارم نیز مرسوم بوده است و بعضی از مورخان ازدواج شاهان اشکانی را با اقربا و خویشان نزدیک ذکر کرده‌اند و در مقابل، بعضی از نویسندگان پارسی این نسبت را رد کرده می‌گویند کلمه‌ی خواهر را در مورد اشکانیان نباید به معنی حقیقی فهمید زیرا شاهان اشکانی، کلیه‌ی شاهزاده خانم‌ها را خواهر می‌خوانده‌اند و دخترعمو و نوه‌ی عمو و غیره نیز در تحت این عنوان درمی‌آمده‌اند ولی به طوری که ذکر شد این عادت مرسوم بوده است.

زنی که شوهر می‌کرد، جزو خانواده‌ی شوهر محسوب می‌شد و به‌طور کلی نزدِ پارتی‌ها مقام زنان پست‌تر از مقام آن‌ها نزد پارسی‌ها بوده است.

۳. *در دوره‌ی ساسانی:* در این دوره چون دین زرتشت، دین ملی ایران شده و در میان مردم توسعه پیدا کرده بود، از این جهت مقررات ازدواج تماماً همان احکام زرتشت بود که در مباحث گذشته ذکر شده است. حتا این احکام در میان مسیحیان ایرانی نیز رسوخ پیدا کرده بود مثلاً چون روحانیان مسیحی معمولاً نذر تجرد می‌کردند و مزداپرستان از تجرد متنفر بودند، در انجمنی که در سلوسی تشکیل شد و ۱۲ اسقف در آن شرکت داشتند، سه قانون مهم به تصویب رسید. ضمناً به روحانیان قدغن نمودند که نذر تجرد نکنند و این تصمیم، قدمی در راه موافقت با مزداپرستان بود و اهمیت این ماده از قانون را که تحریم تجرد باشد، مسیحیان با دلایلی بسیار بیان نمودند و گفتند رسم قدیم

که اجتناب از ازدواج بود، باعث رواج فحشا و منکر شده و نیز استهزا بیگانگان را به جانب نصاری جلب می‌نمود. (مقصود از بیگانگان، ایرانیان بوده است).

عیسویان در زمان انوشیروان، به تقلید از زرتشتیان حتا برخلاف قوانین مذهبی خود به ازدواج با ارقاب عادت کرده بودند و مارب‌ها که در سال ۵۴۰ میلادی، جاثلیق عیسویان شده بود[1] برضد این امر که خلاف شرع نصاری بود، کوشش فوق‌العاده‌ای کرد.[2]

بعضی مقررات ازدواج نزد ملل هم‌جوار در دوران باستان

ضمن بررسی احکام و آیین‌های زناشویی در ایران باستان، بعضی مطالب دیگر ذکر شد که مورد پسند دنیای امروز نیست مانند ازدواج با محارم و تعدد زوجات و غیره ولی معلوم است که دادگستری و اخلاق، در قرون اخیر توسعه پیدا کرده و در دورانی که ما از آن بحث کردیم، این‌گونه عادات نه تنها در میان ایرانیان بلکه در میان تمام ملل رایج بوده است.

مثلاً ازدواج با محارم در تمام دنیا، تا قرون وسطی وجود داشته است. بین سامی‌ها (داستان آدم و حوا)، در میان انبیای بنی‌اسرائیل و همچنین در میان بطالسه‌ی مصر و اهالی یونان، رواج داشته است. اینک در اثبات این مطلب و برای نمونه، بعضی مقررات و احکام ازدواج را در میان ملل مقدونیه، مصر و هندوستان در آن زمان بیان می‌کنیم:

مقدونیه و مصر؛ اگر اخلاق و درجه تمدن مقدونی‌ها را درنظر بگیریم، به این نتیجه می‌رسیم که از حیث طرز زندگانی بین مقدونی‌ها و ایرانیان تفاوت‌های اساسی نبوده و نجبای هر دو ملت تعدد زنان و ازدواج با اقربای نزدیک را دوست داشتند.

هرچند کومون در تحقیقاتی که در کتیبه‌های دورا (صالحیه) کرده، عقیده دارد که ازدواج یونانی‌ها با اقربای نزدیک خودشان و به خصوص ازدواج بین دو نفری که از طرف پدر، برادر و خواهر بودند، از نفوذ مشرق بوده است، ولی

---

۱. جاثلیق: عابد و عالم و مهتر ترسایان که زیردست بطریق است و بعد از جاثلیق مطران و بعد از مطران اسقف و بعد از اسقف قسیس و بعد از آن شماس. (*فرهنگ نفیسی*، ج ۲، ص ۱۰۴۷).

۲. *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۲۹۸.

در باب ازدواج یونانی‌ها با اقربای نزدیک باید گفت مشکل است دارای این عقیده باشیم که منحصراً از نفوذ مشرق بوده است زیرا در مقدونیه نیز چه در زمان اسکندر و چه بعد از او می‌بینیم که این نوع ازدواج‌ها به عمل می‌آمده و موارد ازدواج برادر با خواهرزاده و حتا با خواهر، در خانواده‌ی سلطنتی مقدونیه کم نیست و عنوان فیلادلف نیز مؤید همین نظر است زیرا این لفظ در یونانی به معنای محب خواهر است. در میان بطالسه‌ی مصر نیز ازدواج با محارم رواج داشته است و راویلسون شرحی در باب مشروعیت نکاح برادر و خواهر و مادر و پسر مطابق قانون پیوند زناشویی مصری‌ها ذکر می‌کند و راگزیر نیز می‌نویسد که این عمل در میان مصری‌های قدیم شایع بوده است.

هندوستان: ازدواج پسر و دختر در کودکی به عمل می‌آمده است و به جای مَهر از طرف شوهر، صله‌ای به حسب اهمیت و دارایی به زن داده می‌شده است. شوهر این صله را نمی‌توانسته است پس بگیرد مگر این که زن، آن را به طیب نفس به شوهر هبه کند. تعدد زوجات درمیان هندیان مرسوم بوده و هر مرد حداکثر چهار زن می‌توانسته است بگیرد و طلاق در بین آن‌ها جایز نبوده است و پس از مرگ شوهر هم زن نمی‌توانست شوهر کند و ناگزیر بود یا در تمام عمر بیوه بماند و یا خود را در آتش بسوزاند و *دئودور* مورخ یونانی، علت سوزاندن زن را چنین نقل می‌کند: «چون غالباً ازدواج در کودکی به عمل می‌آمد بعد که دختر بزرگ می‌شد از کاری که شده است، پشیمان می‌گردید، زن‌ها از شوهر خود متنفر شده با مردان دیگر آمیزش می‌کردند. براثر این وضع، فحشاء زیاد شد و هر روز هندی‌ها کوشیدند که زنان، این عادت مذموم را ترک کنند ولی با وجود مجازات‌های سخت، موفق نشدند تا بالاخره چنین قرار گذاشتند که زن مرد متوفی با جسد شوهرش یک‌جا بسوزد و اگر یک زن بیوه نمی‌خواهد بسوزد، باید برای تمام مدت عمر از زناشویی احتراز کند.»

اما هندیان برعکس ایرانیان، ازدواج بین اقربای نزدیک یعنی ازدواج با محارم را جایز نمی‌دانستند و زن و شوهر هر اندازه که در نسب دورتر بودند، آن را افضل می‌شمردند.[1]

پایان

---

۱. به استناد کتاب‌های *ایران باستان* و *تحقیق ماللهند*.

فهرست منابع و مآخذ

۱. *آثارالباقیه عن‌القرون الخالیه*، ابوریحان بیرونی.
۲. *آیین مغان*، صادق هدایت (به زبان فرانسه) ترجمه‌ی دکتر محمود اعتماد.
۳. *اخلاق ایران باستان*، دین‌شاه ایرانی.
۴. *ادبیات مزدیسنا*، استاد پورداود.
۵. *الملل و النحل*، شهرستانی.
۶. *ایران باستان*، مشیرالدوله ـ پیرنیا.
۷. *ایران در زمان ساسانیان* پروفسور آرتور کریستن‌سن، ترجمه‌ی رشید یاسمی.
۸. *ایران قدیم*، مشیرالدوله ـ پیرنیا.
۹. *بیان الادیان*، ابوالمعالی محمدالحسینی العلوی.
۱۰. *پارسیان اهل کتاب‌اند*، پروفسور طاهر، ترجمه‌ی م.ع. مازندی.
۱۱. *تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان*، دکتر محمدجواد مشکور.
۱۲. *تحقیق ماللهند من مقوله مقبوله*، ابوریحان بیرونی.
۱۳. *خرده اوستا*، استاد پورداود.
۱۴. دینکرد، دکتر محمدجواد مشکور.
۱۵. *زن در حقوق ساسانی*، پروفسور کریستین بارتلمه، ترجمه‌ی دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی.

۱۶. *سبک‌شناسی*، محمدتقی بهار (ملک الشعرا).
۱۷. *سیر تمدن و تربیت در ایران باستان*، اسدالله بیژن.
۱۸. *شاهنامه*، حکیم ابوالقاسم فردوسی.
۱۹. *غرر اخبار ملوک فرس*، ثعالبی.
۲۰. *قانون و دادگستری در شاهنشاهی ایران باستان*، اشرف احمدی.
۲۱. *قرآن مجید*، تفسیر زین‌العابدین رهنما.
۲۲. *کرتیر و سنگ‌نبشته‌ی او در کعبه‌ی زرتشت*، پرویز رجبی.
۲۳. *گات‌ها*، استاد پورداود
۲۴. *نامه‌ی تنسر*، به اهتمام مجتبی مینوی.
۲۵. *نیرنگستان*، صادق هدایت.

■ ضمیمه

دومین ملکه ایرانی[1]
ملک الشعراء بهار

۱. وجه تسمیه

دومین ملکه یا شهربانوی ایران و بیست و ششمین شاهنشاه ساسانی بوران دختر پرویز بود که مؤرخان فارسی به غلط او را *پوران‌دخت* ضبط کرده‌اند به قرینه‌ی *آزرمین یا آزرمی‌دخت* خواهرش که بعد از *بوران* به فاصله‌ی یک تن دیگر که نامش *جشنف بنده* بوده است به روایت طبری شاهنشاه شد.

آزرمین یا آزرمی که مخفف آن است با کلمه‌ی *دخت* سازگار است زیرا ترکیبی است وصفی و از جنس القاب ـ یعنی دختر باملاحظه و شرم گِن ـ اما *بوران* به باء موحده اسم است با الف و نون نسبت منسوب به بور که نام لونی است از الوان و نیز نام نوعی است از اسب، و با *دخت* مرکب نیست، و در هیچ یک از کتب معتبر تاریخ مانند تاریخ *ابوجعفر محمدبن جریرالطبری* و *مسعودی* و *ابوعلی مسکویه* و *دینَوری* و *بلعمی* که ترجمه‌ی طبری است به فارسی چنین ترکیبی دیده نمی‌شود ـ فقط در نسخ‌های متأخر از کتب تاریخ فارسی *پوران‌دخت* به باء فارسی مرکب با «دخت» چنان‌که گفتیم دیده شده است و به غلط شهرت گرفته و در قرن اخیر که نام‌گذاری از روی تاریخ قدیم رسم گردید این نام نیز به همین وضع بر دختران گذارده شد و هر گاه دختری را *پوران* صدا

---

۱. به نقل از مجله‌ی مهر، سال هفتم، صص ۱۸ ـ ۲۶ و ۷۳ ـ ۸۱

کنند از لحاظ تخفیف است مثل *آزرمی* و *ایران* که مخفف آزرمی‌دخت و *ایران‌دخت*[1] می‌باشد.

فردوسی گوید:

یکی دختری بود پوران بنام	چو زن شاه شد کارها گشت خام
که از تخم ساسان همان مانده بود	بسی دفتر خسروی خوانده بود
بر آن تخت شاهیش بنشاندند	بزرگان بر او گوهر افشاندند
چنین گفت پس دخت پوران که من	نخواهم پراکندن انجمن

چنان‌که دیدیم در تمام اخبار قدیم *بوران* آورده‌اند و در نسخ‌های تازه پوران به باء فارسی به غلط ضبط شده است، و در شعر اخیر فردوسی که لفظ **دخت** آمده نه از لحاظ ترکیب دخت با بوران است بلکه از لحاظ وصف جنس است، یعنی پوران دختر یا دختِ پوران از قبیل *مادموازل* فلان که آن هم از قبیل وصف جنسی است و به ضرورت شعری به‌کار رفته است ـ ورنه چنان‌که اشاره کردیم متقدمان از مورخان هیچ کدام *پوران‌دخت* ضبط نکرده‌اند به خلاف *آزرمی* که همه جا در تواریخ قدیم با **دخت** مرکب است و طبری و غیره او را *آزرمی دخت* یا *آزرمین دخت* آورده‌اند.

۲. سکه‌ی بوران

سند معتبرتر از همه‌ی اسناد سکه‌ی این ملکه است که اکنون در دست می‌باشد و این همان است که صورت زیبای این ملکه را از روی آن درین شماره منتشر ساخته‌ایم. درین سکه به خط پهلوی نوشته شده است: «خوره ایزوت ـ بوران» و این عبارت روی سکه است و پشت سکه عبارت دیگری است. و این سکه و سایر سکه‌های اواخر عهد ساسانیان ضعف یا دموکراسی مآبی شاهنشاهان ساسانی را می‌رساند که از القاب قدیمی مانند *مَزدَیَسنِ بَغیِ مَنُو شِتِر هَچ یَزَتان شاهان شاهِ اَیران و اَنیران* دست برداشته‌اند و به‌جای این همه القاب تنها به ذکر نام و لفظ *ملکا* = *شاه* اکتفا کرده‌اند.

---

۱. ایران‌دخت نامی است که در کلیله و دمنه باب البلار و البراهمه وارد شده است.

درین سکه حرف اول نام ملکه ب است که در خط پهلوی با حرف پ شباهت ندارد و به کلی متفرّد و آشکار است ـ اما حرف دوم که *واو* باشد از روی سکه معلوم نیست که آیا به واو معروف یعنی باید واو را با اشباع قرائت کرد یا به طریق شمه بر زبان آورد، چه در خط پهلوی و او معروف و مجهول یکسان نوشته می‌شود ـ مثل خط اسلامی که *بوران* می‌نویسند وَ نمی‌دانیم چه قسم تلفظ می‌شده است؟

اشخاصی که می‌خواهند به لفظ قلم سخن گویند ظاهراً این نام را در تواریخ به واو معروف و با اشباع بر زبان می‌آورند، زیرا در موقع ذکر نام *بوران* دختر *حسن‌بن سهل* زن *مأمون* عباسی بدین طریق خوانده می‌شود ـ ولی به نظر می‌رسد که او واو در اصل مجهول باشد، زیرا کلمه‌ی *بُورانی* که نوعی از اغذیه است و بلاشک منسوب به *بوران* نامی است نزد عوام بل غالب خواص که نخواسته باشند به لفظ قلم سخن گویند با واو مجهول *بُرانی* گفته می‌شود و می‌دانیم که امروز علمای زبان شناس در این‌گونه موارد آن‌چه زبانزد اکثر مردم باشد سند قرار می‌دهند نه آن‌چه مستوفیان و ادیبان و کاتبان به تصور خود آن را توجیه کرده و صواب پنداشته باشند چنان‌که در نام‌های شهرها و قُریٰ و قصبات ایران می‌دانیم که توجیه منشیان و مستوفیان و اصحاب لفظ قلم و ادیبان قدیم که از ریشه و اصل لغات فارسی بی‌خبر بودند هیچ‌یک مأخذ و پایه و مایه‌ی صحیح علمی نداشته است، به خلاف آن لفظ عوام و دهاتیان صحیح‌تر و با اصل نزدیک‌تر و بلکه عین حقیقت و اصل کلمه است و وجه تسمیه‌های ادبا خیالی و از روی معلومات عربی یا فارسی تازه است، در این صورت به نظر می‌رسد که *بوران* با واو مجهول بین بُران و بوران بایستی تلفظ شود مانند *توران* به معنی دو ثور یا *دوران* و غیره و همین تلفظ بوده است که چون در لهجه‌ی ایرانیان بعد از عرب دشخوار می‌آمده است بُرانی بدون استشمام واو مجهول و یا بورانی به اشباع واو زبانزد شده است.

۳. بعد از مرگ پرویز

شیرویه که نام رسمی وی قباد بود، پس از کشته شدن پرویز برادران خود را که از طرف پدرش در حصاری بازداشت بودند بکشت و تنها برادری خُرد را باقی

گذاشت این کودک نامش *جوانشیر* و مادرش *کُردیَه* خواهر و عیال *بهرام چوبین* بود که بعد از قتل بهرام زن *وسطام* یا *کستهم* خال پرویز شد و چون *گستهم* به‌دست *کردیه* به اشاره پرویز به قتل رسید، پرویز با کردیه ازدواج کرد و از او این طفل پیدا شد و هنوز کودک بود که پرویز را بکشتند ـ و چون کار *شیرویه* و *اردشیر* پسرش به پایان آمد و *شهربراز* نیز که به غصب تاج و تخت را به‌دست گرفته بود به‌دست *پُش فرخ ماخر شیذان* و دو برادر وی کشته شد، مردم ایران *جوانشیر* را به تخت نشانیدند و سالی نکشید که عمر جوانشیر نیز سپری شد[1] ـ درین هنگام *بوران* از جانب *مؤبدان* و *ارتشتاران* و دبیران و دهقانان به شاهنشاهی انتخاب گردید.

۴. پادشاهی بوران

طبری گوید[2]: بوران روزی که به تخت نشست گفت: «به نکویی نیت دارم و به دادگری فرمان دهم» سپس مرتبه‌ی «*شهربراز*» را (شهربراز یعنی گراز مملکت و کنایه از شجاع است مثل لقب ضیغم‌السلطنه و هزبرالملک و اسدالدوله و بُراز در اصل پهلوی وُراژ است که در زبان دری گراز شده است و در ایران گراز در مهابت و قوت مثل بوده است چنان‌که بعدها شیر و پیل در همین معنی مَثَل گردید) به *پُسفَرّوخ* داد و او را متقلد وزارت خود نمود. و در میان رعیت به حسن سیرت قیام کرد و با خلق داد فرمود و به ضرب زر و سیم و مرمت پل‌ها و جسرها فرمان داد و بقایای خراج را که بر مردم بود ببخشود و نامه‌ها فرمود نبشتن به سوی کافه‌ی خلق و مردم را به عدل و حسن سیرت شاهنشاه امیدوار گردانید و در آن نامه‌ها به کسانی که از خاندان ملک هلاک شده بودند اشارت کرد و امیدواری کرد که خدای تعالی مردم ایران را در عهد او قرین رفاه و استقامت بدارد [او از داد و نگهداری مرزهای کشور به‌جای آید] و گفت همه چیز را از خدای بدانید و بی‌گمان باشید که گشودن شهرها مرتبط با بطش مردان نیست و شکستن لشکرها و پیروزی و خاموش کردن آشوب‌ها از بأس و مکاید و نیرنگ آنان نباشد و همه‌ی این‌ها از سوی خدای عزوجل [او پاکی

---

۱. *اخبارالطوال* دینوری طبع لیدن ص ۱۱۶.
۲. *طبری*، جلد دوم، طبع قاهره، ص ۱۶۸.

نیّت و استقامت تدبیر][1] است. سپس خلق را به طاعة امر فرمود و به هواداری دولت تحریض کرد و در نامه‌های وی هر چیزی که ضروری و لازم بود نوشته شده بود. پس تخته‌ی چلیپای مسیح را به همراه جاثلیقی که او را *ایشوعهب* می‌گفتند برای قیصر روم باز پس فرستاد. و از پس یک سال و چهار ماه فرمان یافت. ابن مسکویه نیز عیناً همین‌طور می‌نویسد.

مسعودی گوید: بوران دختر پرویز یک سال و شش ماه پادشاهی کرد و پادشاهیش در سال دوم هجرت بود ـ و رسول‌الله صلعم چون شنید که بوران بر تخت نشست و در میان بزرگان ایران دسته‌بندی و تحزّب پیدا آمده است و آشوب برپا شده چنین فرمود:

لایُفلح قومٌ یُدبِرّ اَمْرَهُمْ امرأةٌ[2].

دینوری گوید: پس از مرگ *جوانشیر* اوضاع کشور به هم برآمد و دولت واهی گشت و کارها روی به تراجع و ضعف نهاد و شوکت ایران کم شد و چون ملک به بوران دختر پرویز رسید در اطراف کشور ایران شایع گشت. که ایران پادشاه ندارد و مردم بر در زنی روی نهاده‌اند. درین هنگام دو مرد عرب از بکربن وائل برخاستند که یکی را *المثنی بن حارثة* الشیبانی و دیگری را *سُوَیدبن قُطبَة* العجلی گفتندی و به مرزهای ایران روی آوردند و بر دهقانان بتاختند و به غارت مشغول شدند و هرگاه کسی قصد ایشان کردی در بیابان گریختندی و کسی در پی آنان نرفتی ـ و این مثنی در ناحیه‌ی *حیره* به غارت مشغول بود و سوید از سوی *اُبله* و این غارتگری در خلافت ابی‌بکر بود[3].

---

۱. زواید از *تجارب الامم ابن مسکویه* است ج ۱، طبع لندن، ص ۳۸۸.

۲. *التنبیه و الاشراف* مسعودی طبع لیدن، ص ۱۰۲. این خبر که مسعودی می‌گوید که پادشاهی بوران در سال دوم هجرت باشد و پیغمبر زمان پادشاهی او را دریافته باشد سست به نظر می‌رسد چه محقق است که پرویز در ۶۲۸ میلادی مطابق سال ششم هجرت کشته شده است و بوران اگر هم در همان سال به سمت عدل یا پادشاهی معرفی شده باشد باز بایستی در سنه‌ی هفتم یا هشتم هجری باشد نه دوم هجری و شکی هم نیست که بوران تا زمان خلافت ابوبکر و شاید تا زمان عمر دست‌اندرکار بوده است چنان‌که در متن اشاره خواهد شد چه هجوم عرب به ایران از عهد ابوبکر به بعد آغازگردیده است و دینوری نیز در سطور بعد خبر هجوم عرب را در عهد بوران منسوب به زمان ابی‌بکر می‌داند.

۳. *الاخبار الطوال* تألیف ابی حنیفه احمد بن داود الدینوری، طبع لیدن، صص ۱۱۶ـ۱۱۷.

۵. بوران پادشاه و حکیم

چنین از تواریخ مستفاد می‌شود که بوران دختر پرویز زنی دانا و باسواد و تاریخ‌دان بوده است و ارمنیان در تواریخ خود گویند که شهربراز برای پیشرفت کار خود بوران را تزویج کرد ـ به روایتی در عصر او اعراب سرحدی به غارت روستاهای سواد پرداختند و این ملکه احساس خطر کرد بنابراین با روم کنار آمد و چلیپای مسیح را که بر سرش گفت‌وگوهایی زیاد بین روم و ایران پیدا شده و پرویز در نگاهداری آن چوب مقدس حتا تا دم مرگ وصیت کرده بود، بوران به رومیان پس داد و نیز ظاهراً او بود که خواست قوه‌ی تازه‌ی تدارک کند تا به اشتراک قوای فارسی که در پایتخت مجتمع بودند یا با رقابت این دو قوه کاری از پیش ببرد و عرب را دفع کند، و طبری تصریح دارد که بوران به حضرت *رسول* هدیه فرستاد و رسول اکرم هدیه‌ی او را بپذیرفت، از این روایت و روایتی که *مسعودی* آورده و گوید *بوران* در سال دوم هجرت به تخت نشست (ظ: هفتم یا هشتم رجوع به حاشیه‌ی صفحه‌ی قبل) معلوم می‌شود که پادشاهی او در عهد پیغمبر صورت گرفته است و پیغمبر در باب پادشاهی زنی سخن گفته است چنان‌که گذشت و این زن بوران بوده است ولی همه‌ی مورخان به اتفاق پادشاهی او را از شش ماه تا یک سال و چهار ماه یا شش ماه بیش‌تر ذکر نکرده‌اند و مع‌ذلک در تواریخ مصرحست که المثنی بن حارثه در عهد بوران و زمان خلافت ابی‌بکر به غارت مرزهای سواد پرداخته است و نیز طبری اخباری دارد که به موجب آن اخبار بوران تا آمدن رستم به مداین و مرگ آزرمی‌دخت و سلطنت یزدجرد زنده بوده است[۱] در این صورت باید دید چگونه بین این اخبار را بایستی جمع کرد؟

از شرحی که طبری در ضمن ذکر پادشاهان ساسانی آورده است و ما آن را در ابتدای مقال نقل کردیم معلوم شد که بعد از قتل شهربراز بوران پادشاه شد و بعد از یک سال و چهار ماه بمرد و بعد از او آزرمی‌دخت به تخت نشست اما در شرحی که طبری باز در ضمن وقایع عرب و حملات و غزوات آن قوم در

---

۱. *طبری*، ج ۴، طبع قاهره، ص ۶۲.

ایران نوشته است ذکری صریح از پادشاهی بوران ندارد و می‌گوید که: «مردم ایران بعد از شهربراز به پادشاهی *دخت زنان* دختر کسری اجتماع نمودند ولی کاری از او پیش نرفت و او را خلع کردند و *سابوربن شهربراز* را به تخت نشانیدند»... و پس از شرح قتل سابور گوید:

«آزرمی‌دخت به تخت نشست[1]» آن‌گاه در ذیل خبرالنمارق در وقایع سنه‌ی ۱۳ هجری و بعد از ۱۳ چنین گوید: «*بوران* دختر کسری در مداین میانه‌ی مردم سمت عدل داشت (عدل کسی بوده است که مقام رئیس صلحیه یا سرحکم امروز را داشته است) و هر وقت بین مردم اختلافی روی می‌داد *بوران* به سمت عدل میانه‌ی آنان صلح می‌افکند و بعد از کشته شدن *فرخزادبن بندوان* و آمدن رستم به مداین و کشتن *آزرمی‌دخت* باز بوران سمت عدل داشت تا آن روز که یزدگرد را بیرون آوردند و در آن اوقات که *ابوعبید* به ایران حمله کرد یزدگرد پادشاه بود و بوران عدل بود و رستم صاحب جیش بود و بوران به حضرت رسول هدیه فرستاده بود و رسول پذیرفته».

و نیز گوید بوران با شیروی ضد بود و این ضدیت یک سال امتداد یافت[2] بعد بوران تابع شیروی شد و متفق بر این امر گشتند که شیروی ریاست یافت و بوران به سمت عدل معین گردید.

باز جای دیگر گوید: «بعد از پادشاهی آزرمی‌دخت میان ایرانیان اختلاف افتاد و از مسلمانان غفلت ورزیدند و به خود مشغول شدند تا *مُثَنّی* از مدینه بازگشت. درین هنگام بوران دنبال رستم فرستاد و او را به تعجیل و شتاب اشاره کرد و رستم در سرحدّ خراسان بود ـ با سپاه به سوی مداین شتافت و در راه هر چه از لشکریان آزرمی‌دخت بدید هزیمت داد و در مداین نیز با

---

۱. همان، ص ۴۳.

۲. به اغلب احتمالات روایت این‌که شیرویه شش ماه یا هفت یا هشت یا هیجده ماه پادشاهی کرد صحت ندارد بلکه از روی سکه‌ی این پادشاه چنین استنباط گردیده و از این روایت طبری هم برمی‌آید که یک سال زیادتر پادشاه بوده است چه مدت ضدیت بوران را با او یک سال دانسته بعد گوید آشتی کردند. به هر صورت گویند قباد شیروی در ماه فوریه‌ی سنه‌ی ۶۲۷ میلادی جلوس کرد و ظاهراً در ماه ژولیه‌ی سال ۶۲۹ به مرض طاعونی که در ایران بروز کرده بود درگذشت.

آزرمی‌دخت حرب کرد و سیاوخش را منهزم و محصور ساخت و سیاوخش و آزرمی‌دخت محصور شدند و رستم مداین را بگشاد و آزرمی را کور کرد و سیاوخش را بکشت و بوران را نصب کرد ـ و بوران از رستم درخواست که به امور کشور و اداره‌ی کارها قیام نماید و نزد وی از تزلزل و ضعف امور شکایت کرد و قرار داد که رستم ده سال مدیر و صاحب اختیار و رئیس کل کشور باشد و بعد از آن مملکت را به خاندان پرویز واگذارد به شرطی که مردی از آن خاندان بیابند ورنه پادشاهی به زنانی که از آن خاندان‌اند واگذار شود، رستم گفت من مطیعم و هیچ عوض و پاداشی نمی‌خواهم و اگر به من تشریفی ارزانی دارید و تربیتی فرمایید خداوندان مایید و ما تربیت‌یافتگان و موالی شماییم ـ من دست‌نشانده و سهم شمامام.

بوران به رستم گفت فردا نزد او حاضر گردد. سپس مجلسی از مرزبانان و بزرگان ایران گرد آورد و رستم نیز حاضر آمد و در آن مجلس به اشاره‌ی بوران فرمانی نوشتند و رستم به فرماندهی سپاه و سپهبدی ایران با تمام اختیارات لازمه انتخاب شد و *بوران* خطبه خواند و گفت تو دانی و خدای عزوجل و جز خدای دیگری را بر تو دست نیست و این مقام و منصب به رضای ما تسلیم تو می‌گردد و همه‌ی بزرگان ریاست و حکم تو را مسلّم می‌دارند و تسلیم امر تو خواهند بود، و فرمان تو بر تمام ایران روا خواهد بود، و تا هر چند که تو از سرزمین آنان دفاع کنی و پراکندگی را با جمعیت بدل‌سازی امر تو را به طیب خاطر گردن نهند. سپس رستم را در آن مجلس اجازه‌ی تاج داد و مردم ایران را به شنیدن احکام و فرمانبرداری وی اشارت فرمود و مردم روی به رستم نهادند» *طبری* اخبار را در چند جای از تاریخ خود به روایت مختلف نقل کرده است، و *ابوعلی مسکویه* در *تجارب‌الامم* قدری به اختصار روایت طبری را نقل می‌کند.

۶. اشکال تاریخی

قبلاً اشاره کردیم که همه‌ی مورخان پادشاهی *بوران* را بعد از قتل *شهربراز فرخان* دانسته و مدت آن را یک سال و پنج یا شش ماه شمرده‌اند و این واقعه ظاهراً

در سال هشتم هجری روی داده است، و گویند بوران بعد از یک سال و چند ماه بمرد.

معذلک طبری و بعضی مورخان با وجود تصریح به پادشاهی و مرگ بوران که بایستی قاعدتاً در سال نهم یا وسط سال دهم هجرت اتفاق افتاده باشد، از خبر هجوم *مثنی* و *سوید* دو غارتگر تازی در زمان بوران به سرحدات ایران و حیره و غیره ذکر کرده‌اند، و بدین هم اکتفا ننموده بوران را تا زمان *آزرمی‌دخت* و قتل او و آمدن *رستم* از خراسان به *تیسفون* ـ مداین و جنگ‌های عهد ابی‌بکر و آغاز عهد عمر زنده می‌شمارند و او را یکی از عدول یا صاحب منصب *شهریشت* که ظاهراً حکم بوده است می‌پندارند ـ و این همه تفصیل را نمی‌توان زاید و غلط پنداشت.

اشکال و اختلاف دیگر آن است که طبری در جلد چهارم صفحه‌ی ۴۳ می‌گوید: «بعد از *شهربراز*[۱] مردم ایران *دخت زنان* اتفاق کردند و او را به شاهی برداشتند» و باز در همان جلد صفحه‌ی ۶۳ گوید: «بعد از شهربراز «*شاه زنان*» زمام را به‌دست گرفت تا مردم بر *شاپوربن شهربرازبن اردشیر بن شهریار* اتفاق نمودند» گذشته از این‌که این *شهربراز* و *شاپور* پسرش که از خانواده‌ی شهریار پسر خسرو پرویز است معروف نیست و ما آن‌ها را نمی‌شناسیم، از شاه زنان و دخت‌زنان هم که ظاهراً هر دو یک تن‌اند نیز خبر نداریم مخصوصاً که شاه زنان لقب است و دخت زنان هم اسمی بی‌معنی است. به علاوه بعد از پادشاهی شاپور اشکالی درباره‌ی تاریخ آزرمی‌دخت دارد و می‌گوید: «شاپوربن شهربراز پس از آن‌که پادشاه شد کارها را به *فرخزادبن بندوان* رجوع کرد و *فرخزاد بن بندوان* از شاپور درخواست که آزرمی‌دخت دختر پرویز را به زنی بدو دهد. و شاپور چنین کرد. آزرمی‌دخت از این ازدواج برآشفته به شاپور می‌گوید: یا ابن عم مرا به یکی از بندگان من به زنی می‌دهی؟!

شاپور می‌گوید: ازین سخن شرم بدار و بار دیگر آن را با من بازگویه مکن زیرا که او اکنون شوی تست!

---

۱. این شهربراز که طبری این‌جا اسم می‌برد شهربرازبن اردشیر بن شهریار (؟) است که ما او را نمی‌شناسیم و معلوم می‌شود غیر از شهربراز فرخان سردار معروف و غاصب مقتول می‌باشد چه طبری گوید چون خبر هزیمت هرمز جادو به شهربراز رسید بمرد.

آزرمی‌دخت دنبال سیاوخش رازی که از فتاکان و «زَتازان» ایران بود فرستاده از این معنی نزدیک او گله می‌کند و سیاوخش به او می‌گوید اگر از این کار کراهیّت داری بار دیگر از این معنی با شاپور چیزی مگوی و به فرخزاد نامه بنویس و چون بیاید من آمده مهم او را کفایت می‌کنم، آزرمی چنین کرد و در شب عروسی سیاوخش کار فرخزاد را بساخت و هر کس با او بود به قتل رسید و تدبیری اندیشیدند و آزرمی بر شاپور وارد شد و فتاکان از پسِ وی درآمدند و شاپور را نیز بکشتند و آزرمی‌دخت پادشاه شد.

طبری این وقعه را در سال فوت *ابی‌بکر* یعنی در سال سیزدهم هجری ذکر کرده است و معلوم نیست آن‌که نام او را شهربراز نهاده و بعد از او به حکومت «دخت زنان» یا «شاه زنان» اشاره می‌کند و سپس به حکومت شاپور غیر از شهربراز فرخان است یا تصحیفی در نام او شده است زیرا شهربراز فرخان پیش از این تاریخ چنان‌که گفتیم آمده و بعد از چند روز به قتل رسیده بود و این مرد ظاهراً کس دیگر بوده است.

اما در باب آن دو نفر زن چنین به نظر می‌رسد که دخت زنان و شاه زنان هر دو نام یا لقب *بوران* و یا تصحیف نام او باشد از قبیل «بوران دخت پرویز شاه زنان» که گاهی «دخت زنان» و گاهی «شاه زنان» ضبط کرده‌اند ـ چه می‌دانیم که او سمت حَکم و پیشوایی داشته و هر وقت که کاری دشخوار پیش می‌آمده است موقتاً ریاست را ضبط می‌نموده است تا کسی را تعیین نمایند ـ و مصدر امور سیاسی نیز بوده است چنان‌که خواهیم گفت.

۷. نتیجه‌ی روایات طبری

اگر بخواهیم از تمام این روایات استفاده کنیم و از هر خبری بهره و فایده‌ی برگیریم چنین برمی‌آید که:

بوران دختر پرویز دختری بوده است دانا و با تقوی و آداب‌دان و به اصطلاح موّجه و مورد اعتماد عامه و در پایتخت به سمت عدل: حکم و منصب **شهریشت**[1] معروف بوده است.

---

۱. این لقب را «کریستن‌سن» نقل کرده است و معلوم نشد اصل آن چه بوده است. آیا *شهرمست* به معنی *بزرگ‌تر* یا *کلانتر* کشور نبوده که به تصحیف این صورت را یافته است؟

پس از آن‌که برادرش شیرویه، پسران پرویز را قتل‌عام کرد، این زن به همراهی خواهرش آزرمی نزد شیرویه رفتند و او را سرزنش کردند و مقامات این دو زن در نزد پادشاه سفاک مزبور مشهور است و سخنان این دو زن طوری در ملامت و سرزنش و انذار و تهدید در شیرویه مؤثر افتاد که گویند بگریست و تاج را از سر بینداخت و از آن پس جز گریه و مویه‌کاری نداشت تا بعد از شش ماه بدرود زندگی گفت.

این ملاقات و سخن گفتن، هنر بوران فاضله و دانشمند بود که پادشاه مقتدری را از پای درآورد، و در تواریخ ضبط گردید. و معلوم است که بوران در عهد شیرویه به سمت عدل و حکم منصوب بوده است و قبلاً اشاره کردیم.

بعد از شیرویه پسرش اردشیر به‌دست شهربراز کشته شد ـ شهربراز هم بر اثر توطئه بوران به‌دست پس فرخ به قتل رسید، بعد از شهربراز، بوران امور را خود در دست گرفت، و یک سال و چند ماه حکومت کرد و سکه زد و با رُم صلح کرد و چلیپا را پس داد و شروع به اصلاحات کرد از آن جمله فرخ هرمز سپهسالار خراسان را برای اجرای اصلاحات به مرکز طلبید.

در این احوال ظاهراً شهربراز دوم یا به قول طبری جشنسف بنده که مردی بود از خاندان سلطنت پیدا می‌شود ـ بوران حکومت را بدو وامی‌گذارد. درین وقت آزرمی‌دخت به دستیاری سیاوخش رازی کودتا کرده و به تخت می‌نشیند و به روایت مشهور فرخ هرمز را چنان که معروف است به جرم خواستگاری خود می‌کشد.

طبری در این مورد می‌گوید که: مردم ایران در تیسفون اختلاف کردند و به سبب آن از مسلمانان غفلت ورزیدند و به خود مشغول شدند تا مثنی به مدینه رفته از عمر که تازه خلیفه شده بود یاری خواست و به سرحدات ایران باز آمد ـ درین هنگام بوران نامه نوشت و رستم پسر فرخ هرمز را که در خراسان به نیابت پدر حکومت می‌کرد، از اخبار پایتخت و خبر عرب مطلع ساخت و او را به سرعت سیر و حضور در پایتخت تحریض نمود، و رستم با مردم خود و لشکریان خراسان به تعجیل سوی مداین راند و در سر راه هر چه از مردمان آزرمی بدید شکست داده وارد پایتخت گردید و در پایتخت نیز قتالی بین

آزرمی دختیان و خراسانیان درگرفت و در این گیرودار سیاوخش رازی هزیمت شد و با آزرمی محصور شدند و رستم حصار بگرفت و سیاوخش را بکشت و آزرمی را کور کرد و بار دیگر فهلویان بر دولت مرکزی غالب آمدند.[۱]

بعد از این غلبه طبری می‌گوید: «بوران نصب شد» و از این کلمه چنین برمی‌آید که بوران باز به مقام عدل و پیشوایی نصب شده است نه پادشاهی، زیرا بلافاصله بعد از این عبارت، طبری گوید: «بوران رستم را به قیام به امر اهل فارس دعوت نمود و از تضعضع و تزلزل ایرانیان و ادبار امر ایشان شکایت کرد و بنابراین شد که رستم بر طبق صواب‌دید بوران ده سال ریاست کند و پس از ده سال هر گاه از آل خسروپرویز پسری پیدا شد ریاست و پادشاهی را به آن پسر واگذارد و اگر نه ریاست و ملک‌داری با زنان آن خاندان باشد» چنان‌که گذشت. و در تاریخ پادشاهان ساسانی می‌بینیم که بعد از آزرمی‌دخت چند تن از خاندان اکاسره پیدا شدند اما رستم چون هنوز طبق قرارداد مجلس اعیان ده سال تمام ریاست نکرده بود آن‌ها را یکی یکی از بین برد ـ چنان‌که *خسرو پسر کواذ* برادرزاده‌ی *خسروپرویز* در قسمت شرقی کشور ظهور کرد و مردم او را به پادشاهی برداشتند ولی نواب رستم که در خراسان حکومت داشتند وی را به قتل آوردند ـ دیگری پیروز نام داشت که گویند بعد از پادشاهی بوران پادشاه شد[۲] و طبری گوید: وی سومین پادشاهی است بعد از آزرمی‌دخت[۳] و گوید: او پسر *مهران‌گشنسپ* و مادرش *چهاربُخت* دختر یزدان دادبن خسرو انوشیروان بود، وی را به اصرار پادشاه کردند و مردی بزرگ سر بود و گفت تاج بر سر من تنگ است و بزرگان از این سخن فال بد زدند و او را در دم بکشتند! کریستن‌سن گوید: در حدود ۶۳۰ـ۶۳۲ دو تن *هرمزد پنجم* و *خسرو چهارم* در بعضی از قسمت‌های کشور پادشاه شده‌اند و *فرخ‌زاد خسرو* که از اعقاب پرویز بود بر پایتخت ایران دست یافت. اما طبری به ترتیبی که گفتیم بعد

---

۱. کریستن‌سن چنین می‌گوید ولی او پادشاهی خسرو سوم را بعد از قتل براز فرخان و پیش از بوران می‌شمارد (ص ۳۵۵) اما طبری کسری نامی پسر «مهرجشنس» را بعد از آزرمی ذکر می‌کند و چون اسم کسری و خسرو یکی است بدون تردید همان خسروی است که ذکر شد و گوید از بزرگان او را پادشاه کردند و بعد از چند روز کشته شد (ج ۲، ص ۱۶۸).

۲. کریستن سن. ص ۳۵۵.

۳. *طبری*، ج ۲، ص ۱۶۹.

از بوران آزرمی و سپس *جشنسبنده* و *کسری* مذکور و بعد از او *خرّه‌زاد خسرو* و پس از او فیروز مذکور و بعد از او فرخزاد خسروا را که همه قبل از یزدگرد آمده و به قتل رسیدند و همه از خاندان اکاسره بودند نام برده است ـ و پیداست که مخالف میل بوران و رستم بوده‌اند و یا هنوز طبق معاهده‌ی رستم با اعیان و بوران عدل، ده سال مدت اختیارات رستم تمام نشده بود والاّ معنی ندارد مردمی که با عرب جنگ دارند و نیازمند به شاهنشاه نجیب از خاندان خسروان می‌باشند شاهزاده‌ای را به جرم این‌که گفته باشد «تاج‌تنگ است» او را به قتل آورند و کاری که وحشیان افریقا هم از نظیر آن ننگ دارند مرتکب شوند و در مدت چهار پنج سال شش هفت تن شاهزاده‌ی بی‌گناه را از بین بردارند! این وقایع با قراردادی که خبرداریم بین بوران و رستم منعقد شده و با اختلافی که میان خراسانیان اتباع فرخ هرمز و رستم ـ و میان فارسیان یعنی درباریان سابق در بین بوده است ما را بی‌گمان می‌کند که این شاهزادگان فدای همان قرارداد که شاید محرمانه صورت گرفته باشد شده‌اند!

از روایت دیگر طبری نیز قوت یافتن اختلافات و دسایس درباری را می‌توان به یقین دانست و دید که ایرانیان از ریاست رستم که دم از انا و لاغیر می‌زده است ناراضی بوده‌اند و اگر هم در بادی امر با قرارداد بین بوران و رستم همراهی کرده باشند بالاخره به رستم خیانت کرده و یا از حرکات او مشمئز شده وی را خائن شمرده‌اند.

رستم کار جنگ با عرب را محکم چسپید و بعد از آن‌که دو سردار او *جابان* و *نرسی* در جنگ‌های *نمارق* و *سقاطیه* و *باروسما* از *مثنی* و *ابوعبید* شکست خوردند، سردار قابلی مرسوم به *بهمن* که در تواریخ او را بهمن جادویه ملقب به ذوالحاجب[1] می‌نویسند انتخاب کرد و با سردار قابل دیگر مرسوم به *جالینوس* با

---

۱. عقیده‌ی حقیر این است که «جادویه» در نام این سردار از اغلاط تاریخی است و از کتاب این غلط برخاسته است و اصل «چار بُرویه» است یعنی «چهار ابرویه» یا «جار ابرو» که هر چند در فرهنگ‌ها ضبط نیست اما لقبی بوده است و هنوز هم ظرفای خراسانی جوانی را که خط سبزش دمیده باشد می‌گویند «چار ابرو» شد ـ به نظر می‌رسد که «چارابرویه» لقب کسی بوده است که به داشتن «سربند زر» مفتخر می‌شده است و سربند زر تشریفی بود که ساسانیان به بزرگان می‌دادند و آن نواری بود از زر که بر بالای ابرو مانندگیس بند می‌بستند و موهای خود را ⇐

ساز و برگ تمام به جنگ عرب فرستاد و مهم‌ترین جنگی که در بادی امر شد معروف است به وقعه‌ی جسر یا *قرقس* که فیل‌های ایران صف عربا را بشکستند و *ابوعبید* پهلوان تازی زیردست و پای فیل به قتل رسید و عرب فراری سخت عظیم در پیش گرفت.

طبری می‌گوید در همان حین که عرب می‌گریخت از پایتخت به لشگرگاه خبر آمد که فارسیان به رستم شوریده‌اند و نزاع و اختلاف *فارس و فهلوج*[۱] در گرفته است. فهلویان دور رستم را دارند و فارسیان دور فیروزان را!... پیداست چنین خبری در میان لشکر ایران که نیمی فارسی و نیمی پهلوی (خراسانی) باشند چه تأثیر سویی خواهد بخشید و شاید همین خبر شوم مانع آن آمد که بهمن ذوالحاجب از گریختگان عرب دنبال کند و تا مدینه و حجاز آنان را برای آخرین بار تعقیب نماید!

می‌توان این اغتشاش پایتخت را جزو مقدمات پادشاهی یزدگرد شهریار دانست چه قبل از ختم ده سال مدت نیابت سلطنت که به رستم داده شده بود و شرحش گذشت یزدگرد را در استخر تاج‌گذاری کردند و با لشگری به مداین روآوردند و در آن هنگام *فرخزاد خسروا* پادشاه بود، و به همراهی *رستم* مداین فتح شد و *یزدگرد* به تخت نشست و شاید نزاعی که طبری اشاره کرد همین نزاع بوده است.

بایستی روایات اخیر طبری را راجع به بوران قبول کنیم و شاید دلیلی هم نداشته باشد که بتوان این همه اخبار را مجعول و بی‌اساس پنداشت و بلکه می‌توان خبر مرگ او را که بعد از پادشاهی یک سال و نیمه‌ی او نوشته‌اند مجعول و منسوب به صاحبان سیرالملوک از قبیل *موسی‌بن عیسی* الکسروی و *بهرام بن مردانشاه* مؤبد دانست که تصور کرده‌اند هر پادشاهی باید بمیرد تا از پادشاهی بیفتد! و به همین سبب مورخان می‌گویند نمی‌دانیم که بوران بعد از

⇐ با آن محفوظ می‌داشتند و در سکه‌ی اشکانیان غالباً سربند دیده می‌شود و در شاهنامه هم ذکر سربند زر و اعطای آن موجود است ـ بهمن از این بزرگان بوده و «ذوالحاجب» معرب «چاربرویه» می‌باشد و چند تن دیگر مانند: ابان و هرمز هم این لقب را داشته‌اند. (رک: حواشی *مجمل‌التواریخ*، تصحیح نگارنده).

۱. کذا بچیم که بی‌شک مراد «پهلوی» یعنی خراسانی است که شاید به تصغیر از طرف فارسیان «پهلوک» به فتح واو ـ تلفظ شده و همان‌طور وارد تاریخ شده است.

مدت پادشاهی مرده است یا او را کشته‌اند، و بدون شک روایات اخیر طبری راجع به بوران و رستم از مأخذ عمده‌ی که ربطی به سیرالملوک‌ها نداشته اخذ گردیده است به همان دلیل در ترجمه‌ی سیرالملوک‌ها که شاهنامه باشد نیز آن روایات را نمی‌توان یافت در این صورت باید گفت از سال ۶۳۰ میلادی که سال هشتم هجرت است تا سال ۶۳۵ مطابق ۱۳ هجری بوران را گاه پادشاه و گاه عدل می‌بینیم و همه جا دست‌اندرکار سیاست پایتخت و هوادار حرب خراسانیان *فهلویان* است ولی از آمدن یزدگرد به بعد که در سال ۶۳۲ میلادی مطابق با سال دهم هجری یا سال بعد واقع شده است دیگر خبری از بوران در دست نیست.

۸. شوهر کردن بوران

شهربراز فرخان، سردار غاصب، در ۶۳۰ میلادی سال هشتم هجری با واگذاری مصر و سوریه که تازه فتح شده بود به *هراکلیوس*، امپراطور روم، موافقت روم را جلب کرده به پایتخت ایران حمله کرد، و با دسیسه شهر را بگرفت، و اردشیر سوم وارث مشروع شاهنشاهی ساسانی را به وسیله‌ی درباریان خودش به قتل آورد و بوران دختر پرویز را خطبه کرد و به عقد ازدواج درآورد، این خبر در تواریخ عرب و ایران نیست، لیکن تواریخ ارمنی آن را نقل کرده‌اند.

بعید نیست که وی چنین خیالی داشته است، چه فرخ هرمز آذربایجانی حاکم خراسان که در زمان آزرمی‌دخت همه‌کاره و صاحب الجیش بود نیز بعدها دیدیم که به این خیال افتاد و آزرمی را که پادشاه بود به ازدواج با خویش دعوت کرد و بلاشک قصدش پادشاه شدن بود، زیرا بعد از قتل‌عام پسران پرویز که در عهد *شیرویه* رویداد دیگر مردی از خاندان ساسانی باقی نبود و آخرین مرد را هم شهربراز کشته بود ـ پس شگفت نیست اگر *شهربراز* بعد از کودتای ۶۳۰ خود بوران را که بزرگ‌ترین دو دختران پرویز بود به عقد ازدواج خود دعوت کرده باشد ـ ولی شدت نفرتی که ایرانیان از این سردار دلیر

به سبب خیانت و عذر و کشتارهای بی‌رحمانه‌اش داشتند موجب شده این واقعه را ضبط نکرده باشند.

بالجمله‌ی همه‌ی مؤرخان بوران را یکی از شاهنشاهان دادگر و دانشمند و عاقل ایران می‌شمارند، بوران به زودی با روم صلح قطعی کرد و از لشکر خراسان و نجبای آذربایجان و رؤسای ارامنه نیز در مدافعه‌ی از عرب یاری خواست و چنان‌که دیدیم با دسایس درباریان و مفاسد رجال کشور که خاندان پدرش را به باد داده بودند و روی اعراب بادیه‌نشین را به ایران باز کرده و پای غارتگران را از سوءتدبیر به سرحدات غربی و جنوب غربی مملکت گشاده بودند ـ تا توانست مقاومت نمود و مانع از این شد که خیال مداخله‌ی خانواده فرخ هرمز و فرزندان او را در امور مملکت برهم زنند و تازنده بود لشکریان ایران در کارزار عرب غالباً ایستادگی‌های مردانه بروز می‌دادند، و می‌توان این زن را از آخرین دفاع‌کنندگان غیرتمند و دلیر و دانای ایران به شمار آورد، و مرگ او را آخرین ساعت امید ایرانیان پنداشت.

تهران، آبان ماه ۱۳۲۰، م. بهار